

زندگانی حضرت زینب سلام الله علیها

مؤلف: دکتر مصطفی اولیایی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه دفتر

به نام خدا

«عاشورا» واژه ای است خاطره انگیز که پیوسته، فداکاری، شجاعت، جوانمردی، ایستادگی در برابر بیدادگری، پیروی از رهبر و حمایت از دین را به همراه دارد.

«عاشورا» مشعل فروزانی است که بر تارک تاریخ، روشن و پرتلا لؤمی درخشد.

«عاشورا» روزی است پرشکوه که از یادها نمی رود.

روزی است که دست خزان فراموشی به دامن خاطره هایش نمی رسد. روزی است که ارزشهای گره خورده با هویت انسانی انسانها را به نمایش می گذارد.

روزی است که فریاد بلند «هیهات مِّنَا الذَّلَّةُ» ابرمرد تاریخ حسین بن علی علیه السلام را چونان پتکی آهنین بر سر ستمگران تاریخ فرود آورده و طبل رسوایی خون آشامان سلطه گر را در هر زمان و مکان به صدا درمی آورد. کلام آخر، «عاشورا» روزی است که پیکار پایان ناپذیر حق بر ضد باطل، عدل بر ضد ستم و ایمان در برابر بی ایمانی و مرگ با عزت را در برابر ذلت پذیری و... به نمایش می گذارد.

کتابی که اکنون در دست شما خواننده گرامی است، شرح زندگی غمبار، مصیبت‌های طاقت فرسا، شجاعت، صبر و بردباری سفیر عاشورا، پیام آور حماسه سازان کربلا «حضرت زینب علیها السلام» است که توسط مؤلف محترم از نو بازننگری شده و مطالبی بر آن افزوده است. امید که مردم نیک اندیش جهان از ماجرای

سراسر خاطره عاشورا پند گرفته و قهرمانان آزادیخواه آن را الگوی خود قرار دهند.

این دفتر، پس از بررسی، ویرایش، اصلاح مجدد، آن را به زیور چاپ آراسته و در اختیار دوستداران اهل بیت علیهم السلام قرار می دهد بدان امید که مورد پذیرش حق تعالی قرار گیرد.

در خاتمه، از خوانندگان محترم تقاضا داریم هرگونه انتقاد یا پیشنهادی که دارند به آدرس:

قم دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

صندوق پستی «۷۴۹»، بخش تحقیق و بررسی فارسی ارسال دارند.

دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

پیشگفتار

به نام چاشنی بخش زبانها حلاوت بخش معنی در بیانها پاییز سال ۱۳۵۹ شمسی، جهت حضور در جبهه نبرد حق علیه باطل، به خوزستان رفته بودم، بنا به سفارش ریاست وقت صدا و سیمای مرکز اهواز، به منظور گرفتن درس مقاومت از رفتار بزرگان تاریخ اسلام مطالبی پیرامون بخشی از زندگی پیام آور خون شهیدان کربلا، اسوه صبر و مقاومت حضرت زینب کبری علیها السلام را به رشته تحریر درآوردم و چند روزی از رادیو «اهواز» پخش شد.

سال بعد هم از ۲۱ آذر ۱۳۶۰ تا ۲۶ دیماه همین سال به مدت شش هفته آن را در «مجله زن روز» منتشر کردم. تشویق بعضی از بزرگان موجب شد که این مطالب را پس از بازنگری در اختیار «دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه محترم مدرسین حوزه علمیه قم» قرار دهم. لطف دست اندرکاران و توجه خاص حضرت زینب علیها السلام موجب گردید که علی رغم خردی و ناچیزی نویسنده، به خاطر عظمت موضوع و شخصیت حضرت زینب علیها السلام این بضاعت مزجات مورد توجه قرار گیرد و تا هشت بار تجدید چاپ گردد. اخیراً بعضی از بزرگان امر فرمودند برای چاپ بعدی مناسب می نماید که تجدید نظری روی آن انجام گیرد، لذا در حدتوان خویش، این کار را انجام دادم حال تا چه قبول افتد و چه در نظر آید؟

خدایا! تو شاهدی که در نگارش این مطالب، انگیزه من چه بوده است، اگر انگیزه رضای تو بوده؟ تو ای خدای بزرگ و مهربان! این کتاب را به امضای مبارک ولیعصر روحی فداه و دیگر ذوات مقدسه برسان و آن را ذخیره آخرتم

قرار ده، باشد که این مس کم ارزش را گوشه چشمی از معصومین با کیمیای نام

حضرت زینب علیها السلام طلا کند و مورد قبول افتد

آنانکه که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند؟

نیازمند رحمت الهی، مصطفی اولیائی ۱۳۷۵/۵/۶

عقیله بنی هاشم

«زینب کبری»، عقیله بنی هاشم، سومین فرزند حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است که در روز پنجم جمادی الاول سال پنجم یا ششم هجری، در مدینه طیبه دیده به جهان گشود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نام «زینب» را برای وی برگزید.

او تازه به سن پنج یا شش سالگی رسیده بود که جدبزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پس از اندک فاصله ای، مادر ارجمند و گرانمایه اش فاطمه زهرا سلام الله علیها را از دست داد.

اگر چه تنها اندک زمانی سعادت درک حضور این دو بزرگوار را داشت اما در همین مدت کوتاه که آغاز شکل گیری شخصیت او بود، از پرتو تابناک انوار طیبه آن دو معصوم، سرمایه گرانبهایی برای آینده خویش کسب کرد.

وی از آن پس، تا هنگامی که سن ۳۵ سالگی را پشت سر نهاد، از تربیت و مصاحبت پدر والامقام خویش، علی مرتضی علیه السلام برخوردار بود و در این مدت، با تمام وجود، شاهد خانه نشینی و مظلومیت آن مردی بود که از آغاز دعوت رسول اسلام تا لحظه رحلت آن پیامبر راستین، شب و روز پروانه وار، گرد شمع وجود محمدی صلی الله علیه و آله ر طواف بود و برای نشر آئین او، صادقانه تلاش می کرد.

زینب سلام الله علیها به چشم خود می دید تنها کسی که شایستگی و لیاقت جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را داشت، چگونه به ناحق خانه نشین شد و چه رنجهایی را تحمل کرد، از اینکه می دید اسلام از مسیر اصلی خود، رفته رفته منحرف می شود و پدرش «علی» از این بابت، بسیار ناراحت می باشد، ولی به خاطر جلوگیری از تفرقه و اختلاف، دم فرو بسته است و درد دل خویش را فقط با چاه می گوید، زینب نیز رنج می برد.

آری او، ناملایماتی را که بعد از رحلت پیغمبر ﷺ بر بزرگ زن اسلام، مادر گرامیش فاطمه زهرا وارد شد، همه و همه را لمس کرد و آنچه در مدت ۲۵ سال خانه نشینی پدر ارجمندش را رنج می داد با تمام وجود احساس می کرد. در تمام این مدت، او درس می آموخت. او نه تنها در مکتب پدر با فرهنگ و معارف اسلام واقعی آشنا می شد، بلکه در جریان دقیق ترین مسائل سیاسی و اجتماعی جهان اسلام نیز قرار می گرفت. در دوران کوتاه خلافت ظاهری مولای موحدین که چهار سال و نه ماه بیش نپایید، زینب کبری سلام الله علیها همراه همسر و پسر عمویش «عبدالله بن جعفر طیار» و فرزندان خود، راهی کوفه شد تا در کنار پدر باشد.

همسر او «عبدالله» اولین مولود اسلام است که در حبشه دیده به جهان گشود و بر شرافت و عظمت او همین بس که پدری چون «جعفر طیار» دارد و مادری چونان «اسماء بنت عمیس».^(۱)

چون حضرت زینب سلام الله علیها در تمام احوال، مطیع و منقاد علی و حسنین علیهما السلام بود، لذا هر چه آنان مصلحت می دیدند «عبدالله» نیز انجام می داد، از این رو، در دوران خلافت ظاهری علی علیه السلام با همسر و فرزندانش به کوفه رفت و هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام از کوفه راهی مدینه شد، او نیز به مدینه برگشت و چون امام حسین علیه السلام راهی «حجاز» شد، به دستور امام در مدینه ماند تا در کنار «محمد حنفیه» باشد و اخبار آنجا را برای امام حسین بفرستد.

و نیز وقتی متوجه حرکت امام حسین علیه السلام به جانب کوفه شد، با دو پسر خویش «محمد و عون»، خود را به او رسانید. و چون امام مجدداً به او امر کرد که در مدینه باقی بماند، خود به مدینه بازگشت و پسران خود را سفارش کرد تا

در هر حال، امام خود را یاری کنند و آنان نیز تا آنگاه که شربت شهادت نوشیدند از کمک کردن به امام خود کوتاهی نکردند.

مورخین «عبدالله» را بی نهایت بخشنده، بردبار، عفیف، با سخاوت، دارای طبعی عالی، همت بلند و گذشتی عجیب، معرفی کرده اند تا آنجا که او را «دریای جود و سخاوت» لقب داده اند.^(۲)

آری در دوران خلافت علی علیه السلام زینب کبری در کوفه اقامت داشت لذا با تمام اتفاقات این دوران، از نزدیک آشنا و در هدایت مردم و نشر معارف اسلام، عهده دار وظایفی بود.

از اقامت مولای متقیان و خاندانش در کوفه، یک سال می گذشت که گروهی از زنان، شوهران خود را به خدمت امام فرستادند و پیام دادند که ما شنیده ایم زینب کبری نیز مانند مادرش حضرت زهرا سلام الله علیها از علم و دانش فراوانی برخوردار است، لذا اجازه فرمایید از خرمن علمش برخوردار شویم.^(۳) امام اجازه دادند و جلسه درس و تفسیر زینب سلام الله علیها بدین نحو آغاز شد. یک روز ضمن اینکه حضرت زینب «آیه کهیص» از ابتدای سوره مبارکه مریم را تفسیر می کرد، «امیر المؤمنین» وارد شد و سخنان او را در مورد این آیه شنید، سپس فرمود: «دخترم! در این کلمه رمزی وجود دارد و به مصیبتها و مشکلاتی که به شما وارد می شود اشاره دارد».^(۴)

آری، بی هیچ تردیدی، زینب کبری علیه السلام در کوفه، شاهد و ناظر بود، چه پیمان شکنیها، حيله و نیرنگها و بی انصافی ها که ناکثین و قاسطین و مارقین و کوفیان سست عهد و پیمان شکن متلون، در حق علی مرتضی روا داشتند، تا آنجا که به تعبیر خود امام معصوم:

روزی چون حیوانات تشنه ای که با ولع به سوی آب، سرازیر می شوند، گرداگرد پدرش را گرفتند و از او خواستند که رهبری آنان را قبول کند، دست بیعت به سویش دراز کردند و اما وقتی علی علیه السلام دعوت آنان را اجابت کرد، در دیگر روز، پیمان خویش را شکستند و شمشیر به رویش کشیدند و در بصره با او جنگیدند و رزم جمل را به راه انداختند.

دختر علی؛ زینب کبری شاهد بود وقتی پدرش حکمرانان فاسدی را که در حق مسلمین ستم روا می داشتند و با اسلام راستین، بیگانه بودند، از حکمرانی عزل و به جای آنان، مردانی باتقوا، پاک و مؤمن را منصوب کرد. حاکم پلید شام، معاویه فاسد، چه مصیبتی به بار آورد! و در جنگ صفین چه گذشت؟! و قضیه «حکمیت» چگونه به وجود آمد؟ و «نهرانیان» چرا به گمراهی کشیده شدند و بالاخره پیامد عدل امام پرهیزگاران این شد که در نوزدهم ماه رمضان سال چهارم هجری و در محراب عبادت، به دست یکی از خوارج نهروان به نام «عبدالرحمن بن ملجم مرادی» ضربت خورد و در بیست و یکم همین ماه، به شهادت رسید.

بلی، او دید که حکومت کوتاه علی، پیوسته در نبرد و مبارزه علیه یغماگران و تجاوزگران به بیت المال مسلمین، سپری شد و پدرش علی مرتضی علیه السلام قربانی عدالت و دادگری خویش شد، شربت شهادت نوشید و دعوت حق را لبیک گفت.

و بعد از شهادت علی علیه السلام حضرت زینب علیها السلام شاهد بود که پیمان شکنان سست عهد، با برادر بزرگوارش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام چه رفتار ناجوانمردانه ای داشتند! و چه خیانت‌هایی نسبت به جنابش انجام دادند! تا آنجا که آن امام برحق، ناگزیر شد با فردی مانند معاویه، پیمان ترک مخاصمه امضا

کند، البته صلحی که به عظمت قیام حضرت امام حسین علیه السلام در افشای مفسد حکومت اموی، رسوا کننده و برای اسلام، پرارزش و حیاتی بود و زمینه را برای «نهضت خونین کربلا» آماده کرد.

زینب علیها السلام در تمامی دوران ده ساله امامت امام مجتبی علیه السلام شاهد مصیبت‌های بزرگتری بود و هرچه زمان می گذشت، مصایب، دردناکتر می شد تا آنکه در سال پنجاهم هجری، امام حسن علیه السلام به دست همسرش «جعده» که دختر «اشعث بن قیس» بود، (با زهری که معاویه، پنهانی برای جعده فرستاده بود) به شهادت رسید.

زینب کبری، از تمامی مصایبی که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله رای اسلام پیش آمد، آگاه و بر همه آنها شاهد و ناظر بود. او از کلیه جنایات، ظلمها، خیانتها، حيله ها و مکاریهای معاویه و اطرافیانش، در طول خلافت علی علیه السلام و امامت حسنین علیهما السلام که جمعا ۲۵ سال به درازا کشید، آگاه بود.

می دید و می شنید که چگونه مردی حیوان صفت و پست به نام معاویه که از دودمان سرسخت ترین دشمنان اسلام و فرزند کینه توزترین کفار قریش یعنی ابوسفیان و هند جگرخواره است و از اسلام راستین، کوچکترین بویی نبرده، خود را خلیفه مسلمین قلمداد می کند و دست به انجام کارهایی می زند که باعث احیای سنتهای غلط دوران جاهلیت می گردد و اصولاً سرلوحه اهداف دیانت مقدس اسلام، مبارزه با آنهاست ^(۵)

چه دردناک است وقتی زینب کبری می شنید که پست فطرتان نامسلمان، بر بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابیطالب علیه السلام ناسزا می گویند، همان علی بزرگ و با عظمتی که نزدیکترین مردم به رسول خدا بود و فداکاریهایش در راه اسلام، زبانزد خاص و عام و کتاب فضایلش را حدی متصور نبود.

همان کسی که از سن کودکی تا لحظه شهادت، ۵۳ سال در راه به ثمر رسانیدن اسلام تلاش می کرد و اولین مردی بود که اسلام آورد و تنها فردی که شمشیرش در بدر و احد، خندق و خیبر، باعث تثبیت موقعیت اسلام شد و در شائن وی گفته شده:

«لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار». و عظمت پیکارش در راه اسلام تا بدان پایه رسید که حدیث «ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»^(۶)، جامه پرافتخاری است که فقط بر پیکر رسای او سازگار است و لاغیر.

اما زینب، می شنید که معاویه به علی علیه السلام نسبت نامسلمانی می دهد و ناسزا می گوید و دوستان علی علیه السلام یکی بعد از دیگری، چون «حجر بن عدی»^(۷) عمرو بن حمق^(۸)، حضمیان^(۹) و میثم تمار^(۱۰) شربت شهادت می نوشند. و می دید که حسین علیه السلام چون شیری خشمگین که در قفس گرفتار آمده باشد، از بدی اوضاع ناراحت است و می خروشد، ولی به خاطر حرمت صلحنامه ای که امام حسن علیه السلام امضا کرده بود، سکوت اختیار کرده و منتظر مرگ معاویه است، تا قیام کند، قیامی به ژرفای تمامی نهضت‌های جهان و عظمت همه قیام‌های تاریخ. و زینب نیز رسالتی به بزرگی رسالت قیام حسین علیه السلام در این نهضت نجات دهنده برای خود احساس می کرد، رفته رفته بعد از شهادت امام حسن علیه السلام معاویه زمزمه ولایت عهدی یزید را ساز کرد و امام حسین علیه السلام نیز از اوضاع بسیار ناراضی بود. جاسوسان معاویه از جمله «مروان بن حکم» به وی نوشتند که: «اشراف عراق با حسین بن علی علیه السلام محرمانه مکاتبه دارند» و معاویه هم در نامه ای آمیخته از تهدید و تحبیب، امام حسین علیه السلام را از اقدام‌های انقلابی برحذر داشت. همه این مسائل به همانگونه که بر روی اقدام آینده امام حسین علیه السلام در قیام بزرگش اثر بخشید، در روحیه زینب کبری نیز بی

تأثیر نبود، در اینجا بسیار بجاست که پاسخ امام حسین علیه السلام به نامه معاویه را نقل کنیم.

نامه امام حسين عليه السلام به معاويه

فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ

تَذَكَّرُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ عَنِّي أُمُورٌ أَنْتَ لِي عَنْهَا رَاغِبٌ وَأَنَا بِغَيْرِهَا عِنْدَكَ جَدِيرٌ،
فَإِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يَهْدِي لَهَا وَلَا يَسُدُّ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ أَنْتَهَى إِلَيْكَ عَنِّي

فَأَنَّهُ إِنَّمَا رَقَاهُ إِلَيْكَ الْمُلَاقُونَ الْمُشَاوُونَ بِالنَّمِيمِ.

وَمَا أُرِيدُ لَكَ حَرْبًا وَلَا عَلَيْكَ خِلَافًا

وَأَيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَخَائِفٌ لِلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ

وَمَا أَظُنُّ اللَّهَ رَاضِيًا بِتَرْكِ ذَلِكَ

وَلَا عَازِرًا بِدُونَ الْأَعْذَارِ فِيهِ إِلَيْكَ

وَفِي أَوْلِيكَ الْفَاسِطِينَ الْمُلْحِدِينَ حِزْبِ الظُّلْمَةِ وَأَوْلِيَاءِ الشَّيَاطِينِ.

أَلَسْتَ الْقَاتِلُ حُجْرًا أَخَا كَنْدَةَ وَالْمُصَلِّينَ الْعَابِدِينَ؟

الَّذِينَ كَانُوا يَنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَيَسْتَعْظِمُونَ البِدْعَ،

وَلَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَئِيمًا،

ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا مِنْ بَعْدِ مَا كُنْتَ أَعْطَيْتَهُمْ الْإِيمَانَ الْمُغَلَّظَةَ

وَالْمَوَاقِيقَ الْمُؤَكَّدَةَ

لَا تَأْخُذُهُمْ بِحَدِيثِ كَانَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ وَلَا بِأَحْنَةٍ تَجِدُهَا فِي نَفْسِكَ.

أَوْلَسْتَ قَاتِلُ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ

الَّذِي أَبْلَتْهُ الْعِبَادَةُ فَنَحَلَ جِسْمَهُ وَأَاءَ صَفْرًا لَوْنُهُ

بَعْدَ مَا أءَمَّنْتَهُ وَأَعْطَيْتَهُ مِنْ عُهُودِ اللَّهِ وَمَوَاقِيقِهِ

مَا لَوْ أَعْطَيْتَهُ طَائِرًا لَنَزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ،

ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَةً عَلَى رَبِّكَ وَاسْتِخْفَافًا بِذَلِكَ الْعَهْدِ؟

أَوْلَسْتَ الْمُدَّعَى زِيَادَ بْنَ سُمَيَّةِ الْمَوْلُودِ عَلَى فِرَاشِ عُبَيْدِ ثَقِيفٍ؟
فَزَعِمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِيكَ ^(١١)

وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»،

فَتَرَكْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ تَعَمُّدًا وَتَبَعْتَ هَوَاكَ بِغَيْرِ هُدًى مِنْ اللَّهِ،

ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلَى الْعِرَاقِينَ، يَقْطَعُ أَيْدِيَ الْمُسْلِمِينَ وَأَرْجُلَهُمْ

وَيَسْمِلُ أَعْيُنَهُمْ وَيَصْلِبُهُمْ عَلَى جُذُوعِ النَّخْلِ

كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَلَيْسُوا مِنْكَ.

أَوْلَسْتَ قَاتِلَ الْحَضْرَمِيِّينَ؟ الَّذِينَ كَتَبَ فِيهِمْ ابْنُ سُمَيَّةٍ أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى دِينِ عَلِيٍّ

عليه السلام

فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ أَنْ أَقْتُلَ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ

فَقَتَلَهُمْ وَمَثَّلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ وَدِينِ عَلِيٍّ عليه السلام

وَاللَّهِ الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ وَيَضْرِبُكَ

وَبِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَكَ

الَّذِي جَلَسْتَ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَكَانَ شَرْفُكَ وَشَرَفُ أَبِيكَ الرَّحْلَتَيْنِ.

وَقُلْتَ فِيمَا قُلْتَ:

أَنْظُرْ لِنَفْسِكَ وَلِدِينِكَ وَلَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ

وَأَتَّقِ شِقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَأَنْ تَرُدَّهُمْ إِلَى فِتْنَةٍ

وَأِنِّي لَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وِلَايَتِكَ عَلَيْهَا

وَلَا أَعْلَمُ نَظْرًا لِنَفْسِي وَلِدِينِي

وَلَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ ﷺ لَيْنَا أَفْضَلُ أَنْ أَجَاهِدَكَ،

فَإِنْ فَعَلْتُ فَإِنَّهُ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ

وَإِنْ تَرَكْتُهُ فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِذَنْبِي

وَأَسَاءَ لَهُ تَوْفِيقَهُ لِإِرْشَادِ أَمْرِي.
 وَقُلْتُ فِيمَا قُلْتُ: إِنِّي إِنْ أَنْكَرْتُكَ تَنْكَرُنِي
 وَإِنْ أَكِدَّكَ تَكِدُّنِي، فَكِدْنِي مَا بَدَأَكَ!
 فَإِنِّي أَرْجُوا أَنْ لَا يَضُرَّنِي كَيْدُكَ فِي
 وَأَنْ لَا يَكُونَ عَلَيَّ أَحَدٌ أَضَرَّ مِنْهُ عَلَيَّ نَفْسِكَ
 لِأَنَّكَ قَدْ رَكِبْتَ جَهْلَكَ وَتَحَرَّصْتَ عَلَيَّ نَقْضِ عَهْدِكَ
 وَلَعَمْرِي مَا وَفَيْتَ بِشَرْطٍ وَلَقَدْ نَقَضْتَ عَهْدَكَ بِقَتْلِكَ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ
 الَّذِينَ قَتَلْتَهُمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَالْإِيْمَانِ وَالْعُهُودِ وَالْمَوَاطِيقِ،
 فَقَتَلْتَهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا قَاتِلُوا وَقُتِلُوا
 وَلَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِمْ إِلَّا لِذِكْرِهِمْ فَضَلْنَا وَتَعْظِيمِهِمْ حَقًّا،
 فَقَتَلْتَهُمْ مَخَافَةَ أَمْرِ لَعَلَّكَ لَوْلَمْ تَقْتُلْتَهُمْ مُتَّ قَبْلَ أَنْ يَفْعَلُوا،
 أَوْ مَا تَوَا قَبْلَ أَنْ يَذْرُؤُوا.

فَأَبْشِرْ يَا مَعَاوِيَةَ! بِالْقِصَاصِ وَاسْتَبِقِنُ بِالْحِسَابِ
 وَاعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كِتَابًا لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً
 إِلَّا أَحْصَاهَا وَلَيْسَ اللَّهُ بِنَاسٍ لَأَخْذِكَ بِالظَّنَّةِ
 وَقَتْلِكَ أَوْلِيَاءَهُ عَلَى التُّهْمِ وَنَفِيكَ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ دَوْرِهِمْ إِلَى دَارِ الْغُرْبَةِ
 وَأَخْذِكَ النَّاسَ بِبَيْعَةِ ابْنِكَ غُلَامٍ حَدَثٍ، يَشْرَبُ الْخَمْرَ
 وَيَلْعَبُ بِالْكَلَابِ، لَا أَعْلَمُكَ إِلَّا
 وَقَدْ خَسَرْتَ نَفْسَكَ وَبَرَاءَتَ دِينِكَ وَغَشَّتَ رَعِيَّتَكَ
 وَأَخْزَيْتَ أَمَانَتَكَ وَسَمِعْتَ مَقَالََةَ السَّقْفِيهِ الْجَاهِلِ
 وَأَخْفَتَ الْوَرَعَ التَّقِي لَأَجْلِهِمْ، وَالسَّلَامُ. ^(١٢)

ترجمه نامه امام حسین علیه السلام

«اما بعد: نامه ات به من رسید، یادآور شده بودی که گزارش نامطلوبی راجع به من به تو رسیده و نوشته بودی که از من جز آن انتظار داری و به نظر تو من برای غیر اینگونه امور سزاوارم. درهای حسنت جز به خواست خداوند بر روی کسی باز و بسته نشود.

باید بدانی که این نوع گزارشات را مردمی چاپلوس و سخن چین و فتنه انگیز برای تو نقل می کنند؛ زیرا من (فعلاً) قصد جنگ و مخالفت با تو را ندارم. و گمان می کنم که حقتعالی از ترک جنگ با تو راضی نباشد و عذر مرا در مورد سکوت در برابر تو و آن گروه قاسطین ملحدی که دار و دسته شیطانند، نپذیرد. ای معاویه! آیا تو قاتل «حجر بن عدی کندی» و یاران نمازگزار و پارسایش نیستی؟ حجر و یارانش گناهی جز این نداشتند که ظلم را زشت و بدعت را ناروا می دانستند و در راه خدا از سرزنش شماتت کنندگان هراسی نداشتند. تو حجر و یارانش را بعد از آنکه امان دادی و امان خود را با سوگندهای غلاظ و شداد و پیمانهای مؤ کد، استوار ساختی، ستمگرانه و خصمانه به خاک و خون کشیدی.

ای معاویه! مگر این تو نیستی که «عمرو بن حمق خزاعی» یار رسول خدا صلی الله علیه و آله را بعد از آنکه امان دادی، به قتل رسانیدی. «عمرو بن حمق»، آن بنده صالحی که رنج عبادت، او را زار و نزار کرده بود. آنچنان امانی به او دادی که اگر با مرغان، آن عهد و پیمان را می بستی، از قلّه کوهساران به نزد تو فرود می آمدند. امانش دادی و سپس با جسارت نسبت به پروردگار و زیر پا نهادن پیمان خویش، او را به قتل رسانیدی.

ای معاویه! آیا مگر تو نیستی که «زیاد بن سمیه» را که در خانه «عبید
ثقیف» به دنیا آمده بود، پسر پدرت خواندی؟! در حالی که رسول خدا ﷺ می
فرماید: «الْوَلَدُ لِلْفَرِاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»^(۱۳) و تو به پیروی از خواهش نفس
خویش، عمدا و بدون پیروی از هدایت حق، سنت پیامبر ﷺ را به زیر پا
نهادی و سپس زیاد را بر عراقین مسلط گردانیدی تا دست و پای مسلمین را
قطع کند و به چشم آنان میل بکشد و ایشان را بر نخلستانها میخ کوب نماید.

ای معاویه! مگر تو قاتل «حضر میان» نیستی؟ در پاسخ نامه پسر سمیه که به
تو نوشته بود: حضر میان بر دین علی هستند، نوشتی: «کسانی را که پیرو دین
علی می باشند، بکش». ^(۱۴) و زیاد هم آنان را بنا به فرمان تو به قتل رسانیدی؟
به خدا سوگند! این دین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود که به تو و پدرت، عزت داد و تو را به
مقامی رسانید که اکنون قرار داری. و اگر دین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود، شرف تو و پدرت
همان مسافرتهاى تابستان و زمستان بود.

نوشته بودی که به خاطر خودت و دینت و امت محمد ﷺ کوت کن و از
ایجاد شکاف بین این امت و بپا شدن فتنه، جلوگیری بنما. من برای این امت،
فتنه ای را بزرگتر از ولایت تو بر ایشان نمی شناسم و هیچ کاری را برای دینم
و امت محمد ﷺ پرفایده تر و افضل بر این نمی دانم که بر ضد تو برخیزم. و
اگر در برابر تو به جهاد قیام کنم فقط به خاطر نزدیکی به خداست.

ای معاویه! من در برابر این فجایع، آرام نشسته ام ^(۱۵)، ولی به درگاه خداوند
از این سکوت استغفار می کنم و از او می خواهم که بر من بیخشاید. و بر
تصمیم من رشد و استواری بخشد تا بر ضد تو برخیزم.

گفته بودی که اگر از تو بیزاری جویم از من بیزاری خواهی جست و اگر بر
ضد تو قیام کنم، بر علیه من قیام خواهی کرد، هر مکر و حيله ای که می توانی

در مورد من بکار بند، امیدوارم که مکر تو به من زیانی وارد نکند. و هیچ کس برای تو زیانبخش تر از خودت نمی باشد؛ زیرا تو بر مرکب نادانی خویش همی رانی و بر پیمان شکنی خود، حرص می ورزی. تو هیچگاه به پیمانی وفا نکردی مگر اینکه پیمان خود را با کشتن کسانی که با آنان عهد بسته بودی، نقض کردی. تو آنان را بعد از صلح و سوگند و عهدها و میثاقها به قتل رسانیدی، کشته شدند بدون آنکه کسی را کشته باشند. تنها گناهشان این بود که از فضایل و مناقب ما یاد می کردند و به بزرگی مقام ما اعتراف داشتند. از ترس آنکه با تو به جهاد برخیزند، آنان را کشتی. شاید قبل از آنکه دست به کاری می زدند خود می مردی و یا آنان وفات می کردند. مژده ای معاویه! که در روز قصاص، به حساب تو رسیدگی خواهد شد و بدانکه خداوند تبارک و تعالی را نامه ای است که خُرد و کلان همه چیز در آن ثبت و ضبط است. و خداوند فراموش نخواهد کرد که تو مردم را با پندار مؤاخذه می کنی و اولیای او را به ناحق به قتل رسانیده ای و یا از خانه و کاشانه آنان را به دیار غربت تبعید کرده ای. و اینکه هم اکنون برای پسر ناسزاوارت که شراب می نوشد و سگبازی^(۱۶) می کند، از مردم بیعت می گیری و من می دانم که زیان این کارها جز به تو، هیچ کس را نخواهد رسید. از دین، بیزاری جسته ای و بر امت اسلام، حيله ورزیده ای و در امانت، خیانت کرده ای و از سبک مغز نادان، سخن شنیده ای و پرهیزگاران پارسا را به خاطر آنان آزرده کرده ای، والسلام».

در سال ۶۰ هجرت، معاویه از دنیا رفت و یزید پلید جانشین او شد. یزید با زور و فشار و تهدید، می خواست از سیدالشهداء علیه السلام بیعت بگیرد که امام حسین علیه السلام قیام کرد و به عنوان اعتراض، به مکه رفت و سپس از آنجا راهی عراق شد او در این سفر پرارزش و تاریخ ساز خویش، زن و فرزند و اهل بیت

و نزدیکان خود را همراه برد، که از آن جمله است خواهر و الامقامش زینب کبری علیها السلام. (۱۷)

هنگامی که سرور آزادگان جهان حسین بن علی علیه السلام از مکه عازم عراق شد، همسر حضرت زینب؛ یعنی «عبدالله بن جعفر طیار» و برادر زاده علی بن ابیطالب دو پسر خویش به نامهای «عون و محمد» را به نزد امام حسین علیه السلام فرستاد و در نامه ای از او خواست که از رفتن به کوفه منصرف شود. این دو، خود را در وادی «عقیق» به قافله عشق و شهادت و کاروان سرنوشت ساز تاریخ، سپاه حسین علیه السلام رسانیدند. عبدالله بن جعفر نیز امان نامه ای از حاکم مدینه «عمرو بن سعید» برای امام حسین علیه السلام گرفت و در وادی «ذات عرق» خود را به امام علیه السلام سانید و از آن جناب خواست که به مدینه برگردد.

اما آن حضرت فرمود: «جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب به من دستور داده راهی را که در پیش گرفته ام ادامه دهم» و سپس جواب نامه عمرو بن سعید را نوشت. و به عبدالله داد تا به مدینه ببرد. عبدالله به دو فرزند خود محمد و عون سفارش کرد که از حضرت امام حسین علیه السلام ست بردارند و آنگاه آن دو را به امام حسین علیه السلام سپرد و خود همراه نامه آن حضرت به مدینه رفت. بنا به نوشته برخی از مورخین، «عون» فرزند حضرت زینب علیها السلام و «محمد» از همسر دیگر عبدالله بن جعفر بود و هر دو در کربلا شهید شدند (۱۸)، لکن مشهور آن است که این دو پسر، فرزندان حضرت زینب بوده اند.

کاروان حسینی بعد از طی طریق و گذشتن از منازل مختلف، در وادی طف و سرزمین کربلا فرود آمد و سرانجام در روز عاشورای سال ۶۱ هجری، قهرمانان عاشق پیشه سپاه حسین علیه السلام علی رغم تعداد اندک خویش، در برابر لشگریان ابن سعد، حماسه ای جاوید آفریدند و به جهانیان درس شهادت و از

خودگذشتگی دادند. و به تمام نسلها و تمامی جهان اعلام کردند که: «مرگ سرخ به از زندگی ننگین است». و هنوز هم که هنوز است، صدای رسا و جانبخش حسین علیه السلام در جهان طنین انداز است که: «فرومایه پسر فرومایه!»^(۱۹) مرا در میان مرگ و زندگی مخیر کرده است ولی من مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح می دهم، من مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمگران را جز ذلت و خواری نمی بینم».

بزرگ فلسفه قتل شاه دین این است که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است گروهی بر حسین علیه السلام خرده می گرفتند و می گفتند در این سفر که سرانجام آن به جنگ و خونریزی خواهد کشید، چرا زن و فرزند و اهل بیت خویش را به همراه می برد؟ آنان نمی دانستند که آن جناب با این کار خویش، می خواهد عملاً ثابت کند که در یک قیام اجتماعی، تمامی بافتهای جامعه از کودک خردسال تا پیر کهنسال و زن و مرد، همه باید حضور داشته باشند و هرکدام را رسالتی است که بر دیگری نیست.

عظمت این کار بزرگ آن حضرت، وقتی آشکار شد که نبرد عاشورا به پایان رسید و اهل بیت آن جناب اسیر شدند و با پایان یافتن جنگ مسلحانه در میدان کربلا، رسالت و مسئولیت زینب کبری علیها السلام و دیگر اسیران، شروع شد و حرکت فرهنگی آنان علیه سپاه ظلمت، آغاز گردید. اینجا بود که اهمیت اقدام بسیار بجا و حساب شده امام حسین علیه السلام اهر گشت. اگر حسین علیه السلام تنها با گروهی از مردان جنگی قیام کرده بود و افراد خانواده اش را همراه نمی برد، با پایان یافتن نبرد، همه چیز تمام می شد و نهضت نجات دهنده اش نمی توانست آن اثر جدی و سریع را داشته باشد و در تاریخ، نقشی ابدی را به عهده گیرد. و با توجه به وسایل ارتباط جمعی آن روزگاران، همه چیز به زودی در بوته فراموشی قرار می گرفت و جنگ سرنوشت ساز کربلا مانند هزاران صحنه نبرد

دیگر، در سینه تاریخ، مدفون می شد. و چه بسا تحریفگران درباری، آن را به نفع یزید، ثبت می کردند.

اما اگر قیام ارزنده حسینی همچنان در طول تاریخ برای همیشه تازه و سازنده باقی مانده است، یکی از عوامل آن این است که امام علیه السلام همه ابعاد آن را محاسبه کرده بود و کاروان اسیران، همان نقشی را در به ثمر رسانیدن این انقلاب عهده دار بودند که گروه ۱۴۵ نفری شهیدان ^(۲۰) کربلا عهده دار آن بودند. و عظمت نقش زینب علیها السلام در سرپرستی گروه ۸۴ نفری اسرا به همان اندازه عظمت داشت که عظمت رهبری حسین علیه السلام ر قیام خونین عاشورا از آن برخوردار بود. و این دو نواده پیامبر، کارشان مکمل کار یکدیگر بود.

به هر حال، از غروب روز عاشورای سال ۶۱ هجری، زینب کبری مسئولیتی را که تاریخ به او واگذار کرده بود، عهده دار شد و در انجام این وظیفه خطیر، خاطرات تلخ و شیرین و تجربیاتی را که از آغاز زندگی تا سن ۵۱ سالگی از گذشته داشت، همه را مشعل راهگشای خویش قرار داد. و *أَلْحَقْ،* چه نیکو مأموریت خویش را انجام داد.

و چون لب به سخن گشود، خطبه های علی علیه السلام را با دنیایی از دانش و بینش و کوهی از درد و رنج و مصایب، در خاطره ها زنده کرد. و موجی پرخروش بود که از اقیانوسی عظیم به حرکت درآمده باشد. و کلامش همه رنجها و دردها و ناراحتیهای زهرا، علی، حسن و حسین علیهم السلام را بازگو می کرد و دنیایی از خاطرات تلخ و شیرین و جهانی از رسالت و احساس مسئولیت را در برداشت.

امید است در بخشهای آینده، بتوانیم گوشه ای از نقش پرارزش این بزرگ
زن جهان اسلام را بازگو کنیم که چگونه بعد از شهادت برادر بزرگوارش حسین
علیه السلام در به ثمر رسانیدن نهضت نجات دهنده حسینی، سازنده بود.

زینب علیها السلام در سرزمین کربلا

از همان نخستین لحظاتی که سپاهیان امام حسین علیه السلام در سرزمین «طف» فرود آمدند، رفته رفته نقش حضرت زینب علیها السلام بیش از پیش، حسّاس و حسّاس تر می شد. امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: «شبی که فردای آن، پدرم شهید شد، عمّه ام زینب از من پرستاری می کرد». ^(۲۱) آن طور که از نوشته مورخین برمی آید، شب عاشورا حضرت زینب که گهگاهی به خیمه ها سرکشی می کرد، از نحوه راز و نیازهای امام حسین علیه السلام دریافت که امام و یارانش به شهادت نزدیکند.

امام علیه السلام به او فرمود:

«یا اختا تعزی بعزاء الله

فان سكان السماوات يموتون واهل الارض لا يبقون وجميع البرية يهلكون ^(۲۲)
و ان كل شیء هالک الا وجهه (به روایتی: الا وجه الله)
ابی، خیر منی و امّی، خیر منی و اخی، خیر منی
ولی و لهم و لكل مسلم برسول الله اسوة...».

یعنی: «خواهرم! تو به وعده های الهی، دلگرم باش؛ چرا که ساکنین آسمانها همه فانی می گردند و اهل زمین همه می میرند و همه مخلوقات جهان هستی، راه نیستی می پیمایند و جز خدا، همه چیز نابود می شود، پدر و مادر و برادرم از من بهتر بودند، من و ایشان و هر مسلمانی باید از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی کنیم». ^(۲۳)

این سخنان مقام شامخ امامت، چنان در وجود مقدس حضرت زینب کبری علیها السلام کارگر افتاد که او را چون کوهی محکم در برابر شداید ثابت قدم و پابرجا و استوار قرار داد، تا آنجا که وقتی در گودال قتلگاه با شمر ستمگر رو به رو می

شود، چنان با متانت و وقار، خردمندانه و شکیبا، رفتار می کند که از حوصله بیان و قلم خارج است. آری، آری، اوست که متین، صبور و بردبار، گلوی بریده برادر را می بوسد و با شکیبایی زایدالوصفی، دست زیر پیکر صد چاک برادر برده، او را قدری بلند می کند و در مناجات با خدای خویش عرض می کند: «خداوند! این قربانی را از آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبول کن! (اللهم تقبل منا هذا القربان)». (۲۴)

این سخن گهربار، خود از درجه شناخت و معرفت آن بزرگ زن تاریخ جهان، حکایت می کند.

نمونه دیگر از عظمت مقام آن نادره زمان و اسوه صبر و بردباری و شجاعت، این است که وقتی در روز عاشورا، آن همه مصایب سنگین و شکننده را تحمل می کند، دلیرانه فرمانده سپاه دشمن، «عمر سعد» را مورد سرزنش قرار داده و بی هیچ واژه ای بر او پرخاش می کند.

«طبری» از قول «حجاج بن عبدالله» نقل می کند که: «در میدان نبرد، نیروهای پیاده از سمت راست و چپ به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام حمله بردند، او به میمنه سپاه حمله برد تا پراکنده شدند، به میسره نیز حمله کرد و آنان را هم پراکنده نمود.... به خدا قسم! هرگز شکسته ای را ندیده بودم که فرزندان و کسان و یارانش کشته شده باشند و مانند او، با دلی محکم و استوار و خاطری آرام و دلیر بر پیشروی باشد. به خدا قسم! پیش از او و پس از او، کسی را همانندش ندیدم. وقتی حمله برد، پیادگان از راست و چپ او مانند بزغاله ها فرار می کردند. در این هنگام، عمر سعد نزدیک امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام رسید زینب عَلَيْهَا السَّلَام به او گفت: «ای عمر سعد! ابو عبدالله را می کشند و تو نگاه می کنی». عمر از زینب روی برگردانید ولی از سخن قاطع او سخت متاثر شد». (۲۵)

«وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، لشکر بنی امیه مانند حیوانات وحشی به سوی خیمه ها روی آوردند و به آتش زدن خیمه ها و غارت اموال و لوازم آنان، مشغول شدند.»^(۲۶)

از حضرت زینب علیها السلام روایت کرده اند که فرموده: «وقتی عمر بن سعد به نهب و غارت اهل بیت فرمان داد، من بر درِ خیمه ایستاده بودم، مردی چشم کبود درآمد و آنچه در خیمه بود برگرفت، نمطی را که زیر بدن مبارک امام زین العابدین علیه السلام قرار داشت به گونه ای کشید که او را به زمین افکند لکن گریه می کرد.

گفتم: این گریه برای چیست؟!

گفت بر شما اهل بیت گریه می کنم که در چنین مهلکه ای افتاده اید. سپس اضافه می کند که: زینب علیها السلام را از کردار او گفتار او خشم آمد، فرمود: «قطع الله یدیک و رجلیک و احرقک بنار الدنیا قبل نار الاخرة».

یعنی: «خداوند دست و پایت را قطع کند و پیش از آتش آخرت، تو را در آتش دنیا بسوزاند».

دعای آن حضرت اجابت شد و آن ملعون به دست «مختار» به کیفر رسید».

(۲۷)

وقتی حضرت زینب علیها السلام به جسد مطهر امام حسین علیه السلام می رسد به خاطر اینکه آبروی بنی امیه و طرفداران آنان را ببرد و به لشکریان ابن سعد بفهماند که چه جنایت بزرگی را مرتکب شده اند، با کمال وقار و متانت، در عین حال کوبنده و رسا، انقلابی و افشاگرانه، چنین ندبه می کند:

«وا محمداه!

آفریننده آسمان بر تو رحمت کند،

این حسین تو است که با اعضای پاره پاره در خون خویش آغشته است.

و این دختران تو می باشند که اسیر شده اند.
و این حسین است که حرامزاده ها او را به قتل رساندند.
پدر و مادرم فدای آن کس باد که سراپرده اش را سرنگون ساختند!
پدر و مادرم فدای آن کس باد که جدش رسول خدا و فرزند نبی هدی بود!
پدر و مادرم فدای محمد مصطفی و جانم فدای خدیجه کبری و علی مرتضی
و فاطمه زهرا باد!

جانم فدای آن کس باد که آفتاب به خاطر او بازگشت تا او نماز بخواند». وقتی حضرت زینب کبری علیها السلام این کلمات هشدار دهنده را بر زبان آورد، دوست و دشمن از سخنان او بنالیدند و زار، زار بگریستند. ^(۲۸)
امام زین العابدین علیه السلام می فرماید وقتی در کربلا به ما رسید، آنچه رسید و پدرم و یاران و فرزندان و برادران و کسان او به درجه شهادت نایل آمدند و حرم محترم و زنان او را بر جهاز شتران برنشانند و می خواستند ما را به سوی کوفه کوچ دهند، چون دیدم که اجساد تمامی شهدا در خاک و خون افتاده و مدفون و پوشیده نیستند، باری گران در سینه ام احساس کردم و افسردگی شدیدی به من دست داد، این حالت غم و افسردگی من بر عمّه ام جناب زینب کبری دختر علی مرتضی آشکار شد، گفت:

«ای یادگار جد و پدر و برادرم! چه شده؟ که تو را چنین افسرده می بینم.»
گفتم:

«چگونه ناراحت نباشم؟»

با اینکه پدر بزرگووارم و سید و تبار خویش و برادران و عموها و عموزادگان و کسانم را در میان خاک و خون می نگرم که در این بیابان، ایشان را افکنده اند

و جامه از تن ایشان بیرون کرده اند، نه کسی را به سوی ایشان نظری و نه کسی را به کوی ایشان گذری است.

گویا ایشان را از کفار ترک و دیلم می شمارند؟! «.

حضرت زینب گفت :

«از آنچه می بینی نگران نباش،

به خدا قسم! این عهد و پیمانی است که از رسول خدا به جد تو و پدر تو و

عمّ تو، استوار افتاده است

و خدای تعالی، گروهی از همین مردمان را

(که فراغه زمین ایشان را نمی شناسند و اهل آسمان به حال آنان آگاهند

و دستشان به خون این شهدا آلوده نیست) عهد و میثاق گرفته تا این اعضای

پراکنده و اجساد پاره پاره را گردآوری کنند و به خاک بسپارند

و بر قبر و ضریح مقدس سیدالشهداء علیه السلام نشانی و گنبدی برخواهند کشید

که با گذشت زمان و گردش ایام و دهور، هرگز کهنه و فرسوده نگردد،

هرچند روزگاران دراز و زمانهای طولانی بر آن بگذرد،

آثارش محو نگردد و هرگز نشانش از بین نرود.

هرچند پیشوایان کفر و گمراهی، در محو آن بکوشند،

ظهورش بیشتر و نمایشش فزونتر و رفعتش برتر گردد».

امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند: این خبر از کیست؟

حضرت زینب پاسخ داد: این را «ام ایمن»، از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل

کرده است: ^(۲۹)

در کربلا، به سید سجاده، عمّه، گفت بیند جهان، شکوه نمایان کربلا

این شعله را زبانه بود در زمانه ها بی انتهاست چشمه جوشان کربلا

سپس حضرت زینب، حدیث را به تفصیل نقل می کند که به واسطه طولانی بودن، از آوردن آن خودداری می شود.

آنچه اینجا ذکرش ضروری می نماید این است که مردان و زنان طایفه «بنی اسد» در سومین روز شهادت پاکبازان وادی عشق، اقدام به خاک سپردن بدنهای پاک آن شهدا می کنند و صدق گفتار عقیده بنی هاشم به زودی آشکار می شود و هرچه زمان پیشتر می رود، حقایق دیگری از سخنان دُرر بار زینب کبری روشن و هویدا می گردد و روز به روز بیشتر از روز قبل، عظمت مقام والای شهدای کربلا بر جهانیان آشکارا می گردد.

اینجاست که آدمی درمی یابد که چرا حضرت امام حسین علیه السلام در آخرین ساعات زندگی خویش، اسراری از رازهای پس پرده امامت را درگوش خواهرش زمزمه و به او وصیت می کند. ^(۳۰)

و بی سبب نیست هرگاه حضرت زینب به دیدارش می رفت، او تمام قد پیش پای خواهر برمی خاست و احترام می کرد. ^(۳۱)

و این احترام، تنها به دوران سالمندی جناب زینب منحصر نمی شد، که از همان دوران نوجوانی و حتی خردسالی نیز بین آنان وجود داشته که امام حسن و امام حسین علیه السلام برای خواهر خود زینب، احترامی خاص، قایل بوده اند.

وقتی حضرت زینب به زیارت مرقد مطهر رسول خدا مشرف می شد، حسنین دوطرف او با وقاری مخصوص حرکت می کردند.

چرا امام حسین علیه السلام به او وصیت نکند؟ چرا جلو پای او برنخیزد؟ و حال آنکه قابل احترام و راز نگهدار است؛ زینبی که همیشه با خدای خود، در راز و نیاز است و هرگز از نیایش باز نمی ایستد و هیچ عاملی نمی تواند باعث شود که او در کار عبادت، سستی کند. او اهل تهجد و شب زنده داری است تا آنجا

که امام معصوم حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: «عمه ام زینب در سفر کربلا با آن همه مصایب و مشکلات، در شب عاشورا و یازدهم محرم، حتی نماز شب را ترک نکرده و از مناجات و راز و نیاز خود با پروردگار، دست نکشید». ^(۳۲)

کار تهجد و شب زنده داری زینب کبری علیه السلام تا بدان پایه است که امام حسین علیه السلام وقتی با او وداع می کند، می فرماید: «یا أختاه! لا تتسینی فی نافلة اللیل ^(۳۳)، یعنی: خواهرم! مرا در نماز شب، فراموش نکن»

اما از صبر و نام بردباری زینب علیه السلام همین بس که در روز عاشورا، علاوه بر سایر یاران امام حسین علیه السلام شاهد شهادت نوزده تن از عزیزان خود؛ نظیر فرزندان، برادران، برادرزادگان، عموزادگان بود و مانند کوه، استوار باقی ماند. بستگان او که در کربلا به مقام شهادت نایل آمدند، به قرار ذیل می باشند:

۱ حضرت علی اکبر، فرزند امام حسین علیه السلام.

۲ حضرت عبدالله بن مسلم بن عقیل.

۳ حضرت محمد بن عبدالله بن جعفر،

فرزند شوهر حضرت زینب علیه السلام که بعضی تصور کرده اند فرزند خود حضرت زینب هم می باشد و حال آنکه مادرش «خوصاء» دختر حفصه از بکر بن وائل است.

۴ حضرت عون بن عبدالله بن جعفر، که مادرش حضرت زینب بود.

۵ حضرت عبدالرحمن بن عقیل.

۶ حضرت جعفر بن عقیل.

۷ حضرت عبدالله اکبر بن عقیل.

۸ حضرت محمد بن مسلم بن عقیل.

۹ حضرت محمد بن ابی سعید بن عقیل.

۱۰ حضرت قاسم بن امام حسن علیه السلام.

۱۱ حضرت ابوبکر بن امام حسن علیه السلام.

۱۲ حضرت جعفر بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

۱۳ حضرت عثمان بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

۱۴ حضرت ابوبکر بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

۱۵ طفلی که نام مبارکش معلوم نیست،

وحشتزده از خیمه بیرون آمد و «هانی بن ثبیت» ملعون او را شهید کرد.

۱۶ حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیه السلام.

۱۷ حضرت علی اصغر بن امام حسین علیه السلام

تاریخ نویسان آورده اند وقتی که در آخرین وداع حضرت امام حسین علیه السلام خواست علی اصغر را در آغوش گیرد حرمه ملعون؛ گلوی آن دُرذانه را هدف گرفت.

۱۸ حضرت عبدالله بن امام حسن علیه السلام.

که طفلی خردسال بود، وقتی دید امام حسین علیه السلام سخت مجروح شده و دشمنان گرداگردش را گرفته اند، با وجود خردسالی، بی هیچ سلاحی به کمک عمومی خود شتافت، هرچه حضرت زینب تلاش کرد تا او را نگهدارد، فایده ای نبخشید، خود را به امام رسانید، «ابجر بن کعب» ملعون که شمشیر کشیده بود تا بر امام وارد آوَرَد، «عبدالله» دست خود را سپر امام قرار داد و دستش قطع شد، او خود را به سینه عمو چسپانید و امام او را در آغوش گرفت، در این حال، حرمه ملعون با تیری او را به شهادت رسانید.

۱۹ سرور و سالار شهداء حضرت امام حسین علیه السلام ^(۳۴) زینب کبری، پیکر

تمام این عزیزان را دید، حتی بر جریان شهادت برخی از آنان ناظر بود و اجساد

مظهر آنان را مشاهده کرد که چگونه در زیرپای ستوران کوبیده شد اما مقاومت و پایداری از خود نشان داد، خیمه های آتش گرفته، اطفال مضطرب و پریشان، حوادث کوبنده، مصایب سنگین، هیچیک نتوانست بر صبر و شکیبایی و تحمل و توان و طاقت او فایق آید چرا که او مانند پدرش علی علیه السلام جامع اضداد بود.

بلی زینب علیها السلام دانشمند، اهل زهد و تقوا و تهجد، گشاده زبان و سخور، دلیر و با شهامت، رشید و نترس، خردمند و دوراندیش، تیزبین و موقع شناس، کاردان و کارآمد، مهربان و با عاطفه، مقاوم و استوار، مرد میدان شکیبایی، هنرمند و ادیب، پرستار، رهبر با ایمان و خلاصه، آن بود که باید می بود.

اجازه می خواهم در اینجا شعری را که روز یکشنبه ۱۳۷۱/۸/۱۰ مطابق با پنجم جمادی الاول ۱۴۱۳ به مناسبت تولد حضرتش سروده ام بیاورم؛ زیرا با زبان نثر نمی توانم آنچه احساس می کنم، نگارش نمایم.

زینب علیها السلام

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| به یاد آن همه غمهای زینب | غمی جانکاه بر جانم نشسته |
| بدانسان می بسوزاند دلم را | که گوئی استخوانم را شکسته |
| بسان عقربی جراره این غم | چنان بر تار و پودم می زند نیش |
| چنانم می گزد زنبور حسرت | که غافل گشته ام از بودن خویش |
| یزید آزاد و زینب در اسارت | همی وارونه بینم بختها را |
| جفای نی لب و دندان خورشید | چه زهرآلود نوشی ناگوارا |
| گرفتار شغالی، بچه شیری | به دام دیو و دد فرزند قرآن |
| چه درد افزا بود در کام افعی | که هر دم می مکد از شیر جان |
| تمام تار و پودم می بلرزد | چو یاد آرم ز درد و رنج زینب |
| لهیب و شعله این درد کاری | بسوزد پیکرم در آتش تب |

که بود آن زن که زنیب بود نامش؟
 سیه‌داری، رشیدی، استواری
 زنی در پایداری، مرد میدان
 زنی مرد آفرین اندر شهامت
 هنرمندی، ادیبی، کوه عزمی
 پرستار و زن شب زنده داری
 پرستار دل شبهای تاریک
 کلامش آتشین، کوبنده، قاطع
 به هنگام سخن بر قلب دشمن
 زبانش بر قلوب آل سفیان چو
 زنی دارای حلم و صبر و ایمان
 زهرگونه صفات خوب و عالی
 زنی چون کوه و کوهی همچو پولاد
 مقاوم در قبال ظلم و بی‌داد
 زنی نه، در صبوری، شیرمردی
 علی واری محمدگونه فردی
 سخن سازی، خطیبی، کاردانی
 زعیم و رهنمای کاروانی
 زنی در اوج اعلائی رشادت
 علی گونه خطیبی در فصاحت
 کلامش برتر از هر تیغ و خنجر
 در بدر و احد شمشیر حیدر
 و هر چیزی که باشد افتخاری
 درین زن بود، آری، آری آری

مظهر رضا

میلاد زینب است و پرستار کربلا
 میلاد حلم، اسوه صبر و مقاومت
 میلاد نور دیده سلطان اتقیا
 میلاد عزم شیر زنی مظهر رضا

سخنرانی دختر علی علیه السلام در کوفه

روز تاریخی دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری که مطابق با دهم اکتبر ۶۸۰ میلادی بود، سپری شد. با گذشت شب، آفتاب روز شنبه، یازدهم محرم از جانب مشرق هویدا گردید. پسر سعد، اجساد کشتگان خود را کفن کرده و پس از خواندن نماز بر آنان، همه را در گودالی به خاک سپرد، ولی بدن پاره پاره شهدا را همچنان در زیر آفتاب رها کرد و به همراه سپاهیان خود و اسرا، به سوی کوفه روان شد، همینکه به دروازه کوفه رسید، قاصدی از طرف «ابن زیاد» به وی گفت: امروز اسرا را بیرون شهر نگهدار.

هدف «عبیدالله» از این کار این بود که زمینه را جهت ورود آنان آماده کند؛ زیرا مردم کوفه از خواب غفلت بیدار شده بودند و از جنایتی که در صحرای کربلا به وقوع پیوسته بود، بی نهایت خشمگین شده و مستعد انقلاب و قیام بودند.

بالاخره روز دوازدهم محرم در حالی که ۷۲ سر بر بالای نیزه جلوه گری می کرد و در پیشاپیش کاروان اسیران حرکت داده می شد، اسرای اهل بیت طهارت را، وارد کوفه کردند.

«شمر بن ذی الجوشن» غرق در سرور و شادمانی، پیشاپیش همه، اسب تازان پیش می رفت و پیوسته به اطرافیان خود دستور می داد که مواظب نظم مردم باشند. گروه زیادی از زن و مرد و کودک، اطراف مسیر اسرا جهت تماشا ایستاده بودند، عدّه ای که از جریان اطلاع داشتند، گاه گاهی با همراه خود چیزی می گفتند، یکی زمزمه می کرد اینان قبلاً گفته بودند یک نفر خارجی بر بیزید قیام کرده که او را کشته و اهل بیت او را اسیر کرده اند، مگر آن سر که بر بالای نیزه است سر حسین بن علی علیه السلام است، آن دیگری «حبیب» است و

آن هم مسلم بن عوسجه آن دیگری و آن دیگری و... همه آشنا هستند. مگر این اسرا همه از خاندان پیغمبر و دوستان آنان نیستند؟ آیا آل رسول، خارجی هستند؟

این زیاد چرا چنین جنایت بزرگی را مرتکب شد؟ راستی مگر خود مردم کوفه، حسین علیه السلام را به قیام بر علیه یزید دعوت نکردند؟ پس چرا برخلاف عهد و پیمان خویش، شمشیر بر وی کشیدند و چنین کار زشتی را انجام دادند و سپس زن و فرزندش را اسیر کردند؟ مگر آن زن که بر پشت آن شتر بی جهاز قرار گرفته، «زینب کبری» دختر علی علیه السلام آن دیگری که بر روی آن شتر بی جهاز دیگر است، زینب صغری، «کلثوم» نیست.

ای وای بر ما مردم کوفه! اگر خداوند به واسطه بی حرمتی و جسارتی که نسبت به خاندان رسولش روا شده ما را به عذابی سخت گرفتار کند به کجا می توان روی آورد؟

با وجود سربازان مسلحی که اطراف و جوانب را زیر نظر داشتند و همه راکنترل می کردند، از این قبیل زمزمه ها و درگوشی سخن گفتنها زیاد رد و بدل می شد و اشک حسرت و ندامت از دیده مردان و زنان و کودکان، سرازیر بود. تماشاچیان، گاه و بیگاه، آهسته و زیر لب می گفتند: تف بر شما مردمان پست و گرگ صفت! که جگرگوشه رسول خدا را کشتید و زنان و فرزندانش را مانند اسیران رومی و غیره همراه خود حرکت می دهید! رفته رفته تپیدن دلها به صورت ناله و افسوس و بالاخره به شکل گریه شدید و زاری و اندوه، خودنمایی کرد و صدای گریه و ناله همه جا را فرا گرفت، ناگهان زینب کبری، قافله سالار اسرا و رشیده ایام، فریاد زد: «ساکت شوید».

همه او را می شناختند، او دختر علی علیه السلام بود و سالها در همین کوفه کنار آنان زندگی کرده بود و بعد از وفات فاطمه، مدت پنجاه سال بود که اولین شخصیت زن اسلام به حساب می آمد، اما اکنون مانند اسیران با او رفتار می شود.

همه و همه به احترام حضرتش سکوت اختیار کردند، حتی صدای زنگ شتران نیز قطع شد ^(۳۵) و سکوتی مرگبار همه جا را فرا گرفت که ناگهان شیر زن عالم رشادت به سخن آمد و گفت :

«ثُمَّ قَالَتْ اِئْتَحَمِدُ لِلّٰهِ وَالصَّلٰوةُ عَلٰى اَبِيْ مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الْاٰخِيَارِ

اِئْمَا بَعْدُ:

يا اهل الكوفة!

يا اهل الختل والغدر والخذل والمكر!

اِئْتَبْكُونِ فَلَآ رِقَاعَتِ الدَّمْعَةِ وَلَا هِدَاةَتِ الزَّفْرِءِ

فَاِئْمَا مَثَلِكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اِئْنَكَآثَا

تَتَّخِذُونَ اِئْيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ

اِئْ لَا وَهْلَ فَيْكُمْ اِئْ لَا الصَّلْفُ النَّطْفُ وَالصَّدْرُ الشَّنْفُ وَالْكَذِبُ وَمَلَقُ

الْاِمَاءِ وَغَمْرُ الْاَعْدَاءِ اِئْ وَكَمْرُ عِيٍّ عَلٰى دِمْنَةٍ اِئْ وَكَفِصَةٌ عَلٰى مَلْحُوْدَةٍ

اِئْ لَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ اِئْ نَفْسَكُمْ اِئْنِ سَخَطَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ اِئْتُمْ

خَالِدُونَ.

اِئْتَبْكُونِ وَتَتَّحِبُونَ اِئْ خِي؟

اِئْ جَلُّ وَاللّٰهِ فَاِئْبُكُوا فَاِئْ نَكْمُ اِئْ حَرِيَاءُ بِالْبُكَاِ

فَاِئْبُكُوا كَثِيْرًا وَاَضْحَكُوا قَلِيْلًا

فَقَدْ بُلِيْتُمْ بِعَارِهَا وَمُنِيْتُمْ بِشَنَارِهَا

وَلَنْ تَرَحُّضُوهَا بِغَسَلِ بَعْدَهَا اءَبَدًا
 وَاِنِّي تَرَحُّضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتَمِ النُّبُوَّةِ
 وَمَعْدِنِ الرِّسَالَةِ
 وَسَيِّدِ شَبَابِ اءَهْلِ الْجَنَّةِ
 وَمَلَاذِ حَرْبِكُمْ وَمَعَاذِ حَزْبِكُمْ
 وَمَقَرِّ سَلْمِكُمْ
 وَاِءَسَاسِ كَلِمَتِكُمْ
 وَمَفْزَعِ نَازِلَتِكُمْ
 وَمَنَارِ حُجَّتِكُمْ
 وَمِدْرَةِ سُنَّتِكُمْ
 وَالْمَرْجِعِ عِنْدَ مَقَالَتِكُمْ.
 اءَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ
 وَسَاءَ مَا تَذَرُونَ لِيَوْمٍ بَعَثِكُمْ
 وَبَعْدًا لَكُمْ وَسُحْقًا وَتَعْسًا وَتَعْسًا وَنَكْسًا وَنَكْسًا
 لَقَدْ خَابَ السَّعْيُ وَتَبَّتِ اءَيْدِي وَخَسِرَتِ الصَّفَقَةُ
 فَبُؤْتُمْ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الذُّلَّةُ وَالمَسْكَنَةُ.
 وَيَلِكُمْ يَا اءَهْلَ الكُوفَةِ!
 اءَتَذَرُونَ اءَيْ كَيْدٍ لِّمُحَمَّدٍ فَرِيْتُمْ وَاِءَى عَهْدٍ نَكَّتُمْ
 وَاِءَى كَرِيْمَةٍ لَّهُ اءَبْرَزْتُمْ
 وَاِءَى دَمٍ لَّهُ سَفَكْتُمْ
 وَاِءَى حُرْمَةٍ لَّهُ هَتَكْتُمْ
 لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا اءَا تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ

وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا
لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا شَوْهَاءَ خِرْقَاءَ صَلْعَاءَ عَنُقَاءَ فَقَمَاءَ كَطِلَاعِ الْأَرْضِ وَمِلَأَ السَّمَاءَ
اءَ فَعَجِبْتُمْ اءَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمَا؟
وَلَعَذَابُ الْأَخِرَةِ اءَ خَزَى وَهُمْ لَا يَنْصُرُونَ
فَلَا يَسْتَخَفُّكُمْ الْمَهْلُ
فَإِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَا يَخْفِرُهُ الْبِدَارُ
وَلَا يَخَافُ عَلَيْهِ فَوْتُ الثَّارِ وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَبِالْمِرْصَادِ...»

یعنی: «سپاس بر خداوند متعال و درود بر محمد ﷺ رسول خدا و آل او
پاکان و اخیار. اما بعد: ای مردم کوفه! ای مردم نیرنگباز و فریبکار! ای بی
وفایان پیمان شکن! آیا بر ما سرشک ریخته، گریه می کنید؟! آیا بر ما افسوس
می خورید؟! ای کاش! همیشه اشکتان جاری باشد و ناله شما آرام نگیرد؛ زیرا
چشمان ما گریان و جان ما شراره انگیز است. شما مثل آن زنی می مانید که
رشته خویش را خوب می تابد و پس از آن، هرچه بافته به ناگاه بازگشاید، شما
نیز با مکر و حيله و نیرنگ، ابتدا رشته خود را محکم بسته و پس از آن باز
گشودید. در بین شما غیر از دروغ و خودستایی و فساد و دشمنی چیز دیگری
وجود ندارد. شما مثل کنیزان، تملق می گوئید و مانند دشمنان، نیرنگ می
ورزید. شما درست گیاهی را می مانید که در مزبله ای روییده یا نقره ای که
زینت قبور شده است.

به راستی که توشه بدی جهت جهان دیگر خویش اندوخته اید؛ زیرا خدای را
به خشم آورده و عذاب جاوید را برای خویش آماده کردید. آیا پس از آنکه ما
را کشتید، به حالمان گریه می کنید؟!

به خدا قسم! که به گریه کردن سزاوارید، فراوان گریه کنید و اندک بخندید؛ زیرا شما لکه ننگ ابدی را بر دامن خود آلوده کردید که به هیچ آبی هرگز پاک نشود. چگونه کشتن جگرگوشه خاتم پیامبران و معدن رسالت و سید جوانان اهل بهشت، ملجاء و پناهگاه نیکوکارانتان را تلافی خواهید کرد؟! در هر حال و هر حادثه ای به او پناه می بردید و سنت شما را جاری می ساخت، در موقع احتجاج با دشمنان، هادی شما بود، در هنگام ناراحتی، بدو متوسل می شدید و او بزرگ و گوینده شما بود. و احکام شریعت را از وی آموختید. ای مردم! بد گناهی را مرتکب شدید و برای روز قیامت خویش بد اندوخته ای ذخیره کردید. هلاکت و مرگ از آن شما باد! کوشش شما دیگر فایده ای نخواهد داشت. دستهای شما بریده باد! که زیان و ضرر برای خویش به بار آوردید، به خسران دنیا و آخرت دچار شدید و مستحق عذاب الهی گردیدید و خواری و فقر بر شما غلبه کرد. وای بر شما ای مردم کوفه! آیا می دانید که از پیامبر خدا چه جگری را شکافتید و چه خونی را از او به زمین ریختید؟! و چه پیمانی را شکستید؟! و چه حرمتی از پیامبر را نادیده گرفتید؟! و چگونه پرده نشینان عصمت را بی پرده، بیرون افکندید و به اسارت کشیدید؟!!

ای مردم! بیدادی بزرگ و کاری بی نهایت قبیح انجام دادید نزدیک است از کار زشت شما آسمانها شکافته شوند و زمین از هم پاره شود و کوهها فرو ریزند رسوایی و زشتی کار شنیع شما، آسمان و زمین را فرا گرفت، آیا تعجب می کنید که از آسمان خون باریدن گرفت^(۳۶)، ولی بدانید که عذاب آخرتتان سخت خوارکننده تر و رسواکننده تر خواهد بود. و کسی شما را کمک نخواهد کرد و این مهلتی که خدا به شما داده، هرگز عذاب شما را تخفیف نخواهد داد؛ زیرا خداوند عزوجل، هیچگاه در کیفر گناهکاران شتاب نخواهد کرد و بیم ندارد که

هنگام انتقام بگذرد، بدانید که پروردگار شما در کمین و به انتظار گناهکاران است...» (۳۷)

سخنان دختر علی بن ابیطالب و پرورش یافته خاندان فصاحت و بلاغت و سرچشمه رشادت و مکارم اخلاق، همچنان ادامه داشت و گفتارش، شنوندگان را تحت تأثیر قرار داده بود که زنان و مردان از فرط اندوه، با صدای بلند می‌گریستند و غوغای عجیبی برپا شده بود. همه دریافته بودند که عبیدالله بن زیاد چه لکه ننگ بزرگی بر صفحه تاریخ از خود به یادگار گذاشت. همه از خواب غفلت بیدار شده بودند، چیزی نمانده بود که انقلابی عظیم به وجود آید و کوفه را از لوث طرفداران آل سفیان پاک کنند. به این زیاد خبر داده شد که اگر چاره ای نیندیشی، بیدرنگ شیعیان و پیروان علی علیه السلام قیام خواهند کرد و همه هواداران یزید را از دم شمشیر خواهند گذراند. مردم سرها و اسرا را شناخته اند. زینب کبری دختر علی علیه السلام به گونه پدرش لب به سخن گشوده و با خطبه ای آتشین، مردم را مخاطب قرار داده است. تأثیر کلامش تا بدان پایه است که عنقریب مردم خواهند شورید، همه مردم غضبناک و خشمگین شده اند، از فرط تنفر، علنا به تو و یزید فحش می دهند و کشتندگان حسین علیه السلام را لعنت می کنند. زینب چونان پدرش علی علیه السلام سخن می گوید و کلامش به قدری مردم را تهییج کرده و تحریک نموده که مستعد انقلابی بزرگ شده اند و زمینه شورش مهیا شده است، هرطور هست باید زینب را ساکت کرد و گرنه لحظاتی دیگر، مردم بر ضد تو و حکومت یزید پیا خواهند خاست.

عبیدالله، سراسیمه گفت: سر حسین علیه السلام را در مقابل زینب قرار دهید، باشد که چون روی برادر را ببیند آرام شود. او درست فکر کرده بود، زینب کبری از عاشورا تا کنون برادر ارجمندش را ندیده بود، همینکه دیده او به چهره نورانی

برادر در بالای نیزه افتاد، سکوت اختیار کرد و چنان غرق تماشای آن شمس تابناک هدایت شد که به بکلی رشته کلام را قطع کرد و خطاب به سر مطهر، فرمود: «ای ماه یک شبه زینب!

چه زود غروب کردی!

هیچ گمان نمی کردم بدین حالت تو را بر بالای نی مشاهده کنم.»

در اینجا طبق نوشته برخی از نگارندگان، سر زینب کبری علیها السلام بی اختیار به گوشه محمل خورد، به نحوی که خون از آن جاری شد. ^(۳۸)

شاید دلیل اینکه وی سر برادر را به ماه یکشبه تشبیه می کند این باشد که همه مردم او را به یکدیگر نشان می دادند. به هر حال، این خطبه ناتمام زینب کبری علیها السلام مردم کوفه را منقلب کرد و یک حرکت فکری را در آنان ایجاد کرد. اگرچه سربازان، با ضرب و شتم و تهدید، به پراکنده کردن مردم پرداختند و سعی کردند با عجله، اسرا را به فرمانداری کوفه وارد کنند، ولی به دنبال سکوت حضرت زینب علیها السلام افراد دیگری از اهل بیت از جمله فاطمه دختر امام حسین علیه السلام و ام کلثوم؛ زینب صغری و حضرت سجاد علیه السلام نیز سخنرانیهای مهیجی ایراد کردند.

فاطمه دختر امام حسین علیه السلام که همسر پسرعموی خود «حسن بن حسن» معروف به «حسن مثنی» بود ^(۳۹) و تاریخ، او را به نام عالمه ای زاهده و پرهیزگار، یاد کرده است، در خطبه خویش چنین فرمود: «بعد از حمد بی پایان و ثنای بی حد بر ذات باری و شهادت بر وحدانیت خداوند تبارک و تعالی و شهادت بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده خداست، درود بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش باد و شهادت می دهم که فرزند پیامبر خدا، بی هیچ جرم و

گناهی با لب تشنه در کنار فرات، سر بریده شد. خداوندا! به تو پناه می آورم از اینکه بر تو دروغی ببندم و یا اینکه به تو خلافی عرض کنم» (۴۰)

وی بعد از مناجاتی با خدای خویش، خطاب به مردم کوفه چنین فرمود:
«اما بعد: ای مردم کوفه! ای نیرنگبازان فریبکار! بدانید که خداوند تبارک و تعالی ما را به وسیله شما و شما را به وسیله ما مورد آزمایش قرار داد، آزمایش ما نیکو بود، خداوند ما را مورد لطف خود قرار داد، ولی شما مخزن علم و حکمت و حجت خدا در زمین را به ناحق شهید کردید. خداوند بزرگ به وسیله پیامبرش محمد ﷺ خاندان ما را مورد لطف خویش قرار داد و بر بسیاری از خلق خویش برتری داد، ولی شما مردم ناسپاس، ما را تکذیب کردید و کافر شدید و خون ما را به ناحق ریختید و اموال ما را به غارت بردید. پندارید که ما از اولاد غیر مسلمان بودیم.

شما جدم علی علیه السلام را چندی پیش شهید کردید و دیروز پدرم حسین علیه السلام را شهید نمودید، اکنون خون ما از دستهای شما جاری است و این به جهت کینه دیرینه ای بود که از ما به دل داشتید، حال چشمتان روشن و دلتان شاد شد. شما بر خداوند مکر ورزیدید ولی خداوند از بهترین مکاران است. خداوند شما را به کیفر خواهد رسانید، منتظر عذاب خدا باشید. خداوند شما را به جان یکدیگر خواهد انداخت به واسطه اینکه خون ما را ریختید و اموال ما را به یغما بردید. تأسف خوردن بر آنچه از شما فوت شد بی ثمر است و شادمانی شما نیز بر آنچه پیش آمد بی حاصل است. خداوند هیچ خرامان فخر کننده ای را دوست نمی دارد. دستهایتان بریده باد! منتظر عذاب خدا باشید. در این دنیا بجان هم خواهید افتاد و در عذاب آخرت نیز جاویدان خواهید بود لعنت خدا بر ستمگران باد! ای مردم کوفه! وای بر شما! آیا دانستید که با کدام دست ما را

زدید و با کدامین پا به سوی ما آمدید و چگونه به قتال ما شتافتید؟! به خدا سوگند! که دلی بی رحم و جگری سخت دارید، خداوند بر دل و گوش و چشم شما مهر نهاده و شیطان، اعمال زشت شما را در نظرتان زیبا جلوه داده و بر چشم شما پرده کشیده است و راه هدایت را تشخیص نمی دهید.

ای اهل کوفه! دست شما بریده باد! چقدر خون خاندان رسالت به گردن شماست! شما چه نیرنگها که نسبت به برادر پیامبر علی بن ابیطالب، جدم و فرزندان و خاندان طاهرین وی که اختیار و نیکانند انجام دادید». (۴۱)

سخنان دختر حسین علیه السلام همچنان ادامه داشت که کوفیان گفتند: ای دختر پسر پیغمبر! بس است که دل ما را سوزاندی و آتش بر نهاد ما زدی. در این هنگام، «ام کلثوم» زینب صغری رشته سخن را به دست گرفت و گفت:

«زشت باد روی شما! چرا حسین را یاری نکردید و او را شهید نمودید؟! چرا اموال ما را غارت کردید و ما را اسیر نمودید؟! چرا خونهای پاک را به زمین ریختید؟! شما بسیار بی رحم هستید، کسی را کشتید که بعد از پیغمبر، بهترین مردان روزگار بود».

در پایان سخن، زینب صغری علیه السلام به خواندن ابیاتی توسل جست و مردم زار زار می گریستند (۴۲) که ناگهان حضرت سجاد علیه السلام خطاب به مردم فرمود: ساکت شوید، بلافاصله سکوت، همه جا را فرا گرفت و حضرت چنین آغاز سخن کرد:

«سپاس خدای را و درود بر پیامبر و خاندانش باد! ای مردم کوفه! هرکس مرا می شناسد که می شناسد و هرکس که مرا نمی شناسد بداند که من «علی بن حسین بن علی بن ابیطالبم» من پسر همان کسی هستم که در کنار فرات بی هیچ جرمی و جنایتی سرش را بردند و اموالش را غارت کردند و زن و

فرزندش را اسیر نمودند. من پسر آن کسی هستم که با شکنجه شهید شد و این افتخار ما را کافی است.

ای مردم! شما را به خدا سوگند! مگر این شما نبودید که به پدرم نامه نوشتید و از روی مکر و نیرنگ با وی پیمان بستید و سپس او را کشتید. مرگ بر شما باد که توشه بدی برای آخرت خود فراهم آورده اید!

با کدامین دیده به پیامبر خدا خواهید نگرست؟ اگر به شما بگویند که شما فرزند مرا کشتید و حرمت را نگاه نداشتید و امت من نیستید».

سخن حضرت که بدینجا رسید، کوفیان با صدای بلند به گریه پرداختند. آن جناب فرمود: «خداوند پیامرزد کسی را که اندرز و سفارش مرا در مورد خداوند و پیامبرش و خاندان پیامبر او قبول کند؛ زیرا ما روشمان روش پیامبر است»، که ناگاه کوفیان فریاد کشیدند ما همه با تو هستیم.

ولی در پاسخ آنان حضرت سجاد علیه السلام فرمود: «هیئات! هیئات! ای مکاران نیرنگباز پرفریب! آیا می خواهید با من همان کنید که با پدرانم کردید. هرگز! به خدا سوگند! که هنوز جراحت ما سرباز نکرده و التیام نیافته است. پدرم دیروز شهید شد و زن و فرزندش اسیر گشتند. آن مصیبت بزرگ، فراموش شدنی نیست. تمام وجودم متاءلم است. جانم فدای شهیدی باد که در کنار فرات به شهادت رسید کیفر قاتلان او آتش دوزخ است».^(۴۳)

و به همینجا امام زین العابدین علیه السلام کلام خود را پایان داد، اما این سخنرانیهای مهیج، کار خود را نمود و یک جریان فکری ایجاد کرد و موجی توفنده به وجود آورد که سالهای سال، اثر آن پایدار بود و از آن تاریخ به بعد، کوفه هرگز آرام نگرفت تا بالاخره تمام قاتلین و جنایتکاران میدان کربلا، مکافات دنیایی خود را دیدند.

کوفه چگونه می توانست آرام بگیرد و از لوث جنایتی که اتفاق افتاده پاک گردد در حالی که همه با چشمهای شگفت زده خود، دیدند و با گوش خود شنیدند که سر بریده حسین علیه السلام در بالای نیزه قرآن می خواند و با صوتی آسمانی فریاد می زد: (أُمُّ حَسْبَتْ أَنْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَأَنْوَاعٍ مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا).^(۴۴)

و در حقیقت، با طنین این صدای روحبخش حسین علیه السلام ندای پیروزی خود را به مردم کوفه و سراسر جهان، اعلام کرد.^(۴۵)

اسرا در مجلس ابن زیاد

بالاخره اسرا را وارد مجلس ابن زیاد کردند پسر مرجانه سرمست از غرور فتح مجازی، پیوسته با چوب دستی بر لب و دندان و سر مطهر حسین علیه السلام می زد که یکی از حضار، به قولی «زید بن ارقم» به شدت اعتراض کرد و از مجلس خارج شد. ^(۴۶)

زینب کبری علیه السلام به طور ناشناس وارد مجلس ابن زیاد شد و در گوشه ای نشست، پسر مرجانه پرسید: این زن کیست؟ گفتند: او «زینب» دختر علی علیه السلام است. عبیدالله گفت: شکر خدای را که شما را رسوا کرد و دروغگوییهای شما را آشکار نمود!! که ناگهان دختر علی علیه السلام و ن شیرین زخم خورده به خروش آمده، فرمود:

«أَنْتُمْ أَيْفَتَضِحُّ الْفَاسِقُ وَيَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَهُوَ غَيْرُنَا؛

یعنی: فاسق، رسوا می شود و فاجر، دروغ می گوید و آنان غیر از ما هستند».

پسر مرجانه گفت: چگونه دیدی آنچه خداوند با برادرت نمود؟

زینب علیه السلام فرمود:

«جز نیکی، چیزی ندیدم؛ زیرا خداوند بر آل پیغمبر، شهادت را مقرر کرده و ایشان به سوی خوابگاه همیشگی خود شتافتند.

ولی به همین زودی خداوند تو و ایشان را با هم برای حساب جمع می کند،

در آن هنگام، بنگر که رستگاری از آن کیست؟

ای پسر مرجانه! مادرت به عزایت بنشیند».

اینجا بود که ابن زیاد از فرط غضب، دیوانه وار تصمیم به قتل زینب گرفت،

ولی او را منصرف کردند. ^(۴۷)

بعد از اینکه ابن زیاد را از کشتن حضرت زینب علیها السلام منصرف کردند، او خشمگین و غضبناک گفت: خدای را شکر که دل مرا با کشتن حسین آرام کرد و به مراد خود رسیدم!!

در اینجا زینب علیها السلام مجدداً به سخن آمد و گفت:

«اگر شفای دل تو در این است البته به مراد دل خود رسیده ای.»

ابن زیاد گفت: سخنان زینب نیز مانند کلام پدرش علی علیه السلام مسجع است.

زینب کبری فرمود: «زن را با سجع و قافیه کاری نیست.»

پس از آن، ابن زیاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام را در مجلس دید و پرسید این جوان کیست؟ گفتند: «علی بن حسین» است. پسر زیاد گفت: مگر خدا علی بن حسین را نکشت؟ امام زین العابدین علیه السلام رمود: «مرا برادری بود که او را نیز علی بن حسین می نامیدند و مردم او را کشتند» پسر زیاد گفت: بلکه خداوند او را کشت.

امام سجاد آیه ۴۳ از سوره زمر را قرائت کرد و گفت: «خداوند هنگام مرگ، نفسها را می میراند...»

ابن زیاد گفت: در حضور من، حاضر جوابی می کنی؟ دستور می دهم تو را گردن بزنند. با شنیدن این سخن، حضرت زینب علیها السلام شتابزده فرمود: «ای پسر زیاد! دیگر تو کسی از ما باقی نگذاشتی، پس حکم قتل مرا نیز صادر کن.»

امام زین العابدین علیه السلام عمه خویش را به آرامش دعوت کرد و خطاب به ابن زیاد فرمود:

«آیا مرا به کشتن تهدید می کنی؟»

مگر نمی دانی که کشته شدن عادت ماست و بزرگواری ما در شهادت

ماست؟» (۴۸)

بعد از این گفتگو، ابن زیاد دستور داد اسرا را در خانه ای جنب مسجد جا دادند و خود برخاست و به مسجد رفت و خطاب به مردم کوفه که در آنجا گرد آمده بودند، گفت: شکر خدای را که حق را آشکار نمود و امیرالمؤمنین یزید! و گروهش را یاری کرد و دروغگو را با پیروانش به قتل رسانید!!

همینکه سخن ابن زیاد بدینجا رسید، «عبدالله عقیف» از بین جمعیت با ناراحتی و خشم فریاد زد:

«ای پسر مرجانه!

آیا کار تو به این درجه بالا گرفته که فرزند رسول خدا را شهید کنی و بدو ناسزا گویی!

ای دشمن خدا و پیغمبر! دروغگو تو و پدرت هستی و آن کسی که تو را امیر کرده خود و پدرش دروغگو است».^(۴۹)

بلی آثار به ثمر رسیدن قیام امام حسین علیه السلام رفته رفته آشکار می شد و در گوشه و کنار، به اشکال مختلف نسبت به یزید و یزیدیان، اعتراض صورت می گرفت، و گاه این اعتراضات بدون به زبان آوردن حتی یک کلمه بلکه با عمل انجام می شد از آن جمله است اقدام طایفه «بنی اسد» در روز دوازدهم، شب سیزدهم محرم جهت به خاک سپردن اجساد شریف شهدای کربلا.

وقتی انسان، اوضاع و احوال آن روز را مورد بررسی و مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار دهد و درست در جزئیات حوادث آن روزگار دقت کند، خواهد دید که طایفه بنی اسد با دست زدن به کار دفن شهدا، عملاً نسبت به جنایات بنی امیه اعتراض نمودند و طرفداری خویش را از امام حسین علیه السلام و قیام نجات دهنده او اعلام کردند. بنی اسد، با اقدام به دفن اجساد مطهر پاکبازان راه حق، پرچم مخالفت خویش را بر ضد یزید بپا داشتند و به همه فهمانیدند که اگرچه

حسین علیه السلام و یارانش شهید شده اند، راهشان را دنبال خواهیم کرد و هدف حسین علیه السلام هرگز نابود نخواهد شد و بر مسلمین است که راه او را ادامه دهند. و در همان هنگام که بنی اسد در سرزمین کربلا اقدام به دفن پیکرهای پاک حسین علیه السلام و یاران شریفش نمودند، بسیاری از مردم کوفه نیز به عناوین مختلف، نسبت به آنچه در کربلا اتفاق افتاده بود، اعتراض می کردند. بارزترین نمونه این اعتراض، اقدام شجاعانه «عبدالله عقیف» بود، مرد نابینایی که دوچشم خود را هنگام جهاد در جنگ جمل و صفین از دست داده بود و اکنون با وجود نداشتن چشم، با صدای بلند در نهایت عصبانیت نسبت به اعمال کارگزاران بنی امیه، اعتراض می کرد و بر «عبدالله بن زیاد» پرخاش می نمود و خطاب به مردم فریاد می زد:

«ای مسلمانان! قیام کنید، پیا خیزید، انتقام خون حسین علیه السلام را از این ملعونان پست فطرت و دور از انسانیت بگیرید، بر طرفداران بنی سفیان شورش کنید».

«عبدالله عقیف» با چنان لحنی فریاد می کشید که ابن زیاد ناچار، در نهایت ترس و اضطراب از منبر به زیر آمد و بانگ می زد: مأمورین انتظامی! عبدالله را بگیرید، دستگیرش کنید، امانش ندهید، زود، زود او را بگیرید.

عده ای مزدور به سوی «عبدالله» حرکت کردند، ولی قبل از آنکه موفق به دستگیری او شوند، طرفداران خاندان علی علیه السلام وی را از چنگال خونریزان کوفه و پیروان یزید نجات دادند و در محلی مخفی کردند.

ولی شب هنگام، مزدوران بنی امیه جهت دستگیری او اقدام کردند، اما عبدالله عقیف، آن مرد شیعه مذهب متقی، زاهد و پرهیزگار با همراهی گروهی از شیعیان کوفه مسلحانه قیام کرد و به خونخواهی شهدای کربلا برخاست، او و

افرادش در آن شب چنان کار را بر ابن زیاد تنگ کردند که چیزی نمانده بود تا کوفه را از لوٲ طرفداران بنی امیه پاک کنند. دخترش «ام عامر» نیز با رشادت بی نظیری پدر نابینای خویش را در حمله و نبرد، راهنمایی می کرد. (۵۰)

سرانجام عبدالله عفیف و جمعی از اطرافیانش، پس از ابراز شہامت و شجاعت و دلاوری، شربت شہادت نوشیدند. اما طرفداران بنی امیه دریافتند کہ شیعیان خاندان علی علیہ السلام راہ حسین علیہ السلام را ادامه خواهند داد و هیچیک از جنایتکاران، نخواهند توانست از انتقام، مصون باشند.

عبیداللہ بن زیاد بعد از اینکه با اعتراض عبداللہ عفیف رو بہ رو شد، بلافاصلہ دستور داد سر مطہر حضرت امام حسین علیہ السلام را بالای نیزہ کردہ و جهت مرعوب کردن مردم، در کوچہ های کوفہ بگردانند، ولی در ہمین قضیہ بود کہ سر مطہر بالای نی، شروع بہ خواندن قرآن نمود و جنایتکاران اموی را بیشتر از گذشتہ رسوا نمود. (۵۱)

اسرای اہل بیت، همچنان در کوفہ زندانی بودند تا اینکه یزید در پاسخ گزارش ابن زیاد نسبت بہ شہادت امام حسین علیہ السلام دستور داد اسرا را بہ شام روانہ کنند، لذا ابن زیاد اسرای اہل بیت را ہمراہ سپاہی بہ سرکردگی شمر بن ذی الجوشن بہ سوی دمشق فرستاد و آن جنایتکار ملعون نیز غل و زنجیر بر گردن امام سجاد علیہ السلام نهاد و در نہایت قساوت و سنگدلی، اسرا را بہ «دمشق» مرکز شام (سوریہ) برد، مسیری را کہ کاروان کربلا طی کرد تا بہ دمشق رسید، بہ قرار ذیل بود.

کنارہ فرات، تکریت، موصل، حلب، معرۃ النعمان، حماة، حمص، بعلبک، دمشق، البتہ منازل دیگری ہم مثل «دیر راہب عسقلان» نیز ہمین مسیر بودہ است.

در مسیر حرکت، اغلب اتفاق افتاد که مردم، سرهای شهدا و اسرای اهل بیت را شناختند و نسبت به جنایتکاران اموی با تنفر و خشونت رفتار کردند، حتی در پاره ای از منازل، لشگریان یزید را اصولاً به داخل شهر راه ندادند و با دشنام بر بنی امیه، آنان را راندند و یا کار به زد و خورد کشیده شد.

آنچه از همه مهمتر است اینکه: اتفاقات عجیب و غریبی نیز رخ داد که خارج از معیارهای طبیعی و میزانهای عادی است و راوی این حوادث، غالباً خود جنایتکاران بودند؛ نظیر ظاهر شدن دستی و نوشتن شعاری با خون بر دیوار و یا سخن گفتن سر مطهر امام حسین علیه السلام و تلاوت قرآن آن جناب و جریانات «دیر راهب».

اما قبل از ذکر اتفاقات دیر راهب، بهتر است ابتدا شواهد آن را ذکر کرده و سپس به نقل آن قضیه پردازیم.

در موزه «لور» پاریس پرده سیاه قلمی موجود است که بر کرباس ترسیم شده و به طوری که قرائن نشان می دهد، بیش از هزار و سیصد سال از ترسیم آن می گذرد. و گفته می شود یک راهب نصرانی (مسیحی) آن را از سر مطهر امام حسین علیه السلام بر تابلو کشیده است، این پرده را فرانسوی ها از آلمانی ها حدود سی هزار لیره خریداری کرده اند.

ضمناً گفته می شود که آلمانی ها قبلاً آن را از خاندان همان راهب خریده اند اتفاقاً شواهد و قراینی در سیاه قلم مذکور موجود است که انتساب آن را به امام حسین علیه السلام تقویت می کند، از جمله اثر سنگ «ابوالحنوق» بر پیشانی و تیر این اشعث به گوشه چشم راست و زیادی گوشت حلقوم که نشانه بریده شدن سر مطهر از قفاست. همچنین وجود عکس سرنیزه در زیر گردن که قسمتی از سرنیزه در گوشت گلوی آن جناب فرو رفته است. (ضمناً باید عرض شود که

کپیبه ای از آن پرده در اختیار این جانب است که به وسیله مرحوم «آیتی» به ایران آورده شده است» (۵۲)

اما قضیه دیر راهب، بدین قرار است که: سپاهیان یزید در یکی از منازل، نزدیک دیر راهبی فرود آمدند و سر امام حسین علیه السلام را بر نیزه نصب کرده، بر دیوار دیر تکیه دادند، در نیمه شب، راهب، نوری از محل سر مشاهده کرد که روشنی مخصوصی از آن به چشم می خورد. راهب از دیر سر بیرون آورد و به سپاهیان گفت شما کیستید؟ گفتند: سپاهیان یزید.

راهب پرسید این سر کیست؟

گفتند: سر حسین بن علی. پرسید مادرش کیست؟

گفتند: فاطمه دختر پیامبر اسلام.

گفت پیامبر خودتان؟

گفتند، آری.

گفت چه بد مردمی هستید! به درستی که علمای ما راست گفته اند که هر وقت این مرد کشته شود، از آسمان خون خواهد بارید و این نیست جز در قتل پیامبری و یا وصی پیامبری. آنگاه راهب گفت: من ده هزار دینار می دهم تا این سر را ساعتی در اختیار من قرار دهید، پس از آن او تمام موجودی خود را که ده هزار دینار بود، به آنان داد و سر مطهر را برای ساعتی مهمان کرد و آن را با گلاب و عطر شستشو داد و تمام مدت را با او سخن گفت و گریست. راهب خطاب به مهمان عزیز خویش گفت: ای سر مطهر! جز خود چیزی ندارم که تسلیم تو کنم، گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و جد تو محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست. راهب در آن مدت، تصویری از سر مطهر نیز تهیه کرد و بعد از آنکه سر را پس داد تا پایان عمر، مسلمان بود و مسلمان از دنیا رفت. (۵۳)

به هر حال، سرانجام در میان جشن و سرور یزید و یزیدیان، سرهای شهدا و اسرای خاندان عصمت را وارد دمشق کردند. زنان و بازماندگان اهل بیت را در حالی که به ریسمان بسته بودند وارد مجلس یزید کردند. حضرت سجاد علیه السلام رو به یزید کرده، فرمود: «ای یزید! تو را به خدا قسم! چه می اندیشی در مورد پیامبر خدا اگر ما را بدین صورت مشاهده کند؟». بعد از فرمایش آن جناب، یزید دستور داد غل و زنجیر و ریسمان از اسرا بردارند. آنگاه سر مطهر امام حسین علیه السلام را در برابر یزید نهادند، چون نگاه حضرت زینب علیه السلام بر سر بریده برادر افتاد، با صدایی که همه اطرافیان و مجلسیان یزید را به گریه انداخت فریاد کشید:

«یا حُسَيْنَ اه!»

ی ا حَبِيبَ رَسُوْلِ اللهِ!

يا بِنَ مَكَّةَ وَمِنِي!

يا بِنَ فِ اطْمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النَّسَاءِ،

يا بِنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى». ^(۵۴)

در این هنگام، یکی از زنان قریشی که در خانه یزید بود، به نوبه خود، فریاد «واحسیناه» سر داد و مجلس را بیشتر منقلب کرد. ^(۵۵) در «وقعة الطف» آمده است که این زن، هند دختر عبدالله بن عامر کریز و همسر یزید بوده است. پس از آن، یزید با چوب خیزران بر لب و دندان امام حسین علیه السلام دکه مورد اعتراض «ابوبرزه اسلمی» قرار گرفت. و سپس در حال عصبانیت دستور داد آن صحابی رسول خدا را کشان کشان از مجلس بیرون کردند. ^(۵۶) آنگاه خود شروع به خواندن دوبیت از اشعار «ابن زبیری» کرد که در نبرد احد گفته بود و سه بیت هم از خود بر آن افزود. ترجمه آن اشعار بدین قرار است:

«ای کاش! بزرگان طایفه من که در جنگ بدر کشته شدند می بودند و می دیدند که طایفه خزرج چگونه از شمشیر زدن ما به جزع آمده اند، تا از دیدن این منظره، فریاد شادی آنان بلند شود و بگویند: ای یزید! دستت شل مباد. ما بزرگان بنی هاشم را کشتیم و آن را به حساب جنگ بدر گذاشتیم و مقابل آن روز قرار گرفت. من از فرزندان «خندف»^(۵۷) نیستم اگر از فرزندان «احمد» انتقام کارهای او را نگیرم».^(۵۸)

ناگفته نماند که یکی از ابیات کفرآمیز یزید، به گونه ای غیر از ظاهر آن ترجمه گردید.

همینکه یزید، کینه دیرینه خویش را با بنی هاشم و کفر نهاد پلید خود را با خواندن اشعار فوق آشکار کرد و نشان داد که همچون نیاکانش ابوسفیان و هند جگرخوار از کشته شدن کفار قریش در جنگ بدر، رنج می برد و همانگونه که ابوسفیان و هند، پدر بزرگ و مادر بزرگ یزید از شهادت حمزه سیدالشهداء در احد شادمان شدند، یزید نیز شهادت حسین علیه السلام را به حساب جنگ بدر می گذارد و حتی در بیت کفرآمیز اشعار خویش، منکر رسالت پیامبر می شود و فراموش می کند که در فتح مکه، کسانش را رسول خدا آزاد کرد.

در این هنگام پیام آور خون شهیدان، دختر علی بن ابیطالب، عقیده بنی هاشم، زینب کبری علیها السلام خشمگین ازجا برخاست و به گونه پدرش علی علیه السلام بار دگر لب به سخن گشود و چنین گفت:

«سپاس خداوند جهانیان را و درود بر پیامبرش و خاندان پیامبر او باد و چه نیکو فرماید حقتعالی آنجا که می فرماید: کسانی که کار زشت کردند و مرتکب جنایات شدند، عاقبت کارشان بدانجا رسید که آیات خدای را دروغ شمردند و آن را به مسخره گرفتند.

ای یزید! آیا پنداشتی چون زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفتی و ما را مانند اسیران کشانیدی، ما نزد خداوند، خوار شدیم و تو بزرگوار شدی؟ و گمان کردی که این پیامدها از مقام بلند تو است؟ لذا بدین جهت بر خود می بالی و ناز می کنی و شادمانی که دنیایت آبادشد و کارها بر مراد دل تو است و آنچه از آن ماست از آن تو شد آرام باش، دست نگهدار مگر سخن خدای را فراموش کردی که می فرماید:

گمان نکنند آنانکه به راه کفر روند،

این چند روزه مهلتی که به آنان داده ایم مقدمه سعادت آنان است، نه، بلکه این فرصت برای آن است که بر گناهانشان بیفزایند، و ایشان را عذابی خوارکننده در پیش است.

ای پسر آزاد شدگان^(۵۹)! آیا این از دادگری است که زنان و کنیزان خویش را در پس پرده جای دهی و دختران پیامبر را با چهره های گشاده، بدون پوشش و چادر، به همراه دشمنانشان، شهر به شهر بگردانی و مردم، آنان را ببینند و دور و نزدیک و پست و شریف بر آنان بنگرند، در صورتی که از مردان و حمایت کنندگان آنان کسی باقی نمانده است! چگونه امید رحم و مهربانی باشد از کسی که جگر پاکان را در دهان بگزد و بیرون اندازد و گوشتش از خون شهیدان بروید.

و چرا در دشمنی ما کوتاهی کند کسی که همواره با چشم عداوت و کینه به ما می نگرد! و سپس بدون آنکه احساس گناهی کرده باشد می گوید: ای کاش بزرگانم که در بدر کشته شدند می بودند تا شادی از سر و رویشان می بارید و می گفتند یزید دستت درد نکند!!

ای یزید! در حالی این سخنان را بر زبان می رانی که با چوب خیزران بر دندانهای ابی عبدالله، سیدجوانان اهل بهشت می زنی. چرا این سخن را نگویی؟! و این شعر را نخوانی؟ در صورتی که دستت به خون فرزندان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گشته است و ستارگان درخشان زمین را که از دودمان عبدالمطلب بودند، خاموش کردی.

اکنون هم پیران طایفه خود را صدا می زنی و می پنداری که به تو جواب خواهند داد، ولی به همین زودی تو نیز به آنان ملحق خواهی شد، آن وقت آرزو خواهی کرد که ای کاش! دستهایت شکسته و زبانت لال می بود تا نمی گفتی آنچه به زبان آوردی و نمی کردی آنچه انجام دادی».

در اینجا زینب کبری عَلَيْهَا السَّلَام لحظاتی چند مکث کرد و سپس با خدای خویش چنین گفت: «ای خداوند بزرگ! انتقام ما را از کسانی که در حق ما ظلم روا داشتند بگیر و بر آنانکه خون ما را ریختند و حامیان ما را کشتند، غضب نما».

آنگاه خطاب به یزید ادامه داد: «ای یزید! با این کارهایت نکندی جز پوست خود را و پاره نکردی مگر گوشت خویش را. و دیری نخواهد گذشت که با این بار سنگینی که از ریختن خون فرزندان پیغمبر و هتک حرمت اهل بیت او بر گردن گرفته ای، بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شوی. در آن روز خداوند پراکندگی آنان را جمع کند و حقشان را بگیرد. هرگز میندازید آنانکه در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگار خود روزی می خورند.

و برای تو کافی است آن هنگامی که داور، خداوند باشد و محمد دشمن تو در حالی که جبرائیل پشتیبان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد. چه نزدیک است بفهمند آن کسانی که تو را بر این مسند و بر گردنهای مسلمانان سوار کردند، چه نکوهیده بدلی از ستمکاران انتخاب کرده اند.

و خواهند دانست کدامیک از شما بدبخت تر است و سپاهش ضعیف تر و ناتوانتر. اگرچه روزگار، مرا به سخن گفتن با تو وادار کرد، ولی من تو را ناچیزتر از آن می دانم که با تو سخن بگویم، در حالی که سرزنش تو بزرگ است و توییخ تو بسیار. لکن چشمها اشک می ریزد و سینه ها از آتش غمها می سوزد. آه! چه امر شگفت انگیزی است که نجبای حزب خدا به دست حزب شیطان آزاد شده، کشته شوند، خون ما از این دستها می ریزد و گوشت ما در این دهانها جویده می شود! و آن بدنهای پاک و پاکیزه در روی زمین مانده و اسارت ما را غنیمت شمرده ای، زود است که غرامت اعمال ناپسند خود راخواهی پرداخت در حالی که چیزی نداشته باشی مگر آنچه از قبل فرستاده ای و پروردگار تو به بندگان خود ستم نخواهد کرد و ما شکایت خویش را بدو می بریم و به او پناه می جوییم. و تو ای یزید! آنچه در توان داری انجام بده و نیرنگ و فریب خویش را به کار گیر، در این مورد نهایت سعی و کوشش خود را بنما ولی به خدا سوگند! که هرگز نخواهی توانست نام ما را محو و پرتو وحی ما را بمیرانی و به منتهای مقام ما برسی و ننگ عار جنایات خویش را از دامان آلوده ات بشویی. و چقدر خرد تو ضعیف است و زندگانی تو اندک و جمع تو پراکنده. فرا خواهد رسید روزی که منادی، فریاد برآورد که: لعنت خداوند بر ستمگران باد.

سپاس خدایی را که آغاز کار ما را به سعادت و مغفرت و پایان آن را به شهادت و رحمت ختم نمود. از خداوند می خواهیم که نعمت خود را بر شهیدان ما کامل کند و بر اجر و مزد آنان بیفزاید و ما را به جانشینان شایسته مفتخر دارد؛ زیرا او خدای بخشنده و مهربان است و خداوند ما را کافی است و چه نیکو و کیلی است». (۶۰)

پس از شنیدن این خطبه آتشین، یزید در نهایت خشم به اطرافیان خود به مشورت پرداخت و گفت: با این اسیران چگونه رفتار کنم؟ آنان به کشتن اهل بیت رای دادند! ولی «نعمان بن بشیر» گفت: بنگر که رسول خدا ﷺ با اسیران، چگونه رفتاری داشت، تو نیز به همانگونه رفتار کن. ^(۶۱)

یزید سعی می کند جنایت را به گردن ابن زیاد بیندازد

هرچه از حضور اسرا در مجلس یزید بیشتر می گذشت و هر اتفاق جدیدی که رخ می داد، بیشتر از پیش، باعث ریختن آبروی یزید و اثبات حقانیت سیدالشهداء علیه السلام می شد. یزید هرگز تصور نمی کرد مسأله ای پیش بیاید که به ضرر او و حکومتش تمام شود و گرنه هیچ وقت حدود چهارصد نفر از سران شام یا افراد خارجی را به این مجلس دعوت نمی کرد. اما اتفاقات غافلگیر کننده ای که به دنبال هم به وقوع پیوست، اساس حکومت پوشالی بنی امیه را زیر و رو کرد.

مردی شامی ابتدا تصور می کرد اسرا غیرمسلمانند اما همینکه از حسب و نسب آنان آگاه شد، به کشندگان حسین علیه السلام نفرین کرد و به دستور یزید کشته شد. سر مطهر امام حسین علیه السلام را چون پیش یزید قرار دادند و او با چوب به لب و دندان امام نواخت و مورد اعتراض «ابوبرزه اسلمی» قرار گرفت که یزید دستور داد او را از مجلس بیرون انداختند، زینب کبری علیه السلام خطبه ای آتشین ایراد کرد که شرح آن گذشت. و همین خطبه لرزه بر ارکان حکومت اموی انداخت. یزید با اطرافیان خود راجع به سرنوشت اسرا مشورت کرد و آنان رأی به کشتن اسرا دادند، ولی «نعمان بن بشیر» گفت: بنگر رسول خدا صلی الله علیه و آله با اسیران چگونه رفتاری داشت، تو نیز چنان کن.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حدود چهار سال و چند ماه از سن مبارکش می گذشت ^(۶۲)، نسبت به رأی اطرافیان یزید اعتراض کرد و فرمود: «ای یزید! اهل مجلس فرعون در مورد موسی و هارون به عدالت رأی دادند و اهل مجلس تو برخلاف اهل مجلس فرعون رفتار کردند و این بدان سبب است که

آنان حلالزاده بودند، ولی اطرافیان تو حلالزاده نیستند و گرنه به قتل فرزندان پیامبر رأی نمی دادند». (۶۳)

سر مطهر امام حسین علیه السلام در زیر چوب خیزران با صدای بلند تلاوت قرآن نمود که باعث شگفتی بیشتر اهل مجلس شد. مرد شامی از یزید خواست که «فاطمه حوریه» دختر امام حسین علیه السلام را به عنوان کنیز به او ببخشد که با اعتراض حضرت زینب کبری علیه السلام رو به رو شد و زینب علیه السلام فرمود: «نه، این فاسق نمی تواند چنین کاری کند مگر اینکه از دین جدم خارج شود». (۶۴)

آن شامی از یزید پرسید این زن کیست؟ یزید گفت: آن دختر فاطمه فرزند حسین بن علی و این زن زینب، دختر علی است.

شامی گفت: ای یزید! لعنت خدا بر تو باد! آیا تو فرزندان پیغمبر را می کشی و اهل بیتش را اسیر می کنی؟ من فکر می کردم اینان اسیران رومی هستند. یزید برآشفته و دستور قتل آن مرد را صادر کرد. (۶۵)

مجلس، لحظه به لحظه بیشتر متشنج می شد، با هر اتفاقی عده ای از خواب بیدار می شدند، سفیر روم همینکه فهمید یزید پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله ا شهید کرده، شدیداً اعتراض کرد. یزید دستور داد او را هم بکشند، آن نصرانی گفت: دیشب در خواب پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله ه من وعده بهشت داد، من اکنون به وحدانیت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله شهادت می دهم و از کشته شدن هم باکی ندارم. سپس سر مقدس امام حسین علیه السلام را بوسه زد و در همان حالت او را شهید کردند. (۶۶)

بعید نیست شهادت سفیر روم در مجلسی غیر این مجلس اتفاق افتاده باشد؛ زیرا به طوری که از اسناد و روایات فهمیده می شود، شهادت سفیر روم چند روز بعد از ورود اسرا به دمشق بوده است. به هر حال، یزید از هر تلاشی نتیجه

عکس می گرفت و اسیران اهل بیت از هر فرصتی استفاده کرده و حقانیت خودشان را ثابت می کردند.

یزید دستور داد اهل بیت رسالت را به محلی بردند و حضرت سجاد علیه السلام را با خود به مسجد برد. در مسجد، یزید خطیبی را بر بالای منبر فرستاد و او نیز که به برنامه خود آشنا بود، شروع به ناسزاگویی به علی علیه السلام امام حسین علیه السلام نمود و به مدح معاویه و یزید پرداخت که در این هنگام، حضرت سجاد فریاد کشید: «وای بر تو ای خطیب! که به خاطر رضایت مخلوق، خشم خدا را برای خویش خریدی، پس جای خود را در آتش آماده ببین».

آنگاه امام از یزید خواست تا اجازه دهد وی نیز به منبر رفته و خطبه ای ایراد کند، ولی یزید اجازه نداد. سرانجام در اثر فشار حاضرین، امام علیه السلام به منبر رفت و چنان آبرویی از یزید برد که وی دستور داد مؤذن شروع به گفتن اذان نماید تا بلکه امام سجاد را وادار به سکوت کند، اما همینکه مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، امام روی به یزید کرده پرسید: «یزید! آیا این «محمد» جد تو است یا جد من؟» ^(۶۷). و در اینجانی یزید از کار خود، نتیجه عکس گرفت ^(۶۸)

تأثیر مثبت رسانیدن پیام خون شهیدان که رسالت آن به عهده کاروان اسیران بود، به قدری ثمربخش گردید که سرانجام، یزید علناً نسبت به آنچه در کربلا اتفاق افتاده بود، اظهار ندامت کرد و در برابر افکار عمومی، سعی داشت خود را تبرئه کند و گناه آن را به گردن ابن زیاد بیندازد! ^(۶۹) لذا به اسرا اجازه داد برای شهیدان، مجلس عزاداری برقرار کنند و قول داد سه تقاضای امام سجاد علیه السلام را برآورده کند، لذا به همین جهت، امام اموال به غارت رفته خودشان را از یزید مطالبه کرد که از آن جمله است، بسیاری از دستبافته های حضرت فاطمه علیه السلام که به امام پس داده شد. به نقل بعضی از روایات، سر مطهر امام حسین

علیه السلام را نیز امام زین العابدین از یزید پس گرفت و به کربلا برد و به پیکر مطهر، ملحق کرده، به خاک سپرد. ^(۷۰) آن مکانی که چند صباح، مقام سر مقدس حضرت امام حسین علیهما السلام بوده، اکنون در کنار مسجد اموی دارای بارگاهی است و محل زیارت و راز و نیاز مشتاقان حضرت است.

یزید بعد از آنکه سعی کرد جنایت واقعه کربلا را به پسر مرجانه نسبت دهد، اسرای اهل بیت را آزاد و وسایل سفر آنان را فراهم کرد. کاروان پیام خون شهیدان بعد از آزادی، از راه کربلا به جانب مدینه روانه شد و بنا به بعضی روایات، در روز اربعین وارد کربلا شدند. آنچه معروف است اسرا باید در اربعین سال اول به زیارت مزار شهدا رفته باشند، بسیاری از منابع این مطلب را تأیید می کنند که از آن جمله اند: «لهوف سید بن طاووس، المصباح کفعمی و آثارالباقیه ابوریحان بیرونی». ^(۷۱)

بر اساس منطق، باید قبول کنیم که اربعین اول از هر حیث، منطقی تر می نماید، اگرچه بسیاری از بزرگان در آن تردید کرده اند؛ مثلاً یکی از دلایلی که اربعین سال دوم را رد می کند، اوضاع سیاسی اجتماعی مدینه در سال بعد است. یکی دیگر از دلایل این است که کتب مهمی مانند کامل بهائی، آثارالباقیه بیرونی، مصباح کفعمی، تقویم الحسینی، تصریح کرده اند که اسرا، روز اول ماه صفر از کوفه به دمشق رسیده اند و روز اربعین هم سرها را در کربلا به بدنها ملحق کرده اند و در آنجا مراسم اربعین برپا داشته اند. ^(۷۲)

هنگامی که کاروان پیام رسان خون شهیدان به کربلا رسید، «جابر بن عبدالله انصاری» و جمعی از بنی هاشم را که برای زیارت آمده بودند، در آنجا ملاقات کردند. ^(۷۳)

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که راه بازگشت به کربلا خیلی کوتاهتر از راه رفتن می باشد؛ زیرا مسیر کوفه به دمشق را عمداً طولانی انتخاب کرده بودند تا نمایشی داده باشند و بدان وسیله مردم را نیز مرعوب کنند. در آن مسیر، اسرا در انتخاب راه و نحوه حرکت، هیچ گونه اختیاری از خود نداشتند و حال آنکه در هنگام بازگشت، کاملاً مختار بودن، لذا راه کوتاهتر را برای خود برگزیدند. و امکان دارد که با سرعت بیشتری هم حرکت کرده باشند، لذا توانسته اند در اربعین اول، خود را به کربلا برسانند و در جوار مزار آن بزرگواران باشند. برای مزید اطلاع، توجه شما را به مطالب ذیل جلب می کنم: مسیری را که کاروان اسرا طی کرد تا به دمشق رسید، با توجه به اینکه بعضی از منابع، پاره ای از منازل کوچک بین راه را نوشته و بعض دیگر منازل کوچک دیگری را نوشته اند، برخی دیگر را ذکر نکرده اند، ظاهراً چنین به نظر می رسد که با هم فرق دارند ولی با مختصر دقتی، روشن می شود که همه آنان یک مسیر را ذکر می کنند. وقتی این برای من کاملاً روشن شد که خودم از شمال سوریه، به دمشق رفتم و از شهرهای حلب، معرة النعمان، حماة و حمص، عبور کردم تا به دمشق رسیدم.

و نکته جالب دیگر اینکه: در تمامی منابع، عبور از تکریت، موصل و شمال سوریه فعلی، قطعی است، پس مسیرها به قرار ذیل است:

۱ کناره های فرات، تکریت، وادی نخله، مرشاد، حران، نصیبین، موصل، حلب، دیر نصرانی، عسقلان، بعلبک و بالاخره دمشق.^(۷۴)

۲ تکریت، لینا، جهینه، موصل، سینور، حماة، معرة النعمان، کفر طاب، حمص، بعلبک، دیر راهب، حران و دمشق.^(۷۵)

۳ تکریت، نخله، لینا، جهینه، موصل، قنسرین، معرة النعمان، حماة، حمص، بعلبک و دمشق.^(۷۶)

مرحوم «شیخ عباس قمی» می گوید: ابن شهر آشوب در مناقب آورده است که:

«ومن مناقبه ماظهر من المشاهد الذی یقال له مشهدالراءس من کربلا الی عسقلان

وما بینهما الموصل ونصیبین وحماة وحمص ودمشق وغیرذلک».^(۷۷)

باید گفته شود که برای رفتن به «موصل» مسلما مقداری از کناره های «فرات» را سیر کرده اند. عبور از «تکریت» هم طبیعی به نظر می رسد، وقتی از شمال غربی سوریه فعلی، عبور کرده باشند مسلما مسیر حلب، معرة النعمان، حماة و حمص، همین مسیر درست است و از دو راهی دمشق بعلبک، اول به بعلبک رفته اند و از آنجا به سوی دمشق رهسپار شده اند. اما مورخین، گاهی شهرها را پس و پیش نوشته اند ولی مسیر، همین مسیر است، چنانچه اسرا، اول صفر وارد دمشق شده باشند^(۷۸)؛ یعنی بیست روز از واقعه خونبار کربلا گذشته بود و تا اربعین نیز همین مقدار از زمان باقی است، از دوازدهم محرم تا یک هفته اسرا در کوفه متوقف بودند تا پیکهائی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا به دمشق برده بودند، برگشتند و خبر آوردند که یزید دستور داده اسرا را به دمشق ببرند و این رفت و برگشت، جمعا نه روز طول کشیده که باید طبیعی باشد؛ زیرا پیکها در بین راه مسلما اسب عوض کرده به تاخت رفته اند؛ زیرا از طریق «اردن» فاصله کوفه دمشق حدود ششصد کیلومتر است^(۷۹)، اگر اسرا روز نوزدهم یا هجدهم به سوی دمشق حرکت کرده باشند و اول صفر هم رسیده باشند، تقریبا هرشبانه روز، صد کیلومتر راه طی کرده اند که خیلی با

عجله و خسته کننده بوده و این هم خود مصیبتی دیگر از مصایب اسرا به حساب می آید.

و اگر اسرا جمعا ده روز هم در دمشق درنگ کرده باشند، با توجه به اینکه آزادانه از راه اردن به کربلا رفته اند، روزی پنجاه یا شصت کیلومتر هم که رفته باشند، روز اربعین باید در کربلا بوده باشند.

به نظر من، آنچه در کتابهایی مثل لهوف سید بن طاووس، کامل بهائی، آثارالباقیه بیرونی، مصباح کفعمی و تقویم الحسینی و غیره ذکر شده است که اسرا اربعین اول در کربلا بوده اند، چیز بعیدی نیست.

مسیر حرکت کاروان اسرا، قسمتی از «کناره فرات، تکریت، موصل، حلب، معرة النعمان، حماة، حمص و بعلبک» به سوی دمشق بوده است. بی تردید، منازل دیگری هم مثل «دیر راهب و عسقلان» که در کتابها نامشان ذکر شده، در همین مسیر قرار داشته است.

بی مناسبت نیست در این جا شعر آقای «علامه حائری مازندرانی» آورده شود:

| | |
|---|---|
| دور کن از دیده ما پرده ایهام را | یارب از کید اجانب حفظ کن اسلام را |
| کرده حیران با تحمل در سما اجرام را؟! | کیست این نجم فروزانی که از بدو طلوع |
| می برد سوی مدینه از حسین پیغام را؟! | کیست آن پیک همایونی که از کرب و بلا |
| بارالها خیر فرما از کرم فرجام را؟! | کیست این خواهرکه چون نعش برادردید گفت |
| می گذارد بر زمین مانند مادر گام را؟! | کیست آن دخترکه مانند پدر گوید سخن |
| می کند مقهور منطق، صاحب دشنام را؟! | کیست این بانو که از دشمن چو بیند ناسزا |
| کوفه را لرزاند و برهم زد اساس شام را | سرچو از محمل برون آورد و خواند آن خطبه را |
| آنکه با تلخی صبرش کرده شیرین کام را ^(۸۰) | قهرمان کربلام المصائب زینب است |

راهی شدن کاروان به سوی مدینه

بعد از برپایی مراسم اربعین حسین علیه السلام در کربلا، کاروان پیام خون شهیدان، راهی «مدینه» شد. پس از طی طریق، سرانجام کاروان به نزدیک مدینه رسید. حضرت سجاد علیه السلام دستور داد کاروانیان در بیرون شهر، رحل اقامت اندازند و چادرها را برپا کنند و تمامی اهل قافله به استراحت بپردازند؛ زیرا مردم مدینه از ورود آنان اطلاعی نداشتند. و هیچ کس از اهل آنجا دقیقاً نمی دانست که در کربلا چه اتفاقی افتاده است. چه بسا کسانی که انتظار ورود موبک حسینی علیه السلام را می کشیدند و اگر هم از وقایع کربلا و بعد از آن آگاهی داشتند نمی خواستند باور کنند، مسلماً با توجه به روحیه مردم مدینه و دلبستگی آنان به خاندان طهارت با وجود آنکه ابن زیاد خبر شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش را به مدینه اطلاع داده بود، کارگزاران یزید، موضوع را مخفی نگهداشته بودند. امام سجاد علیه السلام خوب می دانست که چه باید بکند. او می دانست که صلاح نیست بدون اطلاع قبلی، وارد مدینه شود. او می خواست پیام خون شهیدان مانند انفجاری عظیم و به ناگاه، همه چیز را زیر و رو کند، لذا امام علیه السلام دستور فرمود تا «بشیر بن جذلم» که مردی شاعر پیشه بود وارد مدینه شود و خبر شهادت حسین علیه السلام را به مردم مدینه برساند. و چه خوب شخصی را برای این رسالت انتخاب کرد، «بشیر» بر اسب سوار شد و به سرعت وارد شهر شد و مردم را برای شنیدن خبری جدید به مسجد دعوت نمود و یکسره به طرف مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت. مردم زیادی در آنجا اجتماع کرده بودند.

«بشیر» شروع به گریه کرد و با صدای بلند با خواندن شعر، خبر شهادت امام

حسین علیه السلام را به مردم رسانید. ^(۸۱)

او به گونه ای کلمات را ادا می کرد که گویی تمام کلمات او مانند پتکی سنگین بر مغز مردم مدینه با نیرویی هرچه تمامتر، می کوبد. او حرفهایی می زد که هیچ کس انتظارش را نمی کشید. همه غافلگیر شده بودند، بعضی فکر می کردند که خواب می بینند و دچار کابوسی وحشتناک شده اند، نکند این مرد دیوانه شده باشد!

مگر بشیر چه می گفت که تا این حد مردم را ناراحت کرده بود و همه مات و مبهوت شده بودند؟! او می گفت:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ! لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا
قَتَلَ الْحُسَيْنُ فَاذْمَعِي مِدْرَارُ
الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ
وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقِنَاةِ يَدَارُ

یعنی: «ای اهل مدینه! دیگر برایتان در مدینه جای ماندن نیست؛ زیرا حسین علیه السلام کشته شد (و به همین مناسبت) اشک چشم من چونان باران فرو می ریزد». «بدنش در کربلا آغشته به خون است و سر (مقدس) او را بالای نیزه ها (شهر به شهر) می گردانند». مردم در ابتدا ساکت شده بودند و همه گوش فرا می دادند که بشیر حرفهایش را تمام کند. اما همینکه حرفهای او به پایان رسید، مردم به سر و صورت خود می زدند و همه با صدای بلند فریاد می کشیدند:

« وَاحُسَيْنَاهُ! وَاحُسَيْنَاهُ! وَاحُسَيْنَاهُ!

وَاحُسَيْنَاهُ! وَاحُسَيْنَاهُ! وَاحُسَيْنَاهُ!

يَا حُسَيْنَ! يَا حُسَيْنَ! يَا حُسَيْنَ!

يَا مَظْلُومَ! يَا مَظْلُومَ! يَا مَظْلُومَ!

ای جگرگوشه پیامبر! ای نور دیده زهرا! حسین! حسین! حسین! ... »

و آنگاه دیری نگذشت که مدینه را سراسر شیون و ناله فرا گرفت، مردم از حال عادی خارج شده بودند. هرکس به سویی می دوید و خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به دیگری می رساند.

گروهی گرد بشیر را گرفته از او می پرسیدند پس هم اکنون خاندان عصمت و طهارت کجا هستند و چگونه بسر می برند؟ عباس چه شد؟ اکبر چه شد؟ قاسم چگونه است؟ عون و... چه شدند؟

بشیر گفت: عباس، اکبر، قاسم، عون، محمد، مسلم و... همه شهید شدند. و اکنون که من نزد شما هستم، کاروان بازماندگان آل عصمت در بیرون شهر مدینه است. ای اهل مدینه! اینک علی بن حسین علیه السلام با عمه ها و خواهرانش نزدیک شما و در بیرون شهر مدینه چادر زده است و مرا نزد شما فرستاده تا شما را از جریاناتی که اتفاق افتاده آگاه کنم. بیایید تا جای آنان را به شما نشان دهم. مردم در حالی که فریاد گریه و ناله و زاریشان بلند بود، از جریانات کربلا و حوادث بعد از آن پرسش می کردند. و بشیر در حالی که خود اشک می ریخت، به آنان پاسخ می داد و مردم از فرط ناراحتی، مانند دیوانگان، حرکاتشان غیر عادی شده بود.

زنان مدینه چنان به سر و صورت خود می زدند که گویی فرزندان خود را از دست داده اند و این حالت را افرادی نظیر «سید بن طاووس و محدث قمی» نیز تأیید کرده اند.

مردم فریاد می زدند: واویلاه! واثبوراها! ... (۸۲)

صدای ناله و گریه و شیون مردم، گوش فلک را کر می کرد. زنان به سر و صورت خود می زدند و می گفتند: یا ام المصائب! یا زینب! ای دختر علی! ای دختر فاطمه! ای بانوی اسلام! جگرها برایت کباب شد. ای کوه صبر و استقامت!

ای زینب کبری! چقدر مصایب تو بزرگ و سنگین است؟! یا زینب! یا زینب! ناگهان زنی با صدای بلند و با سوزی جانکاه شروع به قرائت اشعاری کرد که ترجمه آن چنین است:

«خبر دهنده ای مرا از شهادت آقام آگاه کرد و از این خیر (غم انگیز) مرا متاثر کرد و مریض نمود. پس ای چشمان من! در ریختن اشک، سخی باشید و بیایی ببارید. به تعداد قطراتی که از اشک در اختیار دارید. برای آن کسی که (شهادتش) عرش خدا را بلرزه درآورد (و به واسطه شهادت او اعضا) دیانت و مجد بریده شد. (اشک بریزید) بر پسر پیامبر خدا ﷺ و پسر وصی پیامبر ﷺ که از شهر و دیار دور شده است.» (۸۳)

این شیر زن شاعره مسلمان، بعد از قرائت اشعار خویش، خطاب به بشیر بن جذلم گفت: ای آنکه این خبر بسیار غم انگیز را برای ما آوردی! و اندوه ما را زیاد کردی! و جراحات دلمان را که هنوز بهبود نیافته بود، بار دیگر مجروح نمودی، تو کیستی؟

او گفت: من «بشیر بن جذلم» هستم که از طرف سرورم علی بن الحسین علیه السلام مأمور رسانیدن خبر شهادت حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام می باشم. و امام شما علی بن حسین علیه السلام اکنون در فلان محل با اهل بیت طهارت، نزول اجلال نموده است. همینکه اهل مدینه از مکان فرود آمدن کاروان آگاهی یافتند، دیگر به حرفهای بشیر توجهی نداشتند و مانند سیل به سوی آن محل به حرکت درآمدند. آری، سیل، گویی بشیر، ابر بود، یا رعد و برق، یا صاعقه که باران و طوفان به راه انداخت؛ طوفانی که مردم را مانند سیل به حرکت درآورد. نمی دانم چه بود؟ همین قدر می دانم که اشک چشمان مردم مدینه را به گونه باران سرازیر کرد و همه را مثل سیل به جانب محل کاروان بازماندگان خاندان

طهارت، به راه انداخت. نه، سیل نبود، مسابقه بود، مسابقه عشق و ایمان، مسابقه... و در این مسابقه، شرط سنی و سایر شرایط موجود در مسابقات، مراعات نمی شد. از کودک نوپا، تا پیر کهنسال، دختر و پسر، زن و مرد، همه در این مسابقه شرکت کرده بودند. و همه ناله می کردند و بر سر و صورت خود می زدند و یا حسین می کشیدند. و یا ام المصائب زینب! بر زبان داشتند.

بشیر هم حرکت کرد. او سوار بر اسب بود و بقیه پیاده بودند. بشیر با شتاب به پیش تاخت. گویی می خواهد این مسابقه را داوری کند، ولی نتوانست سواره به پیش برود؛ زیرا مردم، راه حرکت را سد کرده بودند. به ناچار از اسب پیاده شد؛ زیرا امکان نداشت بتواند خود را سواره به خیمگاه امام سجاد علیه السلام برساند؛ چون مردم همه راه و اطراف جاده ها را پر کرده بودند. ^(۸۴)

صدای یا حسین! ای پسر فاطمه! و یا ام المصائب زینب! همه جا را فرا گرفته بود، حضرت سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیه السلام به سوی جمعیت آمدند.

سخن گفتن حضرت سجاد علیه السلام برای مردم

مردم مدینه گرداگرد حضرت زینب علیها السلام و حضرت سجاد علیه السلام حلقه زدند و با شیون و زاری، به عرض تسلیت پرداختند. شدت گریه و ناله تابدان حد بود که مدینه در تمام طول تاریخ خود، هرگز چنان صحنه و منظره ای به خویش ندید، نه قبل از خبر شهادت حسین علیه السلام و نه بعد از آن. مردم مدینه کم و بیش قبل از این شنیده بودند که حسین علیه السلام یارانش در کربلا به شهادت رسیده اند، به طوری که قبلاً نیز اشاره شد، کارگزاران بنی امیه مردم را دقیقاً در جریان وقایع قرار نداده بودند. و اگر حضرت سیدالشهداء علیه السلام زن و فرزندان و کسان خود را در این مسافرت سرنوشت ساز به همراه نمی برد، با محیط خوف و وحشت و اضطرابی که کارگزاران بنی امیه در سراسر عالم اسلام ایجاد کرده بودند، چه کسی می توانست پیام خون شهیدان را به سرزمینهای اسلامی برساند؟ حقایق چنان قلب می شد که حتی در مهد تمدن اسلام، «مکه و مدینه» نیز، جریان قیام نجاتبخش حسینی علیه السلام را وارونه جلوه می دادند. و هرآنچه پیامبر اسلام به خاطرش تلاش کرده بود، همه به یکباره نابود می شد و قیام پرثمر امام حسین علیه السلام در عصر عاشورای محرم ۶۱ برای همیشه از خاطره ها محو می شد.

اما کاروان شاهدان صحنه بیکار و پیام آوران خون شهیدان، مردم عراق و شام و حجاز و بالاخره سراسر جهان اسلام را در جریان وقایع کربلا قرار دادند تا درسی زندگی ساز برای همه جهان و تمام نسلها در طول تاریخ باشد.

دیدیم که قبل از ورود بشیر به مدینه، گویی در سرزمین عراق و ماه محرم، هیچ اتفاقی نیفتاده است و هیچ حادثه ای رخ نداده و هیچ جنایتی به وقوع نپیوسته است، ولی همینکه بشیر وارد مدینه شد، همه چیز عوض گردید؛ انقلابی

عظیم بپا شد و مردم سراسیمه به سوی بازماندگان خاندان طهارت، روی آوردند و به گریه و زاری پرداختند. و در این هنگام، کاروان باید به رسالت خویش عمل می کرد، لذا امام سجاد علیه السلام به وظیفه ارشادی خود عمل کرده، بادست خویش، مردم را به سکوت امر فرمود تا خط مشی آینده تاریخ را مشخص کند. همه به احترام حضرتش سکوت اختیار کردند.

آنگاه حضرت شروع به سخنرانی کرد و گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ...»

حمد خدای را که پروردگار عالمین است و مالک روز جزا و آفریننده همه مخلوقات. خداوندی که از ادراک خردها دور است و (خود او بر همه چیز) نزدیک است. و رازهای نهان را شاهد.

سپاس می گذاریم او را بر گرفتاریها و سختیهای روزگار و داغهای دردناک و گزندهای غم انگیز و مصایب بزرگ و سنگین و اندوه آور و بلیات دشوار. ای مردم! خدای را سپاس و شکر که ما را به وسیله مصیبتهای بزرگ مورد آزمایش قرار داد! و شکاف بزرگی که در اسلام ایجاد شد و آن کشته شدن ابی عبدالله الحسین علیه السلام و عترت اوست و اسیری زنان و دختران خاندان آن جناب و اینکه سر مقدس او را بر فراز نیزه ها شهر به شهر و دیار به دیار گردانیدند. این فاجعه ای است که ماندی ندارد.

ای مردم! کدامیک از مردان شما بعد از شهادت حسین علیه السلام شادمان خواهد بود؟ و کدامین دل است که به خاطر او غمگین نشود؟ و یا کدامین دیده است که از ریختن اشک، خودداری کند؟ در صورتی که آسمانها بر شهادت پدرم حسین علیه السلام گریه کردند و دریاها نیز با امواج خویش بر او گریستند و ارکان آسمان و

زمین، فریادشان بلند شد. و شاخه های درختان و ماهیان دریاها و ملائکه مقرب و تمامی اهل آسمانها از این مصیبت، به خروش آمدند و عزاداری نمودند. ای مردم مدینه! کدامین قلب، و کدام دل است که از قتل حسین علیه السلام تاءثر نشود؟ و کدام گوش شنواست که طاقت شنیدن این شکاف بزرگی را که در اسلام ایجاد شده، داشته باشد؟

ای مردم! ما را پراکنده کردند و شهر به شهر گردانیدند و از شهر و دیارمان دور کردند... آنان بی هیچ جرم و گناهی و یا ارتکاب به کاری ناپسند و تغییر در دین اسلام، این همه ظلم را نسبت به ما روا داشتند؛ ظلمی که بر ما رفت، از گذشتگان خود هم (داستانهایی شبیه آن) نشنیده ایم. به خدا سوگند! اگر پیامبر به جای اینکه سفارش ما را به ایشان کرد، آنان را به کشتار ما فرمان می داد، بیش از آنچه (از ظلم و بیداد) در مورد ما روا داشتند، نمی توانستند کاری انجام دهند. (زیرا آنان هرچه از دستشان برآمد، از جور و ستم نسبت به ما کوتاهی نکردند) **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، ما از خدا هستیم و بازگشتمان نیز به سوی اوست. چه بزرگ و دردناک و سخت و مؤلم و سوزنده و تلخ و دشوار است، این مصیبتی که ما بدان آزمایش شدیم!! و خداوند به حساب این همه ظلم و ستمی که در حق ما روا داشته اند خواهد رسید؛ زیرا قدرتمند و گیرنده انتقام، فقط اوست». ^(۸۵)

وقتی سخنان امام سجاد علیه السلام بدینجا رسید، شخصی به نام «صوهان بن صعصعة بن صوهان» که مردی زمینگیر بود به زحمت از جای برخاست و شروع به عذرخواهی نمود و گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! من مردی از کار افتاده و زمینگیر بودم، لذا نتوانستم شما را یاری کنم و به مدد شما برخیزم. حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند، تو معذور هستی. ^(۸۶)

آنگاه کاروانِ رسانندگانِ پیامِ قیامِ خونینِ کربلا، در میان صدای ناله و شیون مردم مدینه، راهی شهر شد. هرکس به سوی خانه خود می نگریست ولی چه خانه ای، اکثر مردان بنی هاشم شهید شده بودند. گویی خانه ها از گمشدگان سراغ می گیرند و غمی سنگین بر خانه های شهدا حکومت می کرد مدینه با همه مردمش، به سوک نشست.

همینکه اهل بیت طهارت علیهم السلام وارد شهر مدینه شدند، وقتی نظر آنان به مرقد مطهر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله افتاد به ناگاه فریادبرکشیدند: واه جداه! واه محمداه! یا رسول الله! نور دیدگانت حسین علیه السلام را با لب تشنه شهید کردند، ما اهل بیت تو را به گونه اسیران رومی، شهر به شهر همراه سرهای شهیدان گردانیدند. با شنیدن فریاد اهل بیت علیهم السلام مردم مدینه بار دیگر به خروش آمدند و صدای گریه و ناله آنان تمام شهر را پر کرد. گویی کاروان پیام خون شهیدان می داند که چگونه و به چه شکلی باید رسالت خود را انجام دهد و در هر موقعیتی وظیفه آن چیست. و از هر فرصتی به بهترین وجه در رسانیدن پیام خویش استفاده می کند، همه و همه، چه افراد قافله تازه از راه رسیده، چه مردم مدینه و چه بازماندگان اهل بیت که در مدینه بجا مانده بودند و اکنون همراه سایر مردم شهر، به استقبال رفته بودند، به سوی مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله رهسپار شدند، در آنجا زینب کبری علیها السلام همینکه به درب مسجد رسول خدا رسید حلقه درب را گرفته، ندا در داد:

«یا جَدَّاهُ! اِنِّی نَاعِیَةٌ اِلَیْکَ اَخِی الْحُسَیْنِ علیه السلام؛

یعنی: ای جد بزرگوار! من خبر شهادت حسین علیه السلام را برای تو آورده ام.»

آری، زینب با همین کلمات به ظاهر ساده، آنچنان تحولی و آنچنان انقلابی در مردم مدینه ایجاد کرد که دیگر مدینه هرگز آرام نگرفت، چندین روز پیایی

از تمام خانه های مدینه صدای گریه و زاری به گوش می رسید و پس از آن نیز، دیری نگذشت که مردم مدینه و کوفه و بعضی مکانهای دیگر، علیه حکومت یزید قیام کردند.

در عراق، « سلیمان بن سرد»^(۸۷) نهضت توأین را رهبری کرد. و به دنبال او، «مختار بن ابوعبید ثقفی»^(۸۸) و «ابراهیم بن مالک اشتر نخعی»^(۸۹) و یارانانش، تمامی جنایتکاران صحرای کربلا را به کیفر رسانیدند. در مدینه اگرچه قیام مردم در «حرّه»^(۹۰) سخت سرکوب شد، ولی همه از خواب غفلت بیدار شدند. با یاری خداوند منان، در مباحث آینده خواهیم دید که اثرات خون شهیدان کربلا و خطبه های زینب کبری علیها السلام و دیگر افراد اهل بیت، چگونه ظاهر شد و برای همیشه چه تأثیری در عالم از خود به جای نهاد.

محل دفن حضرت زینب علیها السلام

همان طور که در تاریخ تولد حضرت زینب علیها السلام هم در روز و هم در سال تولد، بین تاریخ نویسان اختلاف نظر دیده می شود، در مورد تاریخ وفات و محل دفن پیکر مطهر آن جناب نیز اختلاف، وجود دارد.

البته بدان گونه که در مورد سال تولد وی از روی قراین، زمان نزدیک به حقیقت را می توان حدس زد، در تاریخ وفات آن بزرگوار می توان یقین حاصل کرد که تا یک سال بعد از واقعه کربلا زنده بوده؛ چون در اکثر تواریخ، به این مطلب به اشکال مختلف اشاره رفته است، ولی در مورد محل دفن آن بزرگوار، به سادگی نمی توان اظهار نظر کرد. روی همین اصل، شانزده سال پیش که این کتاب را نوشتم و نخستین بار در «روزنامه زن روز» منتشر شد و بعد به همت دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مکرر چاپ و منتشر گردید، در مورد محل دفن حضرت زینب، سکوت اختیار کردم؛ زیرا نمی خواستم خدای نخواستہ چیزی بنویسم که درست نباشد. از آن تاریخ به بعد، همیشه به دنبال این گمشده در فحوص و تفحص بوده ام، لذا سه بار به «سوریه» سفر کرده ام و بارها در «زینبیه»، هفت کیلومتری دمشق، به امید آنکه همانجا مزار اطهرش باشد، به زیارت پرداخته ام. در سفرهایی هم که سعادت زیارت حج نصیب شده، سالهایی که رفتن به قبرستان بقیع آزاد بود، تا آنجا که مقدورم بوده، نسبت به قبور موجود در آن مکان مقدس نیز جستجو کرده ام، متأسفانه ردپایی از مرقد زینب علیها السلام نیافتم. اکنون که در کتاب موجود، قرار شد تجدید نظری کنم، لازم می دانم در مورد مکان دفن حضرتش، اظهار نظری کرده باشم.

برخی از تاریخ نویسان با کمال اطمینان، محل دفن وی را «مدینه منوره» می دانند و به خارج شدن او از مدینه، بعد از بازگشت از اسارت، اعتقادی ندارند و

هر دو مکان منسوب به حضرتش را در مصر و شام مورد تردید قرار می دهند.

(۹۱)

گروهی دیگر با قاطعیت، معتقدند که محل دفن وی در «مصر» است، چرا که در آنجا مزار و گنبد و بارگاهی مهم، به نام «زینبیه» وجود دارد که زیارتگاه مشتاقان حضرتش می باشد. (۹۲)

گروه سوم هم سخت بر این معتقدند که «زینبیه ای که نزدیک دمشق در سوریه» است، مرقد مطهرش می باشد.

البته هر کدام از این مورخین، برای اثبات نظریه خود، دلایلی هم ذکر و نظریات دیگران را رد می کنند؛ مثلاً آنانکه زینبیه شام را مدفن او می دانند، می گویند: «زینبیه مصر» درست است که در آن «زینب بنت علی بن ابیطالب» است ولی این «زینب» از همسران دیگر آن جناب می باشد، نه از حضرت زهرا علیها السلام یعنی وی، خواهر پدری حضرت زینب کبری است.

گروهی دیگر می گویند: او «زینب بنت یحیی» است. آن دسته هم که می پسندند «زینبیه مصر» از آن وی باشد، با دلایل فراوان، رفتن حضرت زینب به شام را رد می کنند و می گویند: با وجود دیدن آن همه مصایب، امکان نداشته آن حضرت رغبت رفتن به شام را کند.

گروه دیگری نیز بر این عقیده اند که بعد از «واقعه حرّه» و نهب و غارت و کشتار مردم مدینه در سال ۶۳ هجری، جناب «عبدالله بن جعفر» شوهر حضرت زینب علیها السلام وقتی دید که جناب، سخت متألم است و از سوئی در مدینه هم وبا و طاعون پیدا شده بود، با خانواده خویش به بیلاقی که در شام داشت، رفت. حضرت زینب در آنجا مریض شد و در هفت کیلومتری دمشق، در همان بیلاق که اکنون «زینبیه» است، از دنیا رفت و همانجا به خاک سپرده شد. (۹۳)

گروهی هم که «مدینه» را محل دفن می پسندند، می گویند: او بعد از «واقعه دلخراش کربلا» و ورود به مدینه، مدت زیادی زندگی نکرده و از مدینه هم خارج نشده است و مخفی بودن قبرش را هم نظیر اختفای قبر مادرش حضرت زهرا علیها السلام می دانند. اما آنچه در این میان جالب می نماید اینکه همان طور که خود او در سخنانش به یزید فرمود: «تو نمی توانی نام و آوازه ما را محو و نابود کنی»، عظمت مقام این خاندان تا بدان پایه است که مردم هر مکانی می کوشند آنان را به خود منصوب و نزدیک جلوه دهند. امروز، سه محل به نام مزار حضرت زینب حدس زده می شود که دو مکان از آنها را روزانه، صدها و هزاران نفر، تبرکا زیارت می کنند، ولی از یزید و پدرش معاویه، اثری نیست. و «مقام راءس الحسین» را کودکان خردسال بوسه ارادت می زنند و جایی را که روزی امام سجاد علیه السلام در آنجا سخنرانی کرده، محترم داشته، نگهداری می کنند و آثار مجد و عظمت خاندان رسالت، هر روز بیشتر از روز قبل است.

من بسیار علاقه مند بودم که بتوانم ثابت کنم مرقد مطهر وی، زینبیه اطراف دمشق است، ولی هنوز در اظهار نظر قطعی خود، تردید دارم، لذا ای خواننده عزیز! تو هرکدام از این سه مکان را که می خواهی مزار مطهرش بدان؛ زیرا «بعد منزل نبود در سفر روحانی».

فرجام جنایتکاران

در صفحات گذشته دیدیم که بعد از شهادت حسین علیه السلام و یاران فداکارش، اهل بیت طهارت علیهم السلام را به حالت اسیری از کربلا به کوفه و سپس به شام بردند و بعد از آزادی، از طریق کربلا، راهی مدینه شدند و در این سفر، تنی چند از بازماندگان خاندان رسالت از جمله حضرت سجاد علیه السلام و زینب کبری علیه السلام جهت افشای مظالم بنی امیه و بیداری مردم، خطبه های آتشینی ایراد فرمودند. حال خوب است بررسی کنیم و به داوری بنشینیم که این کاروان، رسالت خود را چگونه به انجام رسانید؟ و بویژه نقش حضرت زینب کبری علیه السلام چگونه بود؟ آیا زینب علیه السلام توانست مأموریتی را که در آن برهه خاص به عهده اش گذاشته شده بود، به خوبی انجام دهد؟ و آیا او فقط از کربلا به شام و از شام به مدینه همراه بازماندگان اهل بیت، سفری غم انگیز و سراسر رنج و زحمت را سپری کرد و با ایراد چند خطبه به طور موقت، مردم چند شهر را متاثر کرد و همین؟ یا اینکه عظمت رسالت او بیشتر از اینهاست.

باید گفت که زینب علیه السلام این پیامبر خون شهیدان، ادامه دهنده راه حسین علیه السلام در احیای اسلام است. زینب علیه السلام نشان داد که زن می تواند به موازات مرد، در سازندگی جامعه، نقشی داشته باشد. و این ویژگی از آن اسلام است که همیشه زنهای بزرگی در کنار مردان بزرگ تاریخ اسلام، قرار داشته اند.

اولین ایمان آورنده به اسلام یعنی خدیجه علیه السلام در کنار محمد صلی الله علیه و آله فاطمه علیه السلام در کنار علی علیه السلام و زینب علیه السلام ادامه دهنده راه حسین علیه السلام، اولین شهیده اسلام، سمیه ^(۹۴) در کنار همسرش یاسر، اولین شهید اسلام، عکرمه بنت اطرش بن رواحه ^(۹۵) نیز در شجاعت و اظهار حق و دفاع از حق علی علیه السلام در حضور مخالفی چون معاویه، به پایه حجر بن عدی کندی، رشید و استوار، سلمی ^(۹۶)،

دختر حجر بن عدی در رشادت و پایمردی و محبت اهل بیت علیهم السلام در کنار پسر عمویش عبدالرحمان ^(۹۷) و همسر و مادر وهب بن عبدالله، همدوش با وهب ^(۹۸) و ام عامر، دختر عبدالله عقیف ^(۹۹)، در کنار پدر مجاهد و نستوه و بالاخره بنت الهدی ^(۱۰۰) در کنار برادر شهید خویش جناب سید محمد باقر صدر ^(۱۰۱)، در تمام احوال، ثابت قدم مبارز، پایرجا و...

زینب علیها السلام که به گونه مادرش فاطمه علیها السلام و مادر بزرگش خدیجه علیها السلام الگوی زن مسلمان است، در رسالت تاریخی خویش به عظمت صلح برادر بزرگش امام حسن علیه السلام و به بزرگی قیام برادر دیگرش امام حسین علیه السلام کاری بزرگ و حساب شده انجام داد که نه تنها اسلام را احیا کرد و مفسد دستگاه حکومت بنی امیه را افشا نمود، بلکه راه زیستن را به حقجویان جامعه بشریت نشان داد. کاروان اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله در سفر سرنوشت ساز خود، مسلمانان به خواب رفته را از خواب غفلت بیدار کرد. و مفسد دستگاه بنی امیه را برای همه مردم از مسلمان و غیرمسلمان برملا نمود. و کار به جایی رسید که مردم شام همه فهمیدند که اسلام پیامبر و علی علیه السلام غیر از اسلام خاندان امیه است. مردم شام که حد شناختشان تا بدان پایه کم بود که به قول معاویه بین شتر ماده و نر، تمیز نمی دادند چه برسد به مساءله رهبری و امامت. و اصولاً اسلام آنجا، با تمام دنیای اسلام فرق می کرد و نه تنها از قوانین نجات دهنده اسلام، بهره ای نبرده بودند، بلکه در اثر تبلیغات سوء و فاسد معاویه و اطرافیانش، تصویری غیر واقعی در مورد علی علیه السلام داشتند تا آنجا که وقتی خبر شهادت مولای متقیان علی بن ابیطالب علیه السلام را شنیدند و به آنان گفته شد که علی علیه السلام در محراب مسجد کوفه به شهادت رسید، با تعجب و حیرت می پرسیدند: مگر علی علیه السلام م نماز می خواند که به مسجد رفته بود؟ او در محراب مسجد چه می کرد؟!!!

همین مردم شام که به واسطه تبلیغات سوء آل امیه، ناسزاگویی به علی علیه السلام را سبب نزدیکی به خدا می دانستند، با افشاگریهای حضرت سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام قدری به خود آمدند و آگاهی یافتند و متوجه شدند که بنی امیه اسلام را بازیچه اغراض شوم خویش قرار داده اند. و قوانین اسلام، غیر از آن است که در شام به مورد اجرا گذاشته می شود. و به همین منوال کلیه مردم شهر و روستاهای مسیر حرکت بازماندگان اهل بیت علیهم السلام از کربلا به کوفه و از کوفه به شام و از شام به کربلا و از کربلا به مدینه، همه و همه آگاه شدند که بنی امیه، غاصب مقام خلافت و امامت جامعه اسلام هستند و در حقیقت خاندان امیه، گرگی در لباس میش هستند.

قبلاً گفتیم نخستین اثرات قیام امام حسین علیه السلام و اسارت اهل بیت محترم آن جناب، به فاصله ای کمتر از دو روز بعد از واقعه عاشورای ۶۱ هجری در کوفه شروع شد و رفته رفته دامنه آن اوج گرفت و بر تعداد ناراضیان از حکومت بنی امیه روز به روز اضافه شد. و هنوز دو سال از شهادت امام حسین علیه السلام و اسارت اهل بیت آن جناب نگذشته بود که مبارزات علنی و قیام مسلحانه در سراسر سرزمینهای اسلامی بخصوص عراق و حجاز و بویژه در شهرهای مدینه و مکه و کوفه بالا گرفت. و حکام بنی امیه با دسیاچگی می کوشیدند هرطور که شده، شورش و انقلاب را خاموش کنند و حکومت رو به سقوط یزید را از نابودی حتمی نجات دهند، ولی هرچه بیشتر تلاش می کردند کمتر به نتیجه می رسیدند، شیعیان نیز از هر فرصتی استفاده کرده و در نابودی قدرت امویان تلاش می کردند.

در مدینه روز به روز بر تعداد مردم ناراضی اضافه می شد. مردم علنا در کوچه ها و میدانهای شهر، به یزید لعن می فرستادند و لعنت فرستادن بر عاملان واقعه کربلا، چیز عادی شد. دامنه تشنج روزافزون بود.

والی جدید مدینه که «عتبه بن ولید» نام داشت، با نهایت تلاش و کوشش سعی کرد، هرطور شده مردم مدینه را از قیام باز دارد. بالاخره به نحوی توانست عده ای را وادار کند به شام بروند تا شاید با تطمیع بتواند آنان را بخرد. و از سوی دیگر به یزید رسانید که به نحوی با دادن انعام و هدایا از ایشان دلجویی کند، باشد تا جلو انقلاب به شکلی گرفته شود. یزید هم برای ایشان نهایت احترام را قائل شد و آنان را مورد نوازش قرار داد. ولی این عده که در شام با حقایق زندگی یزید و آنچه در شام می گذشت آشنا شده بودند، زندگی ننگین یزید و عیاشیهای او را برای مردم بازگو کردند. آنان برای مردم شرح دادند که یزید، سگ بازی می کند و با مردم معاشرت بدی دارد، میگساری می نماید و در مجلس او نوازشگران به نوازشگری مشغولند و یزید مردی بی دین و خوشگذران است.

مردم مدینه که با حقایق اسلام آشنایی کامل داشتند و می دانستند که این گونه اعمال از یک فرد مسلمان عادی بعید است تا چه برسد به کسی که دعوی خلافت و رهبری مسلمین را دارد، با شنیدن این اخبار تکان دهنده، به ناگاه مردم مدینه قیام کردند و «عبدالله بن حنظله انصاری» را به ریاست برگزیدند و به تعقیب امویان شهر پرداختند و آنان در محله «مروان بن حکم» که سمت ریاست بنی امیه را در مدینه دارا بود، گرد آمده و متحصن شدند. یزید از شام لشکری به فرماندهی «مسلم بن عقبه المری» به کمک امویان فرستاد و به او دستور داد که هرطور هست شورش را بخواباند.

مردم مدینه خندق زمان پیغمبر را دوباره ساختند و در شهر محصور شدند، اما شامیان با دور زدن خندق و خیانت بعضی از عوامل بنی امیه در شهر توانستند از قسمت عقب وارد شهر شوند و مدافعین مدینه را از پای درآورند. «عبدالله بن حنظله» در ۲۶ ذیحجه ۶۳ کشته شد و مردم مدینه به وسیله عوامل یزید، قتل و غارت شدند. و این واقعه که در تاریخ اسلام به «واقعه حرّه»^(۱۰۲) معروف است^(۱۰۳) خود عاملی دیگر برای سرنگونی حکومت اموی و افشای مظالم آنان شد. و گروه های دیگری از مردم را به خود آورد.

بعد از این واقعه، بنی امیه در مکه نیز چهره کریه خود را نشان دادند و هرچه بیشتر سعی در آرام کردن مردم نمودند و هر اقدامی که کردند، بیشتر از گذشته، آبروی نداشته خود را بر باد دادند. تا آنجا که نسبت به خانه مبارکه کعبه و حرم شریف نیز اهانتهایی روا داشتند و اسباب نارضایتی جهان اسلام را فراهم آوردند. تا بالاخره در ربیع الاول ۶۴ هجری قمری، یزید مُرد و ننگی ابدی با خود به همراه برد.

علت مرگ یزید به درستی روشن نیست، ولی چنین برمی آید که به وسیله «سلمی» دختر «حجر بن عدی کندی» و با همکاری «عبدالرحمان» برادرزاده حجر، مسموم شد و برای همیشه دنیای اسلام از لوٹ وجود ناپاکش تطهیر شد. و دیری نگذشت که موج انتقام جویی مردم از کلیه جنایتکاران واقعه کربلا به حرکت درآمد.

قیام توأیین

اما مردم کوفه بعد از شهادت حضرت سیدالشهدا و قیام عبدالله عفیف و شهادت او، هرگز آرام نگرفتند و کوفه بعد از واقعه کربلا، شاهد حوادث فراوانی بود.

هنوز از حادثه جانگداز کربلا دیری نگذشته بود که مردم کوفه؛ یعنی همان افرادی که ابتدا حضرت ابی عبدالله علیه السلام را دعوت کرده و سپس تنهایش گذاردند، در خانه «سلیمان بن سرد» جمع شدند. و همین شخص با چهار نفر دیگر به نامهای «مسیب بن نجیبه، عبدالله بن سعد ازدی، عبدالله بن وال تمیمی و رفاعه بن شداد»، با یکدیگر پیمان بسته و هم سوگند شدند که بر علیه جنایتکاران کربلا قیام نمایند و انتقام خون شهدا را بگیرند. این عده، «سلیمان» را امیر قرار دادند تا طبقه ناراضی از اموی با وی بیعت کنند. ایشان همچنین تعهد کردند که بعد از پاک کردن جامعه اسلام از لوث جنایتکاران و تسلط بر اوضاع، حضرت امام زین العابدین علیه السلام را بر مسند خلافت مسلمین بنشانند.

بدین صورت، در میان محیط ترس و وحشت و کنترل و تهدید و رعب طرفداران حکومت بنی امیه، سلیمان، نامه هایی به اطراف نوشت و مردم را به قیام علیه یزیدیان دعوت کرد تا بالاخره پس از چهار سال دعوت، در سال ۶۵ هجری پیاخاست، در حالی که شانزده هزار نفر با او بیعت کرده بودند. به اتفاق چهارهزار نفر از این عده به طرف کربلا حرکت کرد. ^(۱۰۴)

بعد از گریه و زاری بر قبور شهدا و پاشیدن عطر بر مراقد مطهره و توبه و اظهار ندامت از گذشته، پس از سه روز اقامت در کربلا، به سوی دمشق، مقر حکومت امویان حرکت کردند.

اینان در ابتدا ضرباتی کاری بر پیکر ارتش بنی امیه وارد آوردند، ولی با شهادت «سلیمان»، موقتاً گرفتن انتقام از جنایتکاران، چندی به تاءخیر افتاد.

(۱۰۵)

انتقام از جنایتکاران

اما دیری نپایید که «مختار بن ابوعبید ثقفی» که چندی قبل از واقعه کربلا به واسطه طرفداری از امام حسین علیه السلام و حمایت از مسلم، از سوی ابن زیاد زندانی شده بود و نتوانست در جریان کربلا به یاری امام خود بشتابد، از زندان ابن زیاد آزاد شد و کار ناتمام «سلیمان بن سرد» را کامل کرد.

«مختار» یکی از دلاوران نامی عرب و رشیدان روزگار بود. وی از جمله ارادتمندان خاندان طهارت و عصمت و شیعیان علی علیه السلام به شمار می رفت. روزی همین مختار، دست مولی الموحدین علی بن ابیطالب علیه السلام را بوسه می زد، حضرت فرمود:

«پسرم حسین علیه السلام شهید خواهد شد،

جوانی ثقفی جنایتکاران و قاتلان ما را نابود خواهد کرد و آن شخص،

«مختار پسر ابوعبیده ثقفی است». (۱۰۶)

داستان قیام و بیان شخصیت مختار و اینکه چگونه از زندان آزاد شد، خود احتیاج به کتابی مفصل دارد و در این مختصر ننگند. بعد از مرگ یزید، قاتلین امام حسین علیه السلام همچنان در مصادر امور و راس کار بسر می بردند تا آنکه سرانجام گرفتار پنجه عدالت شدند. پنج سال و چند ماه از شهادت پرافتخار پاکبازان کربلا می گذشت که سحرگاه یک روز، عده ای از طرفداران آل علی علیه السلام به سرکردگی «مختار» و معاونت «ابراهیم بن مالک اشتر نخعی» در کوفه، ناگهانی، کودتایی خونین به راه انداختند. و جهت گرفتن انتقام قتل شهدای کربلا قیام کردند. هنوز ساعتی از آغاز و ابتدای نهضت آنان نگذشته بود که جمع زیادی از ظالمین و جنایتکاران کربلا به خاک و خون کشیده شدند، سراسر کوفه

را موج انقلاب فراگرفت. سربازان رشید مختار و فدائیان سیدالشهدا علیه السلام فریاد می زدند:

«ما انتقام خون حسین علیه السلام و یارانش را از آل سفیان و طرفدارانشان خواهیم گرفت.»

شهر کوفه مانند اطراف شهر «بستان» یکپارچه خون شده بود و کشته های کفار یزیدی به گونه بعثیان روی هم انباشته شده بودند. زبانه های آتش جنگ از هر طرف بالا گرفته به اندرون مقر فرمانداری کوفه پیش می رفت. سر و صدا همه جا را فراگرفته بود. ظالمین بیای پی به زمین در می غلطیدند و از هر طرف صدای تکبیر به گوش می رسید. در میان صدای برخورد سلاحهای آهنین از هر سو شنیده می شد.

«الله اکبر، الله اکبر،

مرگ بر آل سفیان، مرگ بر طرفداران بنی امیه،

مرده باد دشمنان خاندان علی علیه السلام،

ای خونخواهان حسین علیه السلام یکنفر از بدخواهان علی نباید زنده بماند،

ما انتقام می گیریم،

هرکس در صحرای کربلا به روی حسین علیه السلام شمشیر کشیده باشد، باید نابود

شود،

درود بر حسین علیه السلام

سلام بر حسین علیه السلام و یارانش،

نگذارید کسی فرار کند،

یا حسین! یا حسین!

نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ، لَبَّيْكَ يَا حُسَيْنُ! لَبَّيْكَ يَا حُسَيْنُ!

ما به یاریت برخاسته ایم...».

لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه بر تعداد یاران مختار اضافه می شد، و به همانگونه که طرفداران او رو بفزونی می نهادند دشمنان و مخالفین وی نیز به سوی کمی و قلت و نابودی می رفتند.

به گونه لشگر رو به زوال صدام یزیدی^(۱۰۷)، طرفداران آل سفیان در کوفه به سوی نیستی می رفتند و مانند «سپاه حزب الله» هرلحظه بر عده یاران مختار اضافه می شد تا بالاخره پس از سه روز کشتار و جنگ، قیام مختار به ثمر رسید و جنایتکاران سقوط کردند. مختار دارالاماره را به تصرف در آورده بر اوضاع کوفه مسلط شد. سرداران و افسران و سربازان او دقیقه به دقیقه و ثانیه به ثانیه یکی از قاتلین شهدا را دستگیر کرده به حضورش می آوردند. لحظه ای نبود که به او خبر ندهند فلان ظالم را کشته و یا اسیر کرده ایم. او دستور داد لیستی ترتیب بدهند و هرکس را که می کشند نام او را بنویسند تا مبادا کسی از پنجه انتقام بگریزد.

سرانجام، در مدت کوتاهی، دنیای اسلام از لوٹ آنان پاک شد. و همانطور که حتی یک نفر بعثی برای نمونه در شرق کارون باقی نماند و همه به سزای اعمال ننگین خویش رسیدند و اطراف آبادان، گورستان بعثیان شد، کوچه های کوفه نیز از اجساد متعفن کفار و جنایتکاران کربلا انباشته شد. و مختار دستور داد هرکدام از لشگریان ابن سعد، متناسب با ظلمی که بر حسین علیه السلام و یاران وفادارش روا داشته بودند به عقوبت برسند و سپس سر از تن آنان جدا کنند.^(۱۰۸)

«مختار» در اندک مدتی موفق شد دمار از روزگار قاتلین حسین علیه السلام رآورده، همه را نابود کند و سرهای آنان را بار کرده با نامه ای بدین مضمون برای برادر گرامی حضرت سیدالشهداء علیه السلام، محمد بن حنفیه بفرستد:

«به دشمنان خدا از هر طرف حمله کردم،
مسببین جریان کربلا و قاتلین برادر بزرگوارتان را دستگیر و به کیفر
اعمالشان رسانیدم.

با این نامه که تقدیم گردید،
سر این زیاد، عمر سعد، شمر بن ذی الجوشن و سایر قاتلین را به خدمت شما
فرستادم...».

آنگاه حضرت سجاد علیه السلام نیز در حق مختار دعا کرد. ^(۱۰۹)

نویسنده «روضه الصفا» نقل می کند که یک مسافر ناشناس، نامه ای به دست
مختار داد و گفت: این نامه را علی علیه السلام به من داده بود که به تو بدهم اما تاکنون
تو را ندیدم. مختار، نامه را گرفت و دید در آن امر شده که:
«ای مختار!

خون ما را از اهل بغی و طغیان بگیر،
باید که دل مطمئن داری و دغدغه و تشویش به خود راه ندهی که موفق
خواهی شد».

و این نامه وقتی به دست مختار رسید که هنوز تردید داشت قیام کند یا نکند
و این نامه او را نیرو بخشید.

به هر حال، خطبه های آتشین زینب و دیگران، کار خود را کرد و دست انتقام
از آستین مختار به درآمد و جنایتکاران را به کیفر رسانید و این نخستین اثرات
قیام حسین علیه السلام و پیامدهای سخنان کوبنده حضرت سجاد علیه السلام و زینب کبری
علیه السلام بود.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ آثارالباقیه، تالیف ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر دانا سرشت.
- ۲ اسدالغابه فی معرفة الصحابه، تالیف عزالدین الاثیر.
- ۳ اعیان الشیعه، تالیف امام سید محسن امین، به تحقیق حسن امین، دارالتعارف للمطبوعات بیروت.
- ۴ بانوی شجاع اسلام، زینب کبری، تالیف استاد محمد جواد مغنیه، ترجمه احمد صادقی اردستانی.
- ۵ بحارالانوار، تالیف علاّمه مجلسی، المكتبة الاسلامیه، تهران، خیابان بوذرجمهری.
- ۶ پیام آوران عاشورا، دکتر عطاءالله مهاجرانی.
- ۷ تاریخ اسلام، تالیف دکتر علی اکبر فیاض، از انتشارات کتابفروشی باستان مشهد، چاپ ۱۳۳۹.
- ۸ تاریخ روضة الصفا، تالیف میرمحمد بن سید برهان الدین خواند شاه، معروف به «خواندمیر»، کتابفروشی خیام، چاپخانه پیروز، چاپ فروردین سال ۱۳۳۹ شمسی، مطابق با ۱۳۷۹ قمری.
- ۹ تاریخ طبری، یا تاریخ الرسل والملوک، تالیف محمد بن جریر طبری، ترجمه پاینده، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ سال ۱۳۵۲ شمسی.
- ۱۰ ترجمه و شرح لهوف، تالیف سید بن طاووس، ترجمه سید محمد صفی، تحت عنوان «زندگانی اباعبدالله الحسین علیه السلام» از انتشارات کتابفروشی علمی قم، چاپ چهارم، دیماه ۱۳۴۱.
- ۱۱ ترجمه الشهید الخالد الحسین بن علی علیه السلام تالیف استاد حسن احمد لطفی، ترجمه دانایی، تحت عنوان «شہید جاوید».

- ۱۲ تفسیر الصافی، تالیف فیلسوف الفقهاء و فقیه الفلاسفه، استاد عصر، ملا محسن، ملقب به فیض کاشانی، متوفای سنه ۱۰۹۱ هـ، (چاپ بیروت) ج ۳.
- ۱۳ حبیب السیر، تالیف خواند میر.
- ۱۴ حضرت زینب کبری، تالیف عمادالدین حسنی اصفهانی (عمادزاده)
- ۱۵ روایات تاریخ الاسلام، تالیف جرجی زیدان الکامله چاپ بیروت.
- ۱۶ ریاحین الشریعه، در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه، تالیف آقای شیخ ذبیح الله محلاتی (منظور بانوان دانشمند است)، از انتشارات دارالکتب الاسلامیه، بازار سلطانی تهران.
- ۱۷ زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، اقتباس و نگارش عمادالدین حسینی اصفهانی، مشهور به «عمادزاده»، از انتشارات شرکت سهامی طبع کتاب، چاپ سال ۱۳۳۷ شمسی، ۱۳۷۷ قمری.
- ۱۸ سخنان حضرت سیدالشهداء علیه السلام ترجمه جواد فاضل، از انتشارات کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی، تاریخ چاپ، سال ۱۳۳۹ تهران. اصل کتاب، تالیف جناب مصطفی محسن موسوی حائری است که «بلاغه الحسین» نام داشته.
- ۱۹ سر مطهر در دیر راهب، تالیف مرحوم عبدالحسین آیتی، ناشر و مدیر روزنامه آیین اسلام (جزوه ای است در مورد تمثال مبارک سر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام که مرحوم آیتی از روی سیاه قلم منسوب به راهب تهیه کرده اند و همراه عکس می باشد)
- ۲۰ شهید صدر بر بلندای اندیشه و جهاد، تالیف مصطفی قلی زاده، از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۲۱ قرآن مجید.

- ۲۲ کامل بهائی، تاءلیف حسن بن علی بن محمد، مشهور به عمادالدین طبری، مکتب مرتضوی، بازار بین الحرمین، پاساژ مهتاش.
- ۲۳ الکامل، تاریخ بزرگ اسلام، تاءلیف عزالدین علی بن اثیر، ترجمه عباس خلیلی، تصحیح سادات ناصری و دیگری از انتشارات شرکت سهامی چاپ و انتشار کتب ایران.
- ۲۴ لغتنامه دهخدا.
- ۲۵ مختارنامه (چاپ سنگی)
- ۲۶ مرد نامتناهی، تاءلیف حسن صدر، مؤسسه چاپ و انتشار امیرکبیر، رمضان ۱۳۷۹ هجری قمری، اسفند ۱۳۳۸ هجری شمسی.
- ۲۷ مروج الذهب مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷.
- ۲۸ المصباح، تاءلیف کفعمی فی ادعیة والصلوات والزیارات والحراز والعودات، مؤسسه الاعلمی بیروت.
- ۲۹ الملهوف علی قتلی الطفوف، تاءلیف سید بن طاووس (این کتاب به نامهای دیگری نیز معروف است از جمله «اللهوف»)
- ۳۰ مناقب اهل البیت، تاءلیف حیدرعلی بن محمد شروانی.
- ۳۱ متنهی الامال، تاءلیف حاج شیخ عباس محدث قمی، سازمان انتشارات جاوید.
- ۳۲ وقعة الطف، تاءلیف ابی مخنف لوط بن یحیی، متوفای ۱۵۸ ه. ق، تحقیق شیخ محمد هادی یوسفی غروی، مؤسسه دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۳۳ ناسخ التواریخ، تاءلیف سپهر، به تصحیح محمد باقر بهبودی، از انتشارات
کتابفروشی اسلامیة، چاپ سال ۱۳۹۸ هجری قمری.

۳۴ نهج البلاغه، ترجمه و شرح حاج سید علینقی فیض الاسلام، به خط
طاهر خوشنویس، ۱۳۲۶ شمسی، تهران، چاپخانه آفتاب.

پی نوشت ها:

۱ «اسماء بنت عمیس» ابتدا همسر «جعفر طیار» بود و برای او سه پسر به نامهای «عبدالله، عون و محمد» آورد و چون «جعفر طیار» در «جنگ موته» به شهادت رسید، همسر «ابوبکر» شد و «محمد بن ابوبکر» را از او به دنیا آورد. بعد از فوت ابوبکر نیز همسر «علی بن ابیطالب (ع)» گردید. (ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۰۴. نسخ التواریخ)

از علی عَلِيٌّ هم دارای پسری به نام «یحیی» شد (بانوی شجاع، زینب کبری، ص ۷۵) محمد بن ابوبکر در خانه علی بزرگ شد و از جمله یاران او گردید. در «جنگ جمل و صفین» به یاری امام خویش با سپاه معاویه جنگید و سپس از طرف حضرت علی، به حکومت مصر منصوب شد و در سال ۳۸ هجری در حمله «عمرو بن عاص» به آن سامان، شربت شهادت نوشید (لغتنامه دهخدا) یکی از خواهران او همسر حضرت «حمزه سیدالشهدا» بود.

۲ حضرت زینب کبری، عمادزاده، ص ۱۶۴.

۳ بانوی شجاع، زینب کبری، ص ۳۲. ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۵۷ به نقل از: بحر المصائب (چاپ ۱۲۹۵ تبریز).

۴ ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۵۷ و خصائص زینب، جزایری، ص ۲۷، تفسیر صافی ذیل آیه شریفه.

شاید سخن امام ناظر بر این حدیث است که گفته اند: «کهیص» اشاره به واقعه کربلا دارد و در آن:

«ک»، اشاره به «کربلا».

«ها»، به «هلاکت».

«ی»، به «یزید».

«ع»، به «عطش».

و «ص» به «صبر» امام حسین عَلِيٌّ اشاره دارد چنانکه در «تفسیر صافی»، ذیل آیه «کهیص» آمده است.

«کهیص»، فی الاکمال عن الحجة القائم عَلِيٌّ فی حدیث انه سئل من تأ ويلها فقال هذه الحروف من انباء الغیب اطلع الله عبده زکریا علیها ثم قصها علی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وذلك ان زکریا سأل ربه ان یعلمه اسماء الخمسة فاهبط الله علیه جبرئیل فعلمه اياها فكان زکریا اذا ذکر محمداً وعلیاً

وفاطمة والحسن عليهما السلام رى عنه همه وانجلى كربيه واذ اذكر الحسين عليه السلام خنقته العبرة ووقعت عليه البهرة فقال ذات يوم: الهى ما بالى اذا ذكرت اربعا منهم تسليت باسمائهم من همومى واذ اذكرت الحسين عليه السلام تدمع عيني وتثور زفرتى فانباه تبارك وتعالى عن قصته فقال: «كهيعص»، فالكاف اسم كربلا، والهاء هلاك العترة، والياء، يزيد لعنه الله وهو ظالم الحسين عليه السلام والعين، عطشه، والصاد، صبره».

فلما سمع بذلك زكريا عليه السلام لم يفارق مسجده ثلاثة ايام ومنع فيها الناس من الدخول عليه واقبل على البكاء والنحيب وكانت ندبته: الهى اتفجع خير خلقك بولده اتنزل بلوى هذه الزرية بفنائته.

إل هى اتلبس عليا وفاطمة عليهما السلام ثياب هذه المصيبة. إل هى اتحل كرب هذه الفجيعة بساحتها. ثم كان يقول: إل هى ارزقنى اتقربه عيني عند الكبر واجعله وارثا وصيا واجعل محلّه منى محل الحسين عليه السلام فاذا رزقته فافتنى بحبه ثم افجعنى به كما تفجع محمد صلى الله عليه وآله حبيبك بولده فرزقه الله يحيى عليه السلام وفجعه به وكان حمل يحيى عليه السلام ستة اشهر وحمل الحسين عليه السلام كذلك»، (تفسير الصافى، تاءليف مرحوم ملا محسن فيض كاشانى، ج ۳، ص ۲۷۲)

۵ خصومت پدر معاويه، «ابوسفیان» با اسلام، تا به آن حد بود که به قصد گرفتن انتقام کسانى از بستگان خود و همسرش که در «بدر» کشته شده بودند، جنگ «احد و احزاب» را به راه انداخت و تا آن هنگام که پیامبر صلى الله عليه وآله مکه را فتح کرد، او و هند، همچنان در کفر باقى بودند و در فتح مکه هم ناگزير به تسليم شدند. همسرش نیز که در جنگ احد، به غلام خود «وحشى» دستور داد پس از شهادت «حمزه سيدالشهداء»، جگر او را از سينه مبارکش بيرون بکشد و سپس هند آن جگر را جويد، به «آکله الاکباد» ملقب گرديد.

۶ این حدیث به گونه های ذیل نیز آمده است:

«لمبارزة على بن ابي طالب صلوات عليه واله يوم الخندق افضل من اعمال امتى الى يوم القيامة»، (مناقب اهل البيت، ص ۱۴۵. منتهى الامال، ج ۱، ص ۱۵۲. اعيان الشيعه، ج ۱، ص ۱۶۴)

ضمنا در همین صفحه اعيان الشيعه، حدیث مذکور، به شکل ذیل هم نقل شده است:

«قتل على لعمر بن عبدود افضل من عبادة الثقلين».

۷ «حجر بن عدی»: از یاران رسول خدا صلى الله عليه وآله و على بن ابيطالب عليه السلام ست. و مردى زاهد، پرهيزگار، اهل ورع و تقوا و مستجاب الدعوه بوده. او در «جنگ قادسيه» حضور داشت. «مرج العذراء شام» را برای اسلام فتح کرد. در جنگهای جمل، صفین و نهروان، در رکاب مولای خود

علی علیه السلام شمشیر زد. پس از شهادت علی علیه السلام در کوفه با امرای اموی به مخالفت پرداخت. «ابن زیاد» او و گروهی از یارانش را به امر معاویه دستگیر کرد و به شام فرستاد، در آنجا معاویه دستور داد همه آنان را بین سب کردن علی علیه السلام و کشته شدن مخیر کنند، تمام آنان مرگ را انتخاب کردند و در همان «مرج العذرایبی» که «حجر» آنجا را برای اسلام فتح کرده بود، همگی را به سال ۵۱ هجری به شهادت رساندند (اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۶۹ به بعد. و لغتنامه دهخدا)

از جمله کسانی که با «حجر» شهید شدند، یکی «وائل بن حجر خضرمی» بود. حجر، قبل از شهادت، دو رکعت نماز گزارد و گفت: «اگر به من سوءظن نمی بردند که در این هنگام نماز را طولانی می کردم، نماز را طولانی می خواندم»، (اسدالغابه، ج ۱، ص ۴۶۱)

جلاد به حجر گفت: اول تو را بکشم یا پسرت را؟ گفت: اول پسر من را به قتل برسانید؛ چون پسرش را شهید کردند، گفت: می ترسیدم که با کشته شدن من او مرعوب شود و از روی تقیه علی را سب کند، شکر خدا را که حتی به زبان هم تقیه نکرد، حال خیالم راحت شد.

۸ «عمرو بن حنظل بن کامل خزاعی»: وی یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب علیه السلام و مردی زاهد و باتقوا بود. اوایل در شام سکونت داشت و از آنجا به عراق رفت. او در جنگ جمل، صفین و نهروان، به حمایت از مولایش شمشیر زد، وقتی علی علیه السلام به شهادت رسید، از جمله کسانی که معاویه حکم بازداشت آنان را صادر کرد، یکی هم «عمرو بن حنظل» بود، چون او را نتوانستند دستگیر کنند، همسرش «آمنه بنت الشریذ» را زندانی کردند و تا دو سال او را در زندان نگهداشتند. معاویه به ظاهر عمرو را امان داده بود، ولی جاسوسانش همچنان در تعقیب عمرو بودند تا اینکه سرانجام خواهرزاده معاویه به نام «عبدالرحمن بن حکم» که حاکم موصل بود، در سال ۵۰ هجری، عمرو را یافت و سر از تنش جدا کرد و او را به شهادت رسانید و سر وی را برای معاویه فرستاد. این اولین سری بود که در اسلام از جایی به جای دیگر فرستاده شد. بعد از آن، همسرش را آزاد کردند (اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۷۶. اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۱۷ به بعد)

۹ «حضر میان»: «حضر» چاه پرآب را گویند. «حضر مه یا حضر می»، قومی از مردم ایران را گویند که در اوایل اسلام، هجرت کردند و در شام و عراق ساکن شدند، از این قومند: «عبدالکریم حضر می بن مالک، هبار حضر می بن عقیل و عباس حضر می بن حسن»، (لغتنامه دهخدا، حرف «خ»، ص ۶۰۶)

در «اسدالغابه» آمده است که «وائل بن حجر حضر می» را همراه «حجر بن عدی کندی» شهید کردند (اسدالغابه، ج ۱، ص ۴۶۱) مسلماً او یکی از ایشان بوده است.

در مورد ایشان نتوانستم اطلاعات بیشتری به دست آورم، آنچه مسلم است، ایرانیان طرفدار علی علیه السلام بوده اند؛ زیرا معاویه به پسر زیاد می نویسد: «نسبت به ایرانیان سختگیری کن، موالی و آنانکه از ایرانیان و عجم هستند را تحت نظر بگیر و خوار و پست بشمار، ایرانیان نباید از عرب زن بگیرند! هیچیک نباید در نماز جماعت بر عرب امامت کنند! و...»، (زندگی حضرت ابی عبدالله، ج ۱، ص ۱۹۲)

در مورد سر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام در خانه خولی، نوشته اند: وقتی زن حضمیه او برای نماز شب از حجره بیرون رفت، نوری در خانه دید که مرغان سفید در اطراف آن در حرکتند، نزدیک رفت، سر را برداشت و بوسید و احترام کرد آن زن به شوهرش گفت: وای بر تو! با سر بریده پسر پیغمبر خدا آمده ای! آنگاه، سر را تا صبح کنار سجاده خود نهاد و بر او اشک ریخت، روز بعد هم از آن خانه بیرون رفت و دیگر برنگشت. (زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۳۰)

از این قضیه، چنین برمی آید که «حضمیان» دارای ایمانی سرشار و ولایتی قوی بوده اند. ۱۰ «میثم بن یحیی التمار»: او خطیب و متکلم شیعه در کوفه و از یاران حضرت علی علیه السلام بود. تفسیر قرآن را از مولای خویش آموخت. وی در همان سالی که او را به شهادت رسانیدند، به مکه رفت، وقتی «ام سلمه» او را دید و شناخت، گفت: «سبحان الله! به خدا سوگند! شب هنگام بود که شنیدم رسول خدا ۹ سفارش تو را به علی می کرد.»

وقتی به عراق رسید، ابن زیاد، او و مختار بن ابوعبید ثقفی را زندانی کرد، اندکی قبل از واقعه کربلا، ابن زیاد، دستور داد «میثم» را با مصلوب کردن به نخله خرما و قطع بینی و زبان، شهید کردند (اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۹۸)

«معروف است که او از کیفیت شهادت خود بر اساس فرموده علی علیه السلام خبر داده بود.» ۱۱ زیاد پسر سمیه، کنیز حارث بن کلداه طائفی است و چون سمیه به تبهکاری، شناخته شده بود، دو پسر او زیاد و ابوبکر را حارث به فرزندی نپذیرفت و از این رو زیاد را زیاد بن ابیه گفتند: به سال ۴۴ هجری معاویه او را پسر پدر خود خواند و امارت بصره و کوفه را به او داد. او مردی سفاک بود و بسیاری از شیعیان را شهید کرد، او به سال ۵۳ هجری مرد. (مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰)

۱۲ بحارالانوار، ج ۱۰، بخش ۲۷، ص ۲۱۲ به بعد. چاپ جدید، ج ۴۴، ص ۲۱۲ به بعد.

۱۳ بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۱۱.

۱۴ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.

۱۵ پیداست که سکوت امام حسین علیه السلام در قبال معاویه به احترام امضای امام مجتبی علیه السلام است در ترک مخاصمه.

۱۶ سگبازی و میمون بازی و باده گساری یزید را بسیاری از مورخین در کتب خود ذکر کرده اند که از آن جمله است مروج الذهب مسعودی، جلد سوم، .

۱۷ ناسخ التواریخ، جلد اول از جلد ششم، ص ۲۵۶ به بعد. بحار الانوار، ج ۱۰، بخش هفتم، ص ۲۲۶ به بعد.

۱۸ مادر محمد بنا به نوشته مرحوم محدث قمی، «خوصاء بنت حفص» از بکر بن وائل است (منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۵۵)

و ابن اثیر: مادر وی را دختر «حفصة بن تیم» می داند. «منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۵۴»
ضمنا محمد بن جریر طبری نیز مادر محمد بن عبدالله بن جعفر را «خوصاء بنت حفصة بن تقیف» می داند (تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۸۴. زندگانی ابی عبدالله، ج ۲، ص ۹۸) اما در اعیان الشیعه، جلد اول، هم عون و هم محمد، هردو از فرزندان حضرت زینب علیها السلام معرفی شده اند.
۱۹ ابن زیاد، عبیدالله پسر زیاد بن ابیه است وی به سال ۵۴ هجری از سوی معاویه به حکومت خراسان و به سال ۵۶ به حکومت عراق منصوب شد و در سال ۶۱ به دستور یزید، با امام حسین علیه السلام جنگید.

۲۰ اگرچه مشهور است که یاران شهید امام ۷۲ تن بوده اند، لکن ارباب مقاتل، تعدادشدهای کربلا را متفاوت ذکر کرده اند که حداکثر آنان، حدود ۱۴۵ نفر است. به طوری که از بعضی از منابع نیز اشاره رفته گویا سپاه ابن سعد سر ۷۲ نفر از شهدا را بر نیزه کرده باشند که آنان از افراد نامی بوده اند. «ابن اثیر» در از جلد سوم کامل خویش، می نویسد: «آنان ۳۳ نفر سواره و چهل نفر پیاده بوده اند».

مسعودی در جلد دوم مروج الذهب، صفحه ۶۵ گوید: «همه کسانی که در کربلا شهید شدند، ۸۷ تن بوده اند».

۲۱ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۱۷. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲۲ الملهوف، ص ۱۴۱.

۲۳ ناسخ التواریخ، حضرت زینب کبری علیها السلام، از ص ۲۰۸ به بعد.

۲۴ حماسه عاشورا، فصل زینب کربلا.

۲۵ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۶۰.

۲۶ همان مدرک، ص ۳۰۶۲.

- ۲۷ ناسخ التواریخ، حضرت زینب کبری علیها السلام، ص ۲۴۵.
- ۲۸ ناسخ التواریخ، زینب کبری علیها السلام، از ص ۲۴۷ به بعد.
- ۲۹ ناسخ التواریخ، حضرت زینب کبری علیها السلام، ص ۲۵۸ به بعد.
- ۳۰ حضرت زینب کبری، عمادزاده، ص ۵۳.
- ۳۱ همان مدرک، ص ۵۲ و ۵۳.
- ۳۲ حضرت زینب کبری، عمادزاده، ص ۵۳ و ۹۳.
- ۳۳ حضرت زینب کبری، عمادزاده، ص ۵۳ و ۹۳.
- ۳۴ منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۹۴. ترجمه لهوف، ص ۷۵ در اعیان الشیعه، جلد اول، صفحه ۶۱۰، تعداد شهدا را سی نفر ذکر کرده است. و ضمنا «محمد بن عبدالله جعفر» را نیز فرزند حضرت زینب علیها السلام می داند.
- ۳۵ ناسخ التواریخ، زندگانی حضرت زینب، ج ۱، ص ۲۸۱. منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۸۴. ترجمه لهوف، سید بن طاووس، ص ۹۰.
- ۳۶ می توان گفت که باریدن خون از آسمان در روز شهادت حضرت امام حسین علیه السلام به قدری در کتب موثق ذکر شده که از بدیهیات گردیده است ما در اینجا به چند منبع اکتفا می کنیم. مناقب اهل بیت، ص ۲۴۸. الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۴، در همین کتاب، محقق ارجمند در ذیل «مطرت السماء یوم شهادة الحسین دما»، منابع دیگری را ذکر کرده که از آن جمله اند: مقتل الحسین، ج ۲، ص ۸۹. ذخائر العقبی، ص ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۵۰. تاریخ دمشق (کما فی منتهی)، ج ۴، ص ۳۳۹. الصواعق المحرقة، ص ۱۱۶ و ۱۹۲، الخصائص الکبری، ص ۱۲۶. وسیلة المال، ص ۱۹۷. ینابیع المودة، ص ۳۲۰ و ۳۵۶. نورالابصار، ص ۱۲۳. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۲. تذکرة الخواص، ص ۲۸۴. نظم درالسمطین، ص ۲۲۰. احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۵۸ ۴۶۲. تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۳۴۹.
- ۳۷ ناسخ التواریخ، زندگانی حضرت زینب علیها السلام، ج ۱، ص ۲۸۱ به بعد. الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۹۲ به بعد. منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۵۸. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۳. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۸ به بعد. «سید بن طاووس» نقل می کند که: «بعد از شنیدن این سخنان، پیرمردی در حالی که سخت می گریست، می گفت: پدر و مادرم فدای شما باد! مردان شما بهترین مردان، جوانان شما بهترین جوانان، زنان شما بهترین زنان و نژاد شما بهترین نژادهاست»، (الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۹۴).
- بشیر گوید: «وقتی زینب سخن می گفت، گویی علی سخن می گفت».

- ۳۸ زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۵.
- ۳۹ الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۹۱.
- ۴۰ زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۶. امام حسین علیه السلام به «حسن مثنی» می فرماید: «... اخترتُ لک فاطمةً فهی اکثرها شهباً بامی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله واما فی الدین تقوم اللیل کله وتصوم النهار...»، زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۵۶.
- ۴۱ ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۴۲ به بعد ترجمه لهوف، ص ۹۳ به بعد.
- ۴۲ الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۹۴ به بعد. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۲. ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۴۸.
- ۴۳ ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۴۹ به بعد. منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۸۶ به بعد. ترجمه لهوف، ص ۹۷ به بعد. الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۹۹ به بعد. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۲.
- ۴۴ سوره کهف، آیه ۹.
- ۴۵ حبیب السیر، جزء اول از مجلد دوم، ص ۵۹. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۱.
- ۴۶ وقعة الطف، ص ۲۶۰ به بعد.
- ۴۷ ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۶۰ به بعد. منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۸۶ به بعد. «ابن اثیر» نیز از گفتگوی حضرت زینب علیها السلام و همچنین امام سجاد علیه السلام با ابن زیاد در این مجلس، سخن به میان آورده است (کامل، ج ۵، ص ۱۹۴ به بعد. روضة الصفا، ج ۳، ص ۱۷۲. ترجمه تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۶۶. الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۲۰۱ به بعد).
- ۴۸ ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۶۳ به بعد. منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۸۹. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۹۴ به بعد. روضة الصفا، ج ۳، ص ۱۷۳. ترجمه لهوف، ص ۱۰۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۶۹. الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۲۰۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۳۵.
- ۴۹ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۹۶. ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۶۵ به بعد. منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۹۰. روضة الصفا، ج ۳، ص ۱۷۴. به بعد: زندگانی شهید جاویدان، ترجمه: شهید الخالد الحسین علیه السلام، ص ۹۶ به بعد. ترجمه لهوف، ص ۱۰۱ به بعد. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹.

۵۰ ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۶۷ به بعد. مختارنامه (چاپ سنگی) ص ۲۰۳ به بعد. الملهوف، ص ۲۰۳ به بعد. وقعة الطف، ص ۲۶۵. حبیب السیر، جزء اول از مجلد دوم، ص ۵۹. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۳۶.

۵۱ ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۷۳.

۵۲ جزوه مربوط به سر مطهر که به وسیله مدیر روزنامه آئین اسلام انتشار یافته و نوشته مرحوم عبدالحسین آیتی است.

۵۳ منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۴۷ به بعد. جزوه مربوط به سر مطهر در دیر راهب.

۵۴ ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۱۴۳ به بعد. منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۰۸ به بعد.

۵۵ ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۱۴۱ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۹۹ (گوید: زنان یزید و دختران معاویه، ضجه و زاری کردند) ترجمه لهوف، ص ۱۱۳. الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۲۱۳. وقعة الطف، ص ۲۶۹.

۵۶ ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۱۴۰. منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۰۹. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۹۸. تاریخ طبری نیز در جلد هفتم از اعتراض «ابوبرزه اسلمی» نسبت به عمل یزید سخن به میان آورده می نویسد: ابوبرزه اسلمی گفت: چرا با چوبت به دهان «حسین» می زنی، به خدا قسم چوب تو به جایی می خورد که بارها دیده ام پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لب بر آن می نهاد. ای یزید! به روز رستاخیز می آیی و شفیع تو این زیاد است و این، روز رستاخیز می آید و شفیع او محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. گوید آنگاه برخاست و رفت. ولی در ترجمه لهوف، آمده که «ابوبرزه» را کشان کشان از مجلس بیرون کردند. وقعة الطف، ص ۲۶۹. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳.

۵۷ جده معاویه و یکی از زنان معروف جاهلیت است.

۵۸ ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۱۳۶. زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین، ج ۲، ص ۱۹۲ حبیب السیر، جزء اول از مجلد دوم، ص ۶۰. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳.

۵۹ فرموده حضرت زینب عَلَيْهَا السَّلَام به سخن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره دارد که در روز فتح مکه، سال هشتم هجری، کفار قریش مقهور اسلام را با عفو و گذشت، مورد بخشش قرار داده، فرمودند: «ذهبوا وانتم الطلقاء» که از آن جمله اند «ابوسفیان و هند».

۶۰ منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۱۹ به بعد. زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۲، ص ۱۹۴ به بعد. ترجمه لهوف، ص ۱۱۴ به بعد. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۶. حبیب السیر، جزء اول از مجلد دوم، ص ۶۰. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳.

- ۶۱ منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۲۲. ترجمه لهوف، ص ۱۱۹.
- ۶۲ در صفحه ۲۸۷ کامل بهائی آمده که در واقعه کربلا حضرت امام زین العابدین علیه السلام ۲۲ ساله و حضرت امام باقر علیه السلام چهارساله بوده است مرحوم مجلسی تولد امام باقر علیه السلام را روز جمعه، اول رجب یا سوم صفر سال ۵۷ هجری می داند (بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۱۲)
- ۶۳ منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۲۲؛ باید خاطر نشان کرد که این اعتراض در این سن کم، با چنین استدلالی، فقط از معصوم ساخته است و لاغیر.
- ۶۴ منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۱۲. ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.
- کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۰۰. ترجمه لهوف، ص ۱۱۹ به بعد. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۶.
- ۶۵ منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۱۲. ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۱۴۱ و ۱۴۲، ترجمه لهوف، ص ۱۲۳.
- ۶۶ منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۱۲. ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۱۴۱ و ۱۴۲، ترجمه لهوف، ص ۱۲۳.
- ۶۷ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۷.
- ۶۸ مکانی که امام سجاد علیه السلام در آنجا بر منبر سخن گفته است اگرچه آن منبر از بین رفته، ولی جای آن را در مسجد اموی دمشق، منبری ساخته و نگهداری می کنند، این مکان، نزدیک مزار حضرت یحیی علیه السلام است.
- ۶۹ ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۱۶۹. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۰۲.
- ۷۰ لهوف، سید بن طاووس، ترجمه سید احمد فهری زنجانی، ص ۱۹۵.
- ۷۱ المصباح کفعمی، ص ۶۴۸. الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۲۲۵ ترجمه آثارالباقیه بیرونی، ص ۴۵۴. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶.
- ۷۲ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶. زندگانی ابی عبدالله الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱۸. ۷۳ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶. منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۲۵.
- ۷۴ زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام ج ۲، ص ۱۷۶ به بعد.
- ۷۵ بانوی شجاع، زینب کبری، ص ۲۰۹ به بعد.
- ۷۶ منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۴۵ ۴۴۶.
- ۷۷ منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۴۵ ۴۴۶.
- ۷۸ آثارالباقیه ابوریحان بیرونی، ص ۴۵۴.

۷۹ وقتی به زیارت قبر «حجر بن عدی» و یارانش به «مرج العذری» در سسی و چند کیلومتری دمشق رفته بودم، راهنمای کاروان می گفت از اینجا تا کربلا ۴۸۰ کیلومتر است و بعید هم نیست، ولی من با محاسبه از روی نقشه که مربوط به ده یا دوازده سال پیش است از راه اسفالته حدود ششصد کیلومتر، قدری بیشتر محاسبه کرده ام، شاید از راه میانبر گفته ایشان درست باشد، به امید آنکه روزی بتوانیم با عبور از این مسیر، ضمن بررسی آن، به قدس آزاد شده برویم.

۸۰ زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۹۸.

۸۱ ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۱۸۲. منتهی الامال، جلد اول، ص ۵۲۸ و

۵۲۹. ترجمه لهوف، ص ۱۲۸ به بعد.

۸۲ منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۲۸ و ۵۲۹. ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۱۸۳.

ترجمه لهوف، ص ۱۲۹.

۸۳ همان مدرک.

۸۴ ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۱۸۳. منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۲۸. ترجمه

لهوف، ص ۱۳۰.

۸۵ ناسخ التواریخ، جلد سوم از جلد ششم، ص ۱۸۵. ترجمه لهوف، ص ۱۳۰ به بعد.

۸۶ منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۷۵.

۸۷ ان شاء الله در قیام توأبین از «سلیمان بن سرد» یاد خواهد شد.

۸۸ «مختار» پسر «ابوعبید ثقفی» است که فرماندهی سپاه اسلام را در جنگ با سپاهیان

ساسانی عهده دار بود و در زیر پای فیل، شهید شد.

۸۹ «ابراهیم» پسر «مالک اشتر بن حارث نخعی» است که یکی از امرای شجاع سپاه اسلام

بود. در جنگ «یرموک» چشمش پاره شد، لذا «اشتر» لقب گرفت. در جنگهای جمل و صفین، از

بزرگترین فرماندهان سپاه علی ۷ بود. بعد از جنگ صفین، علی ۷ او را به حکومت مصر برگزید و

با فرمان معروف خویش که عالیتین آیین ملکداری است، او را روانه آن دیار کرد، ولی در بین راه

به سال ۳۷ هجری به دست ایادی معاویه، شهید شد. وقتی خبر شهادت او به علی ۷ رسید، فرمود:

«خداوند، مالک را رحمت کند، او برای من آن چنان بود که من برای رسول خدا ۹ بودم. با مرگ

مالک، یک دست از پیکرم جدا شد»، (درنهج البلاغه فیض الاسلام، مرگ وی در سال ۳۸ هجری

ذکر شده است.)

۹۰ در سال ۶۳ هجری، «مسلم بن عقبه المری» به دستور یزید بر مردم مدینه تاخت، اهالی

شهر، خندق زمان پیغمبر را دوباره ساختند، ولی مسلم، با خیانت طایفه بنی حارث، وارد شهر شد

و در محلی به نام «حرّه» قیام مردم را سرکوب کرد. سرکرده مخالفان که «عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه» بود، با عده بسیاری از مردم شهر، شهید شدند و به وسیله سپاه اموی، جنایات فراوانی انجام گرفت (تاریخ اسلام، دکتر فیاض، ص ۱۹۳)

۹۱ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۹۲ پیام آوران عاشورا، سید عطاءالله مهاجرانی، ص ۳۵۶ به بعد. از قول آیت الله قاضی طباطبائی در کتاب اول اربعین حضرت سیدالشهداء می نویسد که منابع نامبرده ذیل، در گذشت حضرت زینب در قاهره را تأیید کرده اند:

ابن عساکر دمشقی در تاریخ کبیر. ابن طولون دمشقی در رساله زینبیه. شعرانی در لواقع الانوار. شیخ محمد صبان در کتاب اسعاف الراغبین. شبلنجی در نورالابصار. مناوی در طبقات. شبرای در الاتحاف، شیخ حسن عدوی در مشارق الانوار. سیوطی در رساله زینبیه. اجهوری در رساله مسلسل عاشورا. زینب فواز در الدرالمنثور. فرید وجدی در دائرة المعارف. وی بعد علاوه بر کتابهای یاد شده در فوق، تعدادی کتاب دیگر را نام می برد که رفتن حضرت زینب را به مصر، تأیید می کنند.

احتمال دیگری هم هست که آن جناب و کسانی از اهل بیت و صحابه که قبرشان در محل «باب الصغیر دمشق» قرار دارد، بعد از واقعه حرّه در مدینه، به صورت اسارت به آنجا برده شده باشند که حضرت زینب کبری علیها السلام هم جزء آنان بوده و در نزدیکی دمشق درگذشته و همانجا مدفون شده است.

۹۳ حضرت زینب، عمادزاده، ص ۲۷۰. ناگفته نماند که در جلد دوم، مروج الذهب مسعودی آمده است که «عبدالله بن جعفر» در «واقعه حرّه» شهید شد.

۹۴ «سمیه» مادر و «یاسر» پدر «عمار» از نخستین کسانی هستند که اسلام آوردند. کفار قریش با زجر و شکنجه دادن آن دو، سعی می کردند آنان را از اسلام برگردانند، ولی آن دو با تحمل انواع شکنجه ها، ایمان خویش را نگهداشتند. «ابوجهل» که مقاومت آنان را دید، با حره ای به قلب سمیه و یاسر ضربه ای زد و آن دو را شهید کرد. (اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۱۹. ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۳۵۳)

بنابراین، اولین شهدای اسلام، «سمیه و یاسر»، پدر و مادر «عمار» بودند که به وسیله پسرشان عمار به اسلام دعوت شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به عمار مژده داد که تو را گروه سرکش امت، شهید خواهند کرد. عمار در جنگ صفین، در رکاب علی علیه السلام دست سپاه معاویه شهید شد و چون لشگریان معاویه گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله را متذکر شدند، در جنگ با علی علیه السلام سستی و تردید نشان

دادند، ولی «عمرو عاص» گفت: قاتل عمار، علی است که او را همراه خود به جنگ آورده و به کشتن داده است. آن بی خردان نیز این عذر احمقانه را از او پذیرفتند (مرد نامتناهی، ص ۲۶)

۹۵ «عکرشه»، دختر «اطرش» از زنان فصیح و بلیغ عرب بود و او را با معاویه در دفاع از علی بن ابیطالب علیه السلام داستانی است که در اعلام النساء، بلاغات النساء، تاریخ ابن عساکر، صبح الاعشی و عقدالفرید، به آن اشاره رفته است (لغتنامه دهخدا، حرف "ع"، ص ۳۹۲)

در عقدالفرید آمده است که او پس از شهادت علی علیه السلام به شام نزد معاویه رفت و معاویه را وادار کرد که صدقات مردم عراق را در عراق مصرف کند. معاویه از او پرسید مگر تو آن کس نیستی که در جنگ صفین به حمایت از علی شمشیر حمایل کرده بودی و می گفتی:

«ای مردم! مواظب دینتان باشید! حال که هدایت یافته اید، معاویه گمراه شما را گمراه نکند. هرکس در بهشت سکونت کند از آن بیرون نشود، ساکن بهشت را پیری و مرگ نیست، بهشت را با دنیایی که پایدار نیست و جای اندوه است، خریداری کنید، از جمله کسانی باشید که با بینش و شکیبایی در طلب حق، از دین خود دفاع می کنند، معاویه گروهی را به سوی شما حرکت داده که از ایمان چیزی نمی فهمند و از حکمت بی خبرند، او آنان را به دنیا و باطل خواند، لذا به وی لبیک گفتند، خدا را! خدا را! ای بندگان خدا! دین خود را حفظ کنید!».

«عکرشه» گفت: بلی من همانم.

معاویه گفت: پس چطور شد که نزد ما آمدی؟

گفت: چون علی علیه السلام از دنیا رفته است.

او با معاویه بحث می کند، سرانجام معاویه می گوید که علی مردم عراق را بیدار کرده است و قبول می کند که صدقات مردم عراق در همانجا تقسیم شود (ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۳۸۳ به بعد. اصول النحو، شهابی، ص ۳۳ و ۳۴)

۹۶ «جرجی زیدان» در جلد سوم روایات تاریخ اسلام خودش، از آغاز کتاب تا صفحه ۲۶۳، ضمن طرح شهادت حجر بن عدی و قیام و شهادت امام حسین علیه السلام اسارت اهل بیت مطهر، این مسأله را عنوان می کند که «سلمی» دختر حجر بن عدی، به همکاری پسرعمو و نامزدش عبدالرحمن، قتل یزید را طراچی می کنند و عبدالرحمن، یک بار دستگیر می شود و می گریزد، سرانجام سلمی موفق می گردد، زیر پوشش لباس راهبه های نصرانی، در یک فرصت مناسب، یزید را با شربت غسل مسموم کند و خود را به نامزدش عبدالرحمن برساند (روایات تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۲۵۰)

متأسفانه جرجی زیدان مراجع کار خود را مشخص نمی کند، حال تا چه اندازه می توان به سخن او اعتماد کرد و یا واقعا «سلمی و عبدالرحمن» موفق به کشتن یزید شده اند یا چنانچه معروف است با «ذات الجنب» و یا علت دیگری مرده است، خدا بهتر می داند، لذا به همین منظور، ما تحقیق در صحت و سقم گفته او را به عهده خود خوانندگان محترم می گذاریم.

۹۷ ر. ک: به پاورقی شماره (۱) ص ۹۵.

۹۸ «وهب بن عبدالله بن حباب کلبی»، با «مادر و همسرش» در لشکر امام حسین علیه السلام حضور داشت، او با تشویق مادرش به میدان رفت، جنگی نمایان کرد و بازگشت، ولی مادرش به او گفت: «بجنگ تا در رکاب امام حسین علیه السلام هید شوی». مجدداً بازگشت و جنگید تا دو دستش را قطع کردند. مادرش ستون خیمه را برداشت و به کمک پسر شتافت و گفت: مقاومت کن تا با هم شهید شویم، امام حسین علیه السلام به مادر او فرمود: خدا تو را جزای خیر دهد، برگرد. او نیز برگشت. چون «وهب» به خاک درغلتید، همسرش خود را به او رسانید. شمر به غلام خود گفت: او را به شوهرش ملحق کن، او نیز گریز بر فرق وی کوفت و شهیدش کرد (منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۷۹)

و این تنها زنی بود که در کربلا به شهادت رسید.

۹۹ «عبدالله عقیف»، از شیعیان علی علیه السلام در کوفه و از جمله پرهیزگاران بود. او یک چشم خود را در جنگ جمل و دیگری را در صفین از دست داد. بعد از شهادت امام حسین علیه السلام او در مسجد کوفه بر سخنان ناروای ابن زیاد اعتراض کرد، سپس با کمک یارانش گریخت، وقتی خواستند دستگیرش کنند، با گروهی از شیعیان کوفه قیام کرد و جنگید تا بالاخره او را گرفتند و به نزد ابن زیاد بردند، در آنجا به ابن زیاد گفت: از خدا خواسته بودم که مرا به دست بدترین خلق، شهید کند، وقتی نابیناشدم از شهادت، مایوس شده بودم امیدوارم که به دست تو شهید شوم. در این نبرد، دخترش «ام عامر (صفیه)»، قصد جنگیدن داشت که پدرش او را منع کرد، ولی او به جای چشم پدر، کار می کرد، دشمن از هرسو که حمله می کرد، او به پدر خبر می داد تا بالاخره هردو را اسیر کردند و نزد ابن زیاد بردند و او، عبدالله را شهید کرد، اما ام عامر به کمک شخصی به نام «طارق» آزاد شد و به «سلیمان بن سرد» پیوست و بعد از شهادت توأیین، با «محمد بن سلیمان بن سرد» ازدواج کرد. در مختارنامه آمده است که «عبدالله» را تعدادی غلام زنگی بود که در این جهاد، آنان نیز شرکت داشتند. در مورد قیام «عبدالله عقیف»، مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۹۶. ناسخ التواریخ، از جلد ششم، ص ۶۵ به بعد. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹. الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۲۰۳. ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۳۶۵.

۱۰۰ «آیت الله شهید، سید محمد باقر صدر»، به تاریخ ۲۵ ذیقعدہ ۱۳۵۳ هجری قمری در کاظمین به دنیا آمد. پدرش «سید حیدر» و مادرش دختر دانشمند «آیت الله شیخ عبدالحسین آل یاسین» بود. وی یک برادر از خود بزرگتر به نام «اسماعیل» و یک خواهر به نام «آمنه» (بنت الهدی) داشت که چهار سال از خودش کوچکتر بود. «سید محمد باقر»، از خردسالی، هوش و استعداد فوق العاده ای از خود نشان داد، لذا در دوران تحصیل، بسیار سریع توانست به درجه اجتهاد و مرجعیت برسد. او از جمله کسانی بود که به مسائل روز و جهان و اسلام بسیار آگاه بود و روی همین اصل، کتابهای «فلسفه ما و اقتصاد ما» را که نیاز زمان بود، به رشته تحریر درآورد. نسبت به امام خمینی؛ علاقه خاصی داشت و از همان اوایل نهضت، ایشان همسو با امام حرکت می کرد. وقتی در نهم جمادی الثانی ۱۳۸۵ مطابق با سیزدهم مهر ۱۳۴۴ حضرت امام رحمت الله علیه را از ترکیه به عراق منتقل کردند، آیت الله صدر، همراه شاگردان و مریدان خویش، از جناب ایشان استقبال شایسته ای به عمل آوردند.

آگاهی آیت الله شهید صدر به مسائل روز، موجب شد که رژیم بعثی، چندین بار اقدام به دستگیری ایشان کند، از جمله در سال ۱۳۹۲ و ۱۷ رجب ۱۳۹۹ هجری قمری که به دنبال این دستگیریها، خواهرش «بنت الهدی» جای خالی او را پر می کرد و با فریاد اعتراض و سر دادن ندای جانبخش «الله اکبر»، موجب حرکت و قیام مردم و از پا درآوردن رژیم بعثی و در نتیجه آزادی برادر می شد.

رژیم بعثی سعی داشت به هر نحوی که شده (حتی با تهدید، فشار و ارباب) شهید صدر را وادار کند تا اعلامیه ای هرچند کم رنگ هم که باشد، بر علیه جمهوری اسلامی ایران صادر کند، ولی ایشان در پاسخ تهدید یکی از بعثی ها می فرمود:

«مرا از مرگ نترسانید، برو به صدام بگو من در انتظار چنین روزی هستم و هرگز تسلیم زورگویی شما نخواهم شد! این حقیقت را تو و همه اربابانت بدانید که من در طول زندگی در آرزوی برپایی حکومت اسلامی و اجرای احکام خدا در زمین بوده ام و اکنون چنین حکومتی در ایران به رهبری یگانه پیشوای بزرگ همه مسلمین جهان؛ یعنی حضرت امام خمینی و به همت ملت غیور و مسلمان آن سرزمین، استقرار یافته است، سپاس خداوند را که من با تحقق این حکومت، به آرزوی دیرینه خود رسیده ام، دیگر مرگ و زندگی در نظرم یکسان است.»

۱۰۱ ر.ک: به پاورقی شماره (۱)، ص ۹۷.

۱۰۲ «حرّه» نام محلی در مدینه است که این جنایت فجیع در آنجا به وقوع پیوست.

۱۰۳ زندگانی حضرت ابی عبدالله، از ص ۲۹۱ به بعد. تاریخ اسلام، ص ۱۹۱.

۱۰۴ تاریخ طبری، جلد هفتم، ص ۳۲۱۹.

۱۰۵ زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، ص ۲۴۲ به بعد.

۱۰۶ زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، ص ۲۴۴.

۱۰۷ دیدیم که صدام حسین تکریتی، در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ به قصد دستیابی بر خوزستان و در صورت امکان، بر بخش وسیعی از خاک پهناور ایران، از زمین و دریا و خشکی، به کشور عزیز ما حمله گسترده ای را آغاز کرد. و در همان روزهای نخستین با توجه به غافلگیر شدن نیروهای نوپای جمهوری اسلامی، توانست قسمتهای زیادی از خاک ما را اشغال کند، از «کارون» گذشت و هوس رسیدن به «تهران» را در سر داشت، ولی این جولانها و تاخت و تازها دیری نپایید؛ زیرا نیروی ایمان رزمندگان غیور ما، نخست آنان را زمینگیر و سپس مجبور به عقب نشینی کرد.

سوسنگرد، بستان، شرق کارون، پادگان حمید، خرمشهر، مهران، قصر شیرین و دیگر شهرها و روستاهای اشغالی، یکی پس از دیگری، آزاد شد و رزمندگان پرتوان ما، دشمن را در داخل خاک خودشان یعنی جزایر مجنون، شهر فاو و سراسر شمال عراق، تعقیب کردند. و کار به جایی رسید که صدام از فرط ناکامی، ناچار شد مردم خودش را با بمب شیمیایی نابود کند و بعد از هشت سال جنگ که پیمان ترک مخاصمه و عدم تجاوز برقرار گردید، وجبی از خاک ایران اسلامی در اختیار عراق باقی نماند و امروز برای تمامی جهان ثابت شده که ایران اسلامی، بر حق مظلوم و «حزب بعث عراق» متجاوز و بر باطل بوده است.

یزید هم بعد از واقعه عاشورای محرم، نتوانست بیش از سه سال و دو ماه دوام بیاورد و سرانجام با کوله باری از ننگ و نفرت و بدنامی، دنیا را ترک کرد، در حالی که امام حسین علیه السلام پیروز همیشه تاریخ و سربلند جهان هستی و اسوه صبر و مقاومت و پایمردی برای ابد، باقی ماند و نشان داد که: «للحق دولة وللباطل جولة».

۱۰۸ مختارنامه (چاپ سنگی) زندگانی حضرت سیدالشهداء، ج ۲، ص ۲۵۱ تا ۲۶۶ درجلد

دوم، آمده است که موقع شهادت مختار، احدی از قاتلان کربلا زنده نبود.

۱۰۹ در منتهی الامال، جلد اول آمده است که چون ابن زیاد ملعون کشته شد، مختار سر او را خدمت امام سجاد علیه السلام فرستاد، آن حضرت مشغول غذا خوردن بود؛ سجده شکر به جای آورد و فرمود: «روزی که ما را بر این کافر وارد کردند غذا می خورد، من از خدای خود درخواست کردم که از دنیا نروم تا سر این کافر را در مجلس غذای خود مشاهده کنم، همچنانکه سر پدر بزرگوارم جلو این کافر بود و غذا می خورد».

فهرست مطالب

| | |
|-----|--|
| ۲ | مقدمه دفتر..... |
| ۴ | پیشگفتار..... |
| ۶ | عقیله بنی هاشم..... |
| ۱۳ | نامه امام حسین <small>علیه السلام</small> به معاویه..... |
| ۱۶ | ترجمه نامه امام حسین <small>علیه السلام</small> |
| ۲۳ | زینب <small>علیه السلام</small> در سرزمین کربلا..... |
| ۳۳ | سخنرانی دختر علی <small>علیه السلام</small> در کوفه..... |
| ۴۵ | اسرا در مجلس ابن زیاد..... |
| ۵۸ | بیزید سعی می کند جنایت را به گردن ابن زیاد بیندازد..... |
| ۶۵ | راهی شدن کاروان به سوی مدینه..... |
| ۷۰ | سخن گفتن حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> برای مردم..... |
| ۷۵ | محل دفن حضرت زینب <small>علیه السلام</small> |
| ۷۸ | فرجام جنایتکاران..... |
| ۸۳ | قیام توأیین..... |
| ۸۵ | انتقام از جنایتکاران..... |
| ۸۹ | فهرست منابع و مآخذ..... |
| ۹۳ | پی نوشت ها:..... |
| ۱۰۸ | فهرست مطالب..... |